

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





کورس صادق چلیچہ



سرشناسه : صادقی چلیچه، کورش، ۱۳۴۴ -  
عنوان و نام پدیدآور : گردان ذوالفقار/کورش صادقی چلیچه.  
مشخصات نشر : تهران : سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی، نشر شاهد، ۱۳۹۹.  
مشخصات ظاهری : ۲۱۲ص: مصور.  
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۹-۱۱۱-۶  
وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۱۱ - ۲۱۲.  
موضوع : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (چهار محال و بختیاری). گردان ذوالفقار  
موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- سرگذشتنامه  
موضوع : Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Martyrs -- Biography --  
شناسه افزوده : سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران. نشر شاهد  
رده بندی کنگره : DSR ۱۶۲۶  
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۷۴۲۱۵۹۶  
وضعیت رکورد : فیپا



## گردان ذوالفقار

گردآورنده و ویراستار: کورش صادقی چلیچه  
طراح و صفحه آرا: مصطفی صادقی  
ناشر: نشر شاهد

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹

قیمت: ۳۵۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۹-۱۱۱-۶

با همکاری : موسسه فرهنگی هنری ليله القدر (چهارمحال و بختیاری)

نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی، خیابان ملک الشعراء بهار شمالی، شماره ۵

معاونت فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران، نشر شاهد

تلفن: ۸۸۳۰۹۲۴۹-۸۸۳۰۸۰۸۹

\*این کتاب با حمایت بنیاد شهید و امور ایثارگران استان چهار محال بختیاری به چاپ رسیده است.\*



## تقدیر به:

شهدای گرانقدر گردان ذوالفقار آنان که  
جان بر عشق گذاشتند و رفتند تا بمانند  
و نمانند که بمیرند.

آنانکه به خاک افتادند تا درس چگونه  
زیستن و چگونه مردن را به همه عصرها و  
نسل‌ها بیاموزند.



## فهرست مطالب

### فصل اول / معرفی گردان ذوالفقار

مقدمه / ۱۳

پیشگفتار / ۱۵

حق همسایگی / ۱۶

اعزام اولین گروه به جبهه‌ها / ۱۷

لشکر قمر بنی‌هاشم (ع) / ۱۹

ارتشی‌های چهارمحال و بختیاری / ۲۰

جهادگران استان / ۲۰

بمباران شهرکرد / ۲۱

شهدای ترور استان توسط منافقین / ۲۲

شکل‌گیری گردان ذوالفقار / ۲۲

مقاوم چون ذوالفقار / ۲۴

عملیات والفجر مقدماتی / ۲۸

شرح عملیات والفجر مقدماتی از زبان فرمانده گردان ذوالفقار / ۳۱

تلفات نیروهای گردان / ۳۷

تجلیل سردار شهید کاظمی از گردان ذوالفقار / ۳۸

### فصل دوم / شهدا گردان ذوالفقار / ۳۹

#### بخش اول : شهدای عملیات والفجر مقدماتی

زندگی نامه فرمانده گردان ذوالفقار / ۴۱

شهید منصور آگونه جونقانی / ۴۴

- شہید علی ابراہیمی دستگردی / ۴۵
- شہید سیاوش اسدی فارسانی / ۴۷
- شہید ناصر اسکندری دہکردی / ۴۹
- شہید ستار اسماعیلی وردنجانی / ۵۰
- شہید حسین امیدی ارجنکی / ۵۱
- شہید عبدالرحیم امیری دستنایی / ۵۳
- شہید ناصر جعفریان دہکردی / ۵۵
- شہید ابراہیم خدادادی طاقانکی / ۵۶
- شہید محمدرضا رفیعی طاقانکی (شیرزادہ) / ۵۷
- شہید مجید ریاحی / ۵۹
- شہید بہمن ستاری دستنایی / ۶۰
- شہید محمدجواد شرافت چالشتری / ۶۱
- شہید بہرام شفیعی قہفرخی / ۶۳
- شہید موسی شیریان شلمزاری / ۶۴
- شہید بہرام علی طاہری بنی / ۶۶
- شہید حمیدرضا عباسی چالشتری / ۶۷
- شہید علیمحمد علیمحمدی نافچی / ۶۹
- شہید بہنام علیمحمدی نافچی / ۷۲
- شہید بہمن قاسمی اشکفتکی / ۷۳
- شہید حسین کارگر فیل آبادی / ۷۵
- شہید سید حسن کاظمی شیخ شبانی / ۷۷
- شہید محمود کاظمی باباحیدری / ۷۸
- شہید نصرالله کرمی اشکفتکی / ۷۹
- شہید خداکرم کوهی دستگردی / ۸۰
- شہید شکرالله کیانی ہرچگانی / ۸۲
- شہید غلامعباس گرجی مرغملکی / ۸۴



شهید حسین الله گانی دزکی / ۸۶

شهید حسن لنجانی شلمزاری / ۸۷

شهید اسفندیار مالکی فارسانی / ۸۹

شهید غلامرضا مجیدی قهفرخی / ۹۰

شهید حبیب الله معین فارسانی / ۹۱

شهید خسرو مقدس قهفرخی / ۹۳

شهید سید اسدالله موسوی بنی / ۹۵

شهید محمدرحیم میری خراجی / ۹۷

شهید فرود نصیری فارسانی / ۹۹

شهید رضاقلی هاشمی بنی / ۱۰۰

شهید فردوس یاور / ۱۰۲

شهیدان گردان اهل فلاورجان اصفهان / ۱۰۳

### **بخش دوم: شهدا سایر عملیات ها**

شهید ایرج آقابزرگی نافچی / ۱۰۷

شهید حمید استکی / ۱۰۹

شهید حسن اسدی فارسانی / ۱۱۱

شهید هیبت الله اسعدی فارسانی / ۱۱۲

شهید اسماعیل اسکندری شهرکی / ۱۱۳

شهید اسفندیار امینی قهفرخی / ۱۱۴

شهید حکمت بالیده کرانی / ۱۱۵

شهید احمد برزگر دستگردی / ۱۱۷

شهید عبدالعلی توکلی هفشجانی / ۱۱۸

شهید عباس چراغی / ۱۱۹

شهید سید حبیب الله حسینی چالشتری / ۱۲۱

شهید سید عبدالله حسینی چالشتری / ۱۲۲

شهید حسن حیدری سودجانی / ۱۲۳

شہید مصیب حیدری سودجانی / ۱۲۴

شہید مرتضیٰ درعلی بنی / ۱۲۶

شہید حفیظ اللہ رفیعی شہرکی / ۱۲۸

شہید فریرز رضانی زوردگانی / ۱۳۰

شہید حجت اللہ ریاحی بنی / ۱۳۱

شہید عبدالصاحب زغیرزادہ احمدی / ۱۳۲

شہید حسین شیرزاد طاقانکی / ۱۳۴

شہید قربانعلی علی بیگی / ۱۳۶

شہید اسماعیل فضل الہی / ۱۳۷

شہید سید رسول کاظمی قہفرخی / ۱۳۸

شہید قباد مرادی / ۱۳۹

شہید فریرز مردانی دہکردی / ۱۴۱

شہید حجت الہ مطلبی جونقانی / ۱۴۲

شہید رمضانعلی مولوی وردنجانی / ۱۴۴

شہید سعید یداللہ فی فارسانی / ۱۴۶

شہید علیرضا یزدانی چمزینی / ۱۴۷

### فصل سوم / جاماندگان / ۱۴۹

ہمایون امیرخانی شہرکی تدبیر فرماندہ / ۱۵۱

محمد کیانی ہرچگانی (جمعلی): ناکام از عملیات / ۱۵۴

سید غلامرضا علمدار قہفرخی: یک چشم بر ہم زدن / ۱۵۶

سید احمد اتابک قہفرخی: طناب سبز / ۱۵۸

عبداللہ ارہفت دہکردی: هدف والا / ۱۶۱

ایوب زمانی گندمانی: ذوالفقار قوت قلب بچہ ہا / ۱۶۳

فضل اللہ کبیری دہکردی: وداع پدر و پسر / ۱۶۶

مسعود صادقی چلیچہ: ملاک نقوا و شجاعت افراد / ۱۶۸

رزاق قاسمپور فارسانی: خردہ گناہ / ۱۷۰

منصور نادری بنی : عروج سید اسدالله / ۱۷۲

محمدتقی شفیعی قهفرخی : بچاها دی (ده) / ۱۷۵

خدا مراد شاهقلیان قهفرخی : نماز با بدن خون آلود / ۱۷۷

**فصل چهارم : ضمایم و تصاویر / ۱۷۹**

کادر گردان ذوالفقار: / ۱۸۱

کادر گروهان یکم " القارعه " / ۱۸۱

کادر گروهان دوم " الفجر " / ۱۸۲

کادر گروهان سوم " الفتح " / ۱۸۲

جدول اعضای گردان به تفکیک دسته ها / ۱۸۳

تصاویر / ۱۹۵

**منابع و ماخذ / ۲۱۱**





## مقدمه

نام ذوالفقار را که می شنوی ، یاد شمشیر دو دم حضرت علی (ع) می افتی . شمشیری که در دست شیر مردی فنا ناپذیر ، خدمات ارزنده ایی را به اسلام کرد . از هر کس بپرسی ذوالفقار چیست ؟ بدون شک جوابی شبیه مضمون بالا را می دهد . اما اگر از بچه های رزمنده و قهرمان لشکر ۸ نجف اشرف و تیپ مقدس ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) این سوال را بپرسی علاوه بر جواب بالا، خاطرات گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری در سال ۱۳۶۱ تداعی میشود که خواب را بر دشمن زیون حرام کرده بودند . آری ذوالفقار ، ذوالفقار است ، چه در دست علی (ع) باشد و چه نام آن روی سرداران اسلام خواه . هر دو بر سر کفار فرود آمدند و آنان را به خاک مذلت نشانند .

زمانی که عملیات والفجر مقدماتی به استعداد ۴۸ گردان رزمی با پشتیبانی یگانهای مهندسی در منطقه رملی فکه و چزابه شروع شد ، تنها گردان ذوالفقار بود که توانست به عنوان یگان خط شکن در این عملیات موفق عمل کند . در ارزیابی این عملیات بود که سردار کاظمی گفت : « اگر من سه گردان مثل گردان ذوالفقار داشتم العماره را محاصره می کردم » . موفقیت گردان در رسیدن به اهداف محوله و تمجید سردار احمد کاظمی ما را بر آن داشت تا به عملکرد این یگان رزم بپردازیم . برای انجام این مهم بیش از ۱۸ ماه تحقیقات لازم صورت گرفت . لیست نیروهای گردان که با دست خط منشی گردان سردار شهید حسین شیرزاد در قبل و بعد از عملیات به وضعیت نیروها اعم از شهدا ، مفقودین ، مجروحین و آنانی که سلامت از عملیات برگشتند ، پرداخته بود به دست آمد . تعداد زیادی از بازماندگان



گردان شناسایی شد. دوازده نفر از نیروهای موثر که در گردان مسئولیت داشتند و در عملیات شرکت جستند دعوت به مصاحبه شدند. پس از ۵ ساعت مصاحبه و مباحثه به شرح عملیات و نقش نیروهای عمل کننده پرداخته شد. با مراجعه به پرونده های موجود در بنیاد شهید و امور ایثارگران استان موضوع تاریخ ولادت و شهادت، زندگینامه و وصیتنامه شهدا مورد بررسی قرار گرفت. بر همین اساس هرچند ممکن است مواردی در خصوص تحقیقات فوق از قلم افتاده باشد اما نهایت سعی و تلاش خود را به کار گرفته تا بتوانیم حق مطلب را ادا کرده باشیم.

در آبان سال ۱۳۶۱ آنگاه که گردان ذوالفقار شکل گرفت، نام شیردلان و صف شکنانی را در دفتر خود ثبت کرد که تاریخ هیچگاه نام و یادشان را فراموش نخواهد کرد. راد مردانی که شهاب شدند و برآسمان تیرگیها و ناپاکیها خط بطلان کشیدند. آنانی که صاعقه شدند و بر سر دشمن دیو سیرت فرود آمدند و آرزوی لحظه ای آسایش را بر دلهایشان باقی نهادند. سخن از راد مردانی است که همتشان به بلندای آسمان ابدیت و وسعت اندیشه شان به پهنای اقیانوسهاست. آنانی که در نهایت مظلومیت به مولایشان علی (ع) اقتدا کردند و صلابت سلاح ایمانشان بر ندگی سلاحهای دشمن را بی اثر کرد. این دست نوشته برگ سبزی است به، آنها که قلبشان همیشه برای اسلام و انقلاب می طپد. تقدیم به آنهایی که دوست دارند نام مردان شهید بر تارک شفق و بر پیشانی فلق همیشه درخشش داشته باشد و آنان که ذوالفقار را آفریدند و حماسه ها رقم زدند.

کوروش صادقی چلیچه



## پیشگفتار

انقلاب اسلامی ایران و دفاع مقدس در دوران خود از جمله حوادثی بود که به دست مردم آزاده ایران از زنان فداکار و مردان ازجان گذشته، یکی از تابناک‌ترین جلوه‌های ایثار و شهادت را رقم زدند، تا به‌عنوان یک الگوی حماسه‌ساز نقش‌آفرینی کنند و افتخار بزرگی برای ایران اسلامی به ارمغان بیاورند. جوانانی که شهادت را یک پیروزی و نهایتاً ملاقات با خدا می‌دانستند؛ به میدان آمدند و حماسه‌ها آفریدند، تا ضمن پاسداشت انقلاب اسلامی، اجازه ندهند یک وجب از خاک میهن ایران عزیز به دست بیگانگان بیفتد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری زعیم عالی‌قدر حضرت امام خمینی (ره) که دست سلطه‌گران و ابرقدرت‌های شرق و غرب از این مرزوبوم کوتاه شد، برای تسلط یابی مجدد بر این کشور نه‌تنها قائله کردستان را به راه انداختند بلکه با توطئه‌های متمادی از جمله کودتای طبس، فتنه‌ها و درگیری‌های سیستان و بلوچستان، تحریک گروه‌های سیاسی برای اغتشاش در کشور، ترور شخصیت‌ها و سایر موارد سعی در شکست انقلاب داشتند که همه این توطئه‌ها با هوشیاری مردم در نطفه خفه شدند. سلطه‌طلبان وقتی از این طریق نتوانستند راه به‌جایی ببرند، با تحریک صدام حسین تکریتی، حکومت بعث عراق را به تجهیزات مدرن جنگی و سلاح‌های پیش‌رفته مجهز نمودند به این امید که پس از دو هفته انقلاب اسلامی را ساقط و تهران را تسخیر نمایند. با حمله گسترده از هوا، زمین و دریا به کشور اسلامی ایران هجوم آوردند. در آن زمان که نیروهای نظامی و انتظامی ایران ساماندهی مناسب نداشتند، بخش اعظمی از خاک ایران و شهرها و روستاها را به تصرف خود درآوردند و تا پشت دروازه‌های شهر اهواز رسیدند. با یورش وحشیانه خود تعداد زیادی از مردان، زنان و کودکان بی‌گناه را به شهادت رسانده و جمع کثیری را آواره و تعدادی از مردم غیرنظامی را به اسارت گرفتند و اقدام به تخریب اماکن مسکونی و غارت اموال آن‌ها نمودند.



## حق همسایگی

وقتی بعد از گذشت حدود دو سال از پیروزی انقلاب و گذر از مشکلات مختلف، کشور داشت به آرامش می‌رفت، اواخر شهریورماه ۱۳۵۹ جنگ ۸ ساله را به‌منظور براندازی حکومت نو پای انقلاب اسلامی به ایران تحمیل کردند. با شروع جنگ تحمیلی همه مردم در قشرها و گروه‌های مختلف از سراسر کشور احساس تکلیف می‌کردند که به هر طریق ممکن برای مقابله با متجاوزان بعثی کمک کنند که از جمله حضور داوطلبانه جوانان از اقصی نقاط میهن اسلامی به جبهه‌های حق علیه باطل بود.

اما این احساس در وجود مردم و خصوصاً جوانان استان چهارمحال و بختیاری بیشتر هویدا بود، آنان مردمی غیرتمند و متعصب بودند که به‌واسطه همسایگی با استان مرزی و جنگ‌زده خوزستان و قرابت خویشاوندی با آنان وظیفه خود می‌دانستند که علاوه بر دفاع از انقلاب و میهن اسلامی، حق همسایگی را ادا نمایند. به‌عنوان نمونه میزبانی بیش از ۴۰ هزار نفر جنگ‌زدگان و تأمین اسکان و مایحتاج زندگی آنان در طول ۸ سال دفاع مقدس می‌باشد.





## اعزام اولین گروه به جبهه‌ها

تنها شش روز از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران می‌گذشت که همگام با جوانان سراسر کشور اولین گروه از بچه‌های استان چهارمحال و بختیاری به فرماندهی سردار شهید حسینعلی ترکی به اهواز و سپس به محور شوش اعزام شدند. با ادامه جنگ گروه‌گروه جوانان غیرتمند استان به منظور یاری‌رساندن به رزمندگان و دفاع از ناموس و میهن اسلامی ایران عازم جبهه‌های حق علیه باطل می‌شدند. از آنجائی که در مهر و موم‌های اول جنگ این استان یگان رزمی مستقلی نداشتند، نیروهای اعزامی تا اواسط سال ۱۳۶۱ بیشتر در یگان‌های لشکر ۸ نجف، ۱۴ امام حسین (ع) و تیپ‌های ۲۵ کربلا و ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) سازماندهی می‌شدند و در حضور آنها عملیات‌های شکست حصر آبادان - فتح المبین - بیت‌المقدس - طریق‌القدس - محرم - رمضان - مطلع‌الفجر - ثارالله، حسین بن علی و رشادت‌هایی که از خود نشان دادند فراموش شدنی نیست؛ نشان دادند، تا اینکه نیمه دوم سال ۱۳۶۱ بود که نقطه عطفی برای رزمندگان استان قبل از عملیات والفجر مقدماتی به وجود آمد و گردانی به نام ذوالفقار به آنها اختصاص یافت. گردان ذوالفقار به تعداد ۳۲۵ نفر از رزمندگان شهرستان‌های شهرکرد و فارسان با مسئولیت سردار شهید سهراب نوروزی چلیچه و تحت فرماندهی لشکر ۸ نجف در عملیات والفجر مقدماتی وارد عمل شد. این گردان که به‌عنوان گردان خط‌شکن عمل می‌کرد در اولین آزمون خود، موفق‌ترین گردان این لشکر بود که خط دشمن را شکست و به اهداف از پیش



تعیین شده خود در محور عملیات دست پیدا کنند .

بعداز این عملیات بود که نیروهای استان چهارمحال و بختیاری از سایر یگان‌ها منفک و به تیپ قمر بنی‌هاشم (ع) که متشکل از بچه‌های زرین‌شهر و شهرضا بودند ملحق شده و در عملیات خیبر به فرماندهی سردار کریم نصر به استعداد ۸ گردان وارد عملیات شدند. سه گردان از نیروهای عمل‌کننده این تیپ رزمندگان استان شامل " گردان توحید به فرماندهی سردار شهید سهراب نوروزی " گردان یا زهرا(س) به فرماندهی سردار شهید سید کمال فاضل و گردان حضرت علی اکبر به فرماندهی سرهنگ جمعی کیانی " که به قلب دشمن زدند و بعد از رشادت‌هایی که جوانان استان در این عملیات از خود نشان دادند و با تثبیت جزایر مجنون به تکلیف خود عمل کردند و اجازه ندادند حرف امام که گفته بود " جزایر مجنون باید حفظ شود "؛ بر روی زمین بماند. پس از وارد کردن خسارات زیاد به دشمن، تا کنار رود دجله پیشروی کردند و با وضو از آب دجله در کنار رودخانه نماز را اقامه کردند. در این عملیات بود که دشمن به تلافی خسارات متحمل شده، علی‌رغم ممنوعیت استفاده از سلاح‌های شیمیایی در جنگ، برای نخستین بار به صورت گسترده اقدام به استفاده از انواع سلاح‌های شیمیایی (گازهای تاول‌زا، خردل، اعصاب و ناتوان‌کننده) نمود و گردان توحید اولین قربانیان سلاح‌های شیمیایی جنگ بودند که فرمانده آن به همراه تعدادی از نیروهایش بر اثر عوارض شیمیایی به شهادت رسیدند .

حضور چشمگیر و گسترده جوانان استان به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل به منظور انتقام قربانیان سلاح‌های شیمیایی، پادگان‌های دارخوین در اهواز، شهید محمد باغبانی در شوشتر و شهید محمد منتظری در سوسنگرد محل استقرار رزمندگان تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم (ع) شد که به‌عنوان یگان خط‌شکن در بیشتر عملیات‌های مهم و بزرگ حضور داشت : عملیات بدر و تصرف اهداف از پیش تعیین شده و انهدام پل جویبر، والفجر ۸ و آب‌های خروشان اروند و رزم بی‌امان سرداران شهید الیاس ارجمند و سید کمال فاضل و تصرف شهر فاو، کربلای ۴ و پشتیبانی از یگان‌های عمل‌کننده در ام الرصاص و ام البابی، کربلای ۵ و تثبیت اراضی به‌دست‌آمده در شلمچه و شهادت سرداران سرافرازی چون محمدعلی شاهمرادی، ایرج آقابزرگی، جمشید براتپور و خداکرم رجب پور، والفجر ۱۰ و فتح قلعه‌های شاخ شمیران و شاخ سومر و شهادت سرداران غلامرضا کاووسی و علی شیر لهرابی و دیگر عملیات‌های پدافندی و آفندی در مناطق غرب و جنوب کشور هیچ‌گاه رزم بی‌امان و جان‌فشانی‌های رزمندگان چهارمحال و بختیاری را از یاد نخواهد برد<sup>۱</sup>.



تعدادی از رزمندگان گردان ذوالفقار - منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی

### لشکر قمر بنی هاشم (ع)

حضور منسجم رزمندگان استان در قالب یگان استانی تا پایان جنگ هویدا بود به گونه‌ای که در عملیات والفجر ۱۰ با عنوان لشکر قمر بنی هاشم (ع) به قلب دشمن زدند. اطاعت محض و بی‌چون و چرای این یگان از ولی فقیه زمان خود، به یگان ولایی معروف شده بود. استان چهارمحال و بختیاری افتخار دارد که جوانان برومندی چون سردار سرلشکر محسن رضایی و بیش از ۷۰ هزار رزمنده دلیر را در دامن خود پروراند که حدود سه هزار نفر آنان از جمله سرداران عبدالصمد امیریان - رضا رحمانی - نوروز صالحی - اردشیر غریب - مصطفی آذریان - فریدون ابوالحسینی - نقنه ای - محمدی - ذوالفقاری و..... جام شهادت را نوشیدند، و بیش از ۷ هزار جانباز و ۵۲۶ آزاده را تقدیم نمودند تا بلکه دین خود را نسبت به انقلاب و نظام ادا کرده باشند .



## ارتشی‌های چهارمحال و بختیاری

جوانان ارتشی این استان<sup>۱</sup> هم در یگان‌های رزم ۵۸ ذوالفقار - لشکر ۹۲ زرهی اهواز - لشکر ۷۷ خراسان - ۵۵ هوابرد شیراز - توپخانه اصفهان - لشکر کرمانشاه - پایگاه ۴ شکاری دزفول - ۲۱ حمزه تهران - لشکر ۲۳ نوهده - ۸۸ زاهدان - ۸۴ خرم‌آباد - ۴۵ تکاور - ۳۰ گرگان - ۲۸ کردستان - لشکر ارومیه - تیپ ۴۰ سراب و سایر یگان‌های رزم با حضور داوطلبانه و شرکت در عملیات‌های والفجر مقدماتی، طریق‌القدس، عاشورا، فتح‌المبین، والفجر ۸، بیت‌المقدس، رمضان، کربلای ۶، والفجر ۱۰ و مرصاد در طول ۸ سال دفاع مقدس و شهادت سردارانی هم چون امیر سرلشکر خلبان نعمت‌الله اکبری، رحمت‌الله حسین زاده و کریم بیاتی نقش بسزایی از خود نشان دادند.

## جهادگران استان

جهادگران جهاد سازندگی استان چهارمحال و بختیاری و داوطلبان جمعیت هلال‌احمر استان نیز پایه‌پای هم‌رزمان نظامی خود در قالب گردان مهندسی قمر بنی‌هاشم (ع) همواره پشتیبان و حامی رزمندگان در نقاط مرزی جنگ خصوصاً مناطق صعب‌العبور غرب کشور بودند و افتخارات زیادی را برای استان و ایران به دست آوردند. شروع جنگ تحمیلی، فرصت طلایی برای ضدانقلاب در کردستان فراهم آورد تا در آن منطقه تحرکاتی را از خود نشان دهند. در همین شرایط بود که جهاد سازندگی استان به‌منظور پشتیبانی و جاده‌سازی برای رزمندگان در مناطق جنگی جنوب و غرب کشور در روستای دزلی واقع در منطقه مریوان استان کردستان مستقر شوند.

سه‌م ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی استان چهارمحال و بختیاری، محروم‌ترین - خطرناک‌ترین و صعب‌العبورترین مناطق کردستان مانند: مناطق مرزی شهرستان مریوان و سروآباد؛ بیغوله‌های بیرواسی، دزآور و ها نی گرمه؛ بیراهه‌های دزلی، مله خورد و تنه؛ پاسگاه شهدا، سلین، نوین و بلبر؛ هجیج و خطرگاه‌های درکی، اورامانات، پاوه و ... گردید که پایگاه استقرار آنان روستای دزلی در ۳۰ کیلومتری جنوب مریوان بود.<sup>۲</sup>

جهادگران مظلوم استان پس از عبور از راه‌های ناامن قروه، سنندج و ... به مریوان و پس‌از آن به دزلی

۱. پرونده‌های شهدا در بنیاد شهید و امور ایثارگران

۲. کتاب ستاد دزلی - حسن رضایی





می‌رسیدند و آنجا بود که هم‌زمان در چندین جبهه می‌جنگیدند؛ جبهه نبرد با مزدوران بعثی عراق، جبهه نبرد با ضدانقلاب (دشمن دوست‌نما)؛ جبهه نبرد با کوه و صخره و دره برای جاده‌سازی، جبهه نبرد با برف و بوران و سرما در ارتفاعات بیش از سه هزار متری، جبهه نبرد با محرومیت و گرسنگی و غربت و بیماری، جبهه همدردی و همراهی با مردم محروم بی‌جاده و بی‌مدرسه و بهداشت منطقه بود.

ارائه خدمات احداث سنگر نفرات، تسلیحات و تأسیسات، ساخت تانکرهای آب‌رسانی، سوله‌های پیش‌ساخته، احداث پل‌های ایرانی و بتونی، جاده‌های عملیاتی، بیمارستان‌های عملیاتی، باند هلی‌کوپتر، پایگاه‌های نظامی، مسجد و حسینیه و ساختمان‌های متفرقه از جمله خدمات‌رسانی ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی استان چهارمحال و بختیاری در مناطق عملیاتی غرب و جنوب کشور بوده است. بعلاوه پشتیبانی مستقیم عملیات‌های والفجر مقدماتی، والفجر ۴، والفجر ۹، نصر یک و والفجر ۱۰ را بر عهده داشته است.

از دیگر خدمات این ارگان انقلابی جمع‌آوری کمک‌های مردمی برای رزمندگان هشت سال دوران دفاع مقدس با همکاری ستاد جمع‌آوری کمک‌های مردمی استان بوده است که در همین رابطه مردم استان با اهداء صدها دستگاه خودرو، تویوتا لندکروز، آمبولانس و کامیون بنز - صدها دستگاه موتورسیکلت، موتور برق - بیش از ۵۰ هزار تخته پتو - صدها چادر صحرائی - گونی خالی - مقادیر زیادی انواع دارو، مواد شوینده و پاک‌کننده، ظروف غذاخوری، مواد خوراکی، البسه و انواع پوشاک - بیش از ۵۰۰۰ رأس گوسفند - مقدار زیادی طلاجات - میلیون‌ها ریال وجه نقد و دیگر مایحتاج جبهه‌ها حامی رزمندگان اسلام بودند.

## بمباران شهرکرد

شهرکرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری علی‌رغم قرار گرفتن در سلسله جبال کوه‌های زاگرس، در دوران جنگ تحمیلی از بمباران هوایی دشمن در امان نماند و دو نوبت مورد حمله بمب افکن‌های دشمن متجاوز قرار گرفت که در این حملات دو باب مدرسه ابتدائی و دبیرستان، مرکز بهداشت استان، مرکز مخابرات و کارخانه قند استان مورد هدف قرار گرفتند که در اثر این حملات ۲۶ نفر شهید و بالغ بر ۱۲۰ نفر مجروح و خسارات زیادی به مراکز مزبور وارد شد.



## شهدای ترور استان توسط منافقین

مسئولین و شخصیت‌های این استان نیز از حيله و مکر منافقین در امان نماندند و عزیزانی چون شهیدان رحمان و مجتبی استکی نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی، امامقلی جعفرزاده فرماندار شهرکرد، حجت‌الاسلام عیسی توسلی امام‌جمعه فرخشهر، نجف یوسف پور مسئول آموزش و پرورش، غلامعلی نیک‌خواه معاون استاندار آذربایجان غربی و تعداد زیادی از مدافعان انقلاب در نقاط مختلف کشور به دست منافقین کوردل به شهادت رسیدند. هم‌چنین ۶ نفر از مسافرین هواپیمای ایرباس که دوازدهم تیرماه ۱۳۶۷ هدف موشک ناوگان آمریکا در خلیج فارس قرار گرفت از این استان بودند که به‌منظور تأمین معاش زندگی خود برای کارگری عازم کشور کویت بودند، در این حادثه به شهادت رسیدند.

## شکل‌گیری گردان ذوالفقار

۲۱ ماه از جنگ تحمیلی ۸ ساله عراق علیه ایران می‌گذشت. در این مدت جوانان غیرتمند استان چهارمحال و بختیاری گروه گروه از نقاط مختلف استان به مناطق جنگی اعزام می‌شدند. استان یگان مستقلی نداشت. نیروهای اعزامی به پایگاهی در اهواز به نام گلف که تحت فرماندهی سپاه خوزستان بود، می‌رفتند و از طریق این پایگاه به مناطق مختلف جنگی شوش، طلائی، آبادان، خرمشهر و یگانهای لشکر امام حسین (ع)، تیپ ۸ نجف اشرف، لشکر ۲۵ کربلا، تیپ علی بن ابیطالب و ... سازماندهی می‌شدند. موضوع پراکندگی نیروها در یگانهای مختلف بچه‌ها را رنج می‌داد و میل باطنی آنها این بود که همه به گونه‌ای واحد و یکپارچه در کنار هم قرار گیرند. این موقعیت فراهم نشد تا اینکه بعد از عملیات بیت المقدس با پیشنهاد تعدادی از بچه‌ها این کار کلید خورد. چند ماهی از این قضیه گذشت تا اینکه در آبان ماه ۱۳۶۱ بعد از عملیات محرم با تشکیل گردان مستقلی که همه بچه‌های استان چهارمحال و بختیاری در آن سازماندهی شوند موافقت شد. ۳۲۵ نفر از بچه‌های شهرستانهای شهرکرد و فارسان گرد هم آمدند و گردان را تشکیل دادند. نام آن را «ذوالفقار» نهادند. با اختصاص این گردان به استان موضوع فرماندهی و هدایت نیروهای شجاع، دلیر و غیوری که هر کدام به واسطه توانمندیهای خود در حد یک فرمانده بودند به میان آمد. مسئله دربین نیروها به شور و مشورت گذاشته شد. با شناختی که نیروها از سهراب نوروزی داشتند، اتفاق نظر بچه‌ها این بود تا این مسئولیت خطیر و مهم را به دوش «سردار شهید سهراب نوروزی» بگذارند. در ادامه به زندگینامه شهید نوروزی خواهیم پرداخت.

در همین رابطه سرهنگ ایوب زمانی استاد دانشگاه و از فرماندهان و رزمندگان ۸ سال دفاع مقدس می‌گوید: «در بین برادران به طور مشخص، از همه والاتر و کامل تر شهید نوروزی بود که برادران رزمنده



دوراین شهید عزیز حلقه زدند و با حالت تواضع خواستار فرماندهی این شهید بزرگوار شدند . سهراب نوروزی معلمی بود ساکن «چلیچه» از روستاهای استان چهارمحال وبختیاری در ۳۲ کیلومتری غرب شهرکرد که با شروع جنگ تحمیلی سنگر دفاع از میهن و انقلاب را بر سنگر تعلیم و تربیت ترجیح داد و پس از گذشت تنها چند روز از جنگ عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد . بصیرت ، توانایی ، جسارت و مدیریتی که در وجود سردار نوروزی بود باعث شد که با گذشت چند ماه بعنوان جانشین سردار حسینعلی ترکی فرمانده تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) برگزیده شود . وی با گذراندن دوره آموزش فرماندهی در تهران و رشادتهایی که در عملیاتهای بیت المقدس ، فتح المبین ، رمضان ، محرم ، والفجر مقدماتی ، خیبر و سایر عملیاتهای پدافندی در کسوت جانشین تیپ ، فرمانده گردان و گروهان داشتند ، مورد توجه فرماندهان ارشد نظامی قرار می گیرند و از وی می خواهند تا درستاد قرارگاه نجف از ایشان استفاده شود ، اما با خلوص نیتی که داشتند از مسئولین درخواست می کنند که به وی اجازه بدهند بعنوان یک بسیجی در کنار نیروهای استان انجام وظیفه نماید، که مورد موافقت قرار می گیرد .

سردار نوروزی فردی بود که خود را مامور به انجام تکلیف می دانست . او سرباز نظام و مطیع بی چون و چرای ولی فقیه بود . وی از کودکی علاقه ویژه ای به قرآن داشت و بر این باور بود ، قرآنی که سراسرش هدایتگر مردم است و دارای دلایلی روشن از هدایت می باشد ، مایه جدایی حق از باطل خواهد بود . سهراب پس از پذیرش این مسئولیت با تاسی از قرآن کریم نام گروهانها را از روی آیات قرآنی انتخاب نمود و با شناختی که از نیروها داشتند فرماندهان آنها را معرفی کرد . گروهان یک «القارعه» به فرماندهی سهراب ایزدی قهفرخی، گروهان دوم بنام «الفجر» به فرماندهی جمعی(محمد) کیانی هرچگانی ( وی قبل از عملیات در مقر گردان زخمی شد و برای درمان از طریق اورژانس به اندیمشک منتقل گردید و مسئولیت گروهان به دوش عباس کیانی هرچگانی افتاد) و گروهان سوم «الفتح» به فرماندهی سردار شهید ایرج آقابرگی نافچی . فرمانده ، گردان نوپای ذوالفقار را در سه گروهان و هرگروهان را به چهار دسته سازماندهی میکند . سرهنگ سیدتقی احمدی شیخ شبانی و سردار شهید عبدالصاحب زغیرزاده احمدی اهل اهواز را که به زبان عربی مسلط بود به عنوان معاونین گردان انتخاب می کند . بچه های استان خیلی خوشحالند از اینکه برای اولین بار صاحب گردان شده اند . آموزشهای نظامی و عقیدتی گردان در مقرهای خاکی مثل دهلاویه ، فکه و جنگلهای انقر شروع شد . فرمانده معتقد بود که همزمان با آموزشهای نظامی ، آموزشهای اعتقادی نیز همراه باشد . زیرا اگر انسان از نظر اعتقادی رشد کرد و متوجه شد که برای چه چیزی مبارزه می کند ، آنوقت است که میتواند به اهدافی که مد نظر است ، دست پیدا کند .

سرهنگ همایون امیرخانی می گوید : « سهراب نوروزی یک معلم خود ساخته بود . آدمی فوق العاده ساده ، اما عالم و فردی معنوی بود که معنویت را بین بچه ها قبل از عملیات والفجر مقدماتی در فکه به اوج رسانده بود . سردار احمد کاظمی به او ارادت داشت . آموزشها برای آمادگی نیروها بصورت مستمر با



مانورهای شبانه، گردانی، تیبی و نیز جلسات مختلف با واحدها برگزار می شد. گردان در منطقه حساسی در نزدیکی دشمن (ارتفاعات میشداغ و محدوده جنگلهای انقر و در نزدیکی فکه) مستقر بود. نیروها برای در امان ماندن از تیررس دشمن، مجبور بودند روزها چادرها را جمع کنند و در تپه های اطراف پراکنده شوند و شبها به خاطر برودت هوا که بسیار سرد بود چادرها را برپا نموده و استراحت کنند. آموزشها بسیار سنگین بود و نزدیکی به دشمن برای انجام این امر مشکل آفرین شده بود. عملیات عظیمی در پیش است، عملیات نزدیک است و بچه ها برای حمله آماده می شدند. عملیات والفجر مقدماتی و استقلال رزمندگان استان چهارمحال و بختیاری که قرار است آزمایش سختی را بدهند. در این عملیات قرار است گردان ذوالفقار تحت فرماندهی سردار نوروزی در تیپ ۲ مالک اشتر از لشکر ۸ نجف اشرف بعنوان یگان خط شکن عمل نماید. با سازماندهی نیروها و دریافت آموزشهای لازم آماده عملیات شدند.

بعد از عملیات والفجر یک که در فروردین ۱۳۶۲ صورت گرفت، نیروهای گردان ذوالفقار به یگان تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) که تا آن زمان تحت فرماندهی لشکر امام حسین (ع) بود، منتقل شدند. در واقع می توان گفت؛ نیروهای گردان ذوالفقار ستون و پیکره تیپ مستقل ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) شدند که از آن زمان به بعد و تا پایان جنگ به عنوان یگان خط شکن در عملیات های خیبر، بدر، والفجر ۸، کربلای ۵ و ۴، والفجر ۱۰ و سایر عملیاتهایی پدافندی خواب را بر چشم دشمن حرام کردند.

## مقاوم چون ذوالفقار

در عملیات والفجر مقدماتی اولین محک جدی بچه های استان چهارمحال و بختیاری مورد آزمایش قرار می گیرد. اما آنان کسانی نبودند که در رزم با دشمن ذره ای دلهره داشته باشند. آنها افرادی آبدیده و سخت کوش بودند که مقاومت را از کوههای زاگرس آموخته بودند، صداقت و پاکی را از چشمه های پاک و زلال منطقه، غیرت و شجاعت را از پیشینیان خود به ارث برده اند و گوی سبقت در رزم را از رودخانه های جوشان و خروشان کارون و زاینده رود یاد گرفته بودند. حاج عباس طغیانی بچه زرین شهراصفهان و از فرماندهان لشکر صف شکن قمر بنی هاشم (ع)، می گوید: «بچه های چهارمحال و بختیاری از نظر جسمی و قدرت بدنی قوی بودند. اینها صدمه خورده بودند. کارهای جنگ را راحت انجام می دادند. جبهه هم همه اش صدمه بود. بچه های ساده و صادق و بی آلاچی بودند». سرهنگ احمدرضا طاووسی اهل شهرضا که در طول جنگ تحمیلی ارتباط زیادی با نیروهای چهارمحال و بختیاری داشتند نیز در همین رابطه می گوید: «چهارمحالی ها غیرتی بودند، در جنگ خیلی پشت هم را داشتند. ورزشدگی بالایی داشتند، بی ریا و ساده و پرتحرک بودند.» «نزدیک عملیات بود فرمانده گردان ذوالفقار نیروها را جمع کرده بود و در باره عملیات، اهداف عملیات، موقعیت عملیات





و نحوه اجرای آن توضیح می داد و از روی کالک منطقه عملیاتی را تشریح می کرد. ایشان از جمله فرماندهانی بودند که قبل از هر عملیاتی منطقه را مورد شناسایی و ارزیابی قرار می دادند که در زمان اجرا با مشکل مواجه نشوند.

سرهنگ سیدتقی احمدی شیخ شبانی مسئول نیروهای اعزامی از شهر کردو جانشین اول گردان ذوالفقار می گوید: «قبل از عملیات والفجر مقدماتی سردار نوروزی شخصا رفت و موقعیت محور عملیات را بررسی کرد و موانع و مشکلات محور عملیاتی را شناسایی کرد. بعد به عنوان یگان مستقل به خط زدند و توانستند اهداف ازپیش تعیین شده را به تصرف خود در آورند. گردان ذوالفقار تنها یگانی بود که در این عملیات توانست به اهداف خود دست پیدا کند». بالاخره شب موعود فرا رسید و عملیات ساعت ۲۱/۳۰ روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ با رمز یاالله یاالله در منطقه رملی غرب ارتفاعات میشداغ، حد فاصل فکه تا چزابه، با هدف تصرف پل «غزیه» شروع شد که چنانچه این مرحله از عملیات با موفقیت انجام می شد، تصرف شهر العماره بعنوان دومین هدف در دستور کار قرار می گرفت. در این عملیات فرماندهان نظامی جنگ، آنچه را که در عملیات های گذشته خصوصا عملیات محرم بدست آورده بودند، دسترسی به این مهم را آسان جلوه می داد که با به کارگیری ۴۸ گردان از رزمندگان سپاه پاسداران و ۱۶ گردان از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی از سه محور به مضاف ۸۰ گردان نظامی عراق رفتند.

یکی از یگانهای مردمی که تحت فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این عملیات به کار گرفته شد، گردان ذوالفقار متشکل از نیروهای بسیجی شهرستانهای شهرکرد و فارس در استان چهارمحال و بختیاری بود که تصرف کانون اهداف عملیات، یعنی «پل غزیه» به عهده این گردان گذاشته شد. منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی از نظر نظامی کاملا استراتژیک و در این منطقه دشمن هم با تجربیاتی که از عملیات های رمضان، محرم و حمله های مشابه به دست آورده بود با ایجاد موانع ایدایی، استحکامات، ایجاد میدانهای مین فراوان و گوناگون، کانال های عمیق و متعدد با تعبیه سیم خاردار و جاری کردن قیر و نفت سیاه سعی داشت تا از حملات ایران جلوگیری کند.

فرمانده قبل از شروع عملیات در دوسه نوبت به محور عملیاتی می رود و شخصا موقعیت منطقه را شناسایی و ارزیابی می کند. با توجه به موقعیت منطقه عملیاتی نیروها را شبانه آموزش می دهد. برای آمادگی لازم آموزشهای سختی را نیروها پشت سر می گذارند. منطقه مورد شناسایی دشمن قرار گرفته بود و هر روز هواپیماهای دشمن مقرر گردان را بمباران می کردند. نیروها برای درمان ماندن از بمباران هواپیماهای دشمن روزها را خارج از چادرها و در تپه و شیارهای موجود منطقه پناه می برند. فرمانده کالک عملیات را آماده کرد و در اختیار بچه ها قرار داد. بسیاری از نیروهای موثر را کنار تک درخت می بردند و به واسطه دیده بانی که اونجا بود آنها را از موقعیت منطقه عملیاتی توجیه می کردند. یک شب قبل از عملیات نیروها را از مقر خود به محل تک درخت و جنگل های امقر انتقال می دهند.



مسیر رملی بود و از آن محل تا خط مقدم امکان عبور خودرو وجود نداشت . عصر روز هفدهم بهمن برنامه نماز جماعت مغرب و عشا و زیارت عاشورا برگزار می شود . وداع نیروها با یکدیگر دیدنی بود . خصوصا وداع پدر و پسر « حاج علی محمد و بهنام علیمحمدی » دیدنی تر بود که نیروها را به یاد وداع امام حسین (ع) با حضرت علی اکبر انداخت . بعد از نماز و دعا و وداع ، نیروها حرکت کردند و مسیر زیادی را تا خط مقدم طی کردند . عملیات هم می بایست در تاریکی شب صورت گیرد . مسیری را که نیروهای اطلاعات و عملیات برای گردان ذوالفقار ترسیم کرده بودند اظهار داشتند که هیچ مانع و یا کمین دشمن وجود ندارد .

بیش از چهار کیلومتر نیروهای گردان به سمت نیروهای عراقی پیش رفتند که به میدان مین برخورد کردند و هیچ کس از وجود میدان مین اطلاعی نداشت . میدان مین حدود سیصد تا پانصد متر بود . نیروها در پشت میدان مین استقرار گرفتند تا مین ها خنثی شدند . قبل از اینکه نیروها حرکت کنند ، فرمانده برای شناسایی و اطمینان از مسیر ، جلوتر می رود که به یک میدان مین دیگری برخورد می کند . مقداری از میدان دوم مین که خنثی شد به کمین دشمن که در واقع خط اول دشمن بود ، می رسند . دشمن متوجه حضور نیروهای ایرانی می شود . معبر مین کامل باز نشده و تا کانال اول هنوز یک کیلومتر باقی مانده است . درگیری شروع می شود . حدود ۴۰ نفر از نیروها مجروح و شهید می شوند . با از بین بردن کمین دشمن از طریق معبر عراقی ها به کانال اول می رسند . بین کانال اول و دوم میدان مین دیگری بود که از آنجا هم عبور کردن و به کانال دوم رسیدند . برای عبور از کانال ها بچه ها پایین می رفتند و دست همدیگر را می گرفتند و از کانال بالا می آمدند . قبل از عبور از کانال دوم درگیری شدیدی بین نیروها صورت گرفت .

در این محل دشمن با اسلحه های تیربار ، چهارلول ، دوشیکا ، آرپی جی ۱۱ و خمپاره ۶۰ بچه ها را به رگبار بسته بودند و بر سر آنها آتش می ریختند . ساعت ۲ نصف شب بود که خط شکسته و درگیری شدیدتر شد . بعد از شکست خط حدود ۱۰۰ نفر از نیروهای گردان باقی مانده بودند و با دشمن درگیر بودند و این درحالی بود که تعدادی از آنها نیز ترکش خورده بودند و حاضر نبودند به عقب برگردند . قرار بود گردان مقدار از نیروها پشتیبانی کند که نرسیدند . کمتر از یک گروهان از نیروهای گردان ثارالله به کمک بچه ها رسیدند و گردان ذوالفقار موفق شد تا دو کیلومتر آتش دشمن را خاموش کنند و به هدف خود برسند . هر چند گردان ذوالفقار توانست با پشت سر گذاشتن موانع و شکستن خط به اهداف ازپیش تعیین شده دست پیدا کند ، اما این موانع و استحکامات سرعت لازم را از سایر یگانهای عمل کننده گرفت و نیروهای سمت چپ و راست گردان جلو نیامدند و الحاق صورت نگرفت و گردان ذوالفقار به محاصره نیروهای عراقی درآمدند .

مهمترین راهی که رزمندگان برای انجام این عملیات پیش بینی کرده بودند استفاده از تاریکی مطلق



شب بود. اما وقتی به واسطه هوشیاری و اطلاع قبلی دشمن نسبت به آغاز عملیات و نیز موانع و استحکامات به کار گرفته در منطقه، رزمندگان نتوانستند تا سپیده صبح به اهداف خود دست پیدا کنند، در نتیجه گردان ذوالفقار چهار محال و بختیاری در محاصره کامل دشمن قرار گرفتند. اینجا بود که سردار نوروزی با درایت و شایستگی کامل توانست گردان را از محاصره دشمن نجات داده و به مقر قبلی خود برگرداند. مرحوم عبدالله ارهفت از جانبازان و نیروهای گردان مذکور در خاطرات خود می گوید: «در اولین شب عملیات والفجر مقدماتی وقتی سردار شهید سهراب نوروزی با بدن مجروح پیشا پیش گردان حرکت می کرد و آنی از پیشروی گردان به سوی اهداف تعیین شده غافل نبودند. در این حمله هدف گردان ذوالفقار گرفتن پل غزیه بود که تقریباً در یک و نیم کیلومتری خط مرزی ما که پاسگاه صفریه بود ختم می شد. که ما کاملاً به اهداف خود رسیدیم، اما سایر نیروها به دلایلی که نتوانستند الحاق کنند، گردان کاملاً محاصره شد. فردای آن روز نیروهای عراقی که اکثراً سودانی بودند از سنگرهای بتونی نظامی چال موشی و تودر تو استفاده میکردند و بچه ها را به رگبار می بستند. بعد با درایت شهید نوروزی و تاکتیکهای نظامی که به کار گرفت، توانست نیروها را از محاصره نجات دهد.»

از آنجایی که این عملیات مقارن با ایام دهه فجر صورت گرفت پیش بینی می شد که در سرنوشت جنگ تاثیر گذار باشد، نام والفجر را روی عملیات نهادند اما وقتی چنین نشد پسوند «مقدماتی» به آن اضافه شد. در این عملیات بود که گردان ذوالفقار ۲۵ شهید و ۱۸ مقفود تقدیم نمودند و ۱۳۸ نفر از نیروهای آن هم مجروح شدند که در سند افتخارات استان به ثبت رسید. بعد از این عملیات بود که در ارزیابی بین فرماندهان ارشد جنگ صورت گرفت، سرلشکر شهید احمد کاظمی فرمانده وقت لشکر ۸ نجف ضمن بررسی نقاط ضعف و قوت عملیات در سخنانی اظهار داشتند: «اگر من سه گردان مثل گردان ذوالفقار داشتم العماره را محاصره می کردم». بعد از عملیات والفجر مقدماتی گردان ذوالفقار خمیر مایه و پایه و اساس تشکیل تیپ و به دنبال آن لشکر مقدس ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) قرار گرفت تا ذوالفقار علی (ع) در دستان قمر بنی هاشم (ع) روز روشن را بر دشمن زبون تیره و تار نماید و در سخت ترین شرایط به عنوان یگان خط شکن وارد عملیات شود. رزم بی امان فرزندان چهارمحال و بختیاری تحت عنوان تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم در عملیات های خیبر، بدر، والفجر ۸، کربلای ۴ و ۵ و والفجر ۱۰ فراموش ناشدنی است.



## عملیات والفجر مقدماتی

ماه‌های پایانی سال دوم دفاع مقدس، جنگ کاملاً به نفع ایرانی‌ها پیش می‌رفت. رزمنده‌های ایرانی در چند عملیات که بافاصله نه‌چندان زیاد اما با برنامه‌ریزی و زحمت زیاد انجام شد ارتش عراق را از زمین‌های اشغالی عقب زدند. آخرین عملیات در این دوره بیت‌المقدس بود که خرمشهر را آزاد کرد و صدام و بسیاری از کشورهای حامی صدام را برای توقف جنگ به تکاپو انداخت. به دنبال این موفقیت‌ها عملیات رمضان به‌عنوان اولین عملیات برای تهدید بصره و تنبیه صدام و به رسمیت شناخته شدن حقوق ایران طراحی شد. این عملیات سخت شد و سختی‌هایش نشانه‌ای از مشکلات ادامه جنگ بود. عملیات رمضان درخور جمهوری اسلامی ایران شروع شد و دشمن را کاملاً متزلزل کرد. اما به‌واسطه زمین پر مانع، آتش پر حجم دشمن، سربازان پرتعداد و انگیزه عراقی‌ها برای دفاع از بصره کار را سخت کرد.

تهدید بصره پر قدرت‌ترین اهرم ایران بود، اما راه‌های نفوذ به بصره بسته شد. خاک‌ریزهای مثلثی، دژ مستحکم کانال ماهی، موانع هلالی شکل، آب‌گرفتگی‌هایی که پر از مانع و هزاران خاک‌ریز و مانع فرعی که از پاسگاه زید در شمال بصره تا شلمچه در مقابل بصره را ایجاد کرده بود، ادامه عملیات را سخت‌تر کرد. عدم موفقیت در عملیات رمضان، ایران را در وضعیت بسیار دشواری قرار داد. محسن رضایی فرمانده سپاه، درباره فاصله بین عملیات رمضان تا والفجر مقدماتی می‌گوید: "پس از رمضان، کار برای ما خیلی سخت شد، حتی برای اولین بار با فرماندهان ارتشی اختلافاتی پیدا کردیم. رزمندگان هم دچار آسیب جدی شده بودند و بحث‌های سیاسی هم شروع شد. سخت‌ترین دوران جنگ برای ما همین دوره بعد از عملیات رمضان بود. به‌خصوص که فرماندهان هم مشکل پیدا کرده بودند. تا آمادگی برای عملیات بعدی، که عملیات والفجر مقدماتی بود، شش ماه طول کشید. درواقع این ابهام رزمندگان و فرماندهان بود که باعث شد این فاصله زمانی ایجاد شود."

همه ادامه جنگ را ضروری می‌دانستند و امام هم در پیامی حضور نیروهای مردمی در جبهه را واجب کفایی اعلام کرده بود. از طرف دیگر با توان و امکانات موجود، امکان دستیابی به پیروزی، با دشواری‌های



بسیار همراه بود. همه امید داشتند با اجرای سلسله عملیات‌های محدود، فرصت و زمینه لازم را برای اجرای عملیات گسترده فراهم کنند، که برای این مهم تا قبل از عملیات والفجر مقدماتی عملیات‌های مسلم بن عقیل در غرب سومار و محرم در جنوب شرقی دهلران و غرب عین خوش با موفقیت نسبی انجام گرفت. طراحی عملیات وسیع والفجر دو هدف را دنبال می‌کرد، نخستین هدف تصرف پل غزیه بود و چنانچه این مرحله از عملیات با موفقیت انجام می‌شد، تصرف شهر العماره به عنوان دومین هدف در این عملیات در دستور کار نیروهای انقلابی قرار می‌گرفت. هفدهم بهمن ۱۶۳۱ عملیات در جنوب فکه، که از جنوب به چزابه و هورالهویزه محدود می‌شد، از غرب به منطقه عمومی العماره عراق و پاسگاه‌هایی که روبروی العماره بودند و شرق منطقه هم ارتفاعات میشداغ بود که در امتداد ارتفاعات حمزین در شمال فکه قرار داشتند، شروع شد. منطقه عملیاتی در زمین‌های بکر و دست‌نخورده، دشتی صاف و بدون جان‌پناه و رملی بود که تاکنون رزمندگان درگیری در چنین منطقه‌ای را تجربه نکرده بودند.

عدم موفقیت در این عملیات نام والفجر مقدماتی را روی آن نهادند. نیروهای بسیاری برای این عملیات آماده شدند. به طوری که با افزایش نیروهای مردمی، برای اولین بار قرار بود این نیروها در غالب سپاه بجنگند. اگر تصرف پل غزیه در این عملیات صورت می‌گرفت، در مرحله بعدی حمله به العماره و تسلط بر جاده بصره - العماره - بغداد در دستور کار بود، تا پشتیبانی دشمن از نیروهای بصره و مناطق اطراف سخت شود. رزمنده‌ها را در دو قرارگاه نجف و کربلا سازمان‌دهی کردند: قرارگاه کربلا متشکل از سپاه سوم صاحب‌الزمان که شامل؛ لشکر ۱۴ امام حسین (ع)، لشکر ۲۵ کربلا، لشکر ۱۷ علی بن ابی‌طالب و تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم (ع). سپاه هفتم حیدر شامل لشکر ۷ ولی‌عصر، تیپ ۱۵ امام حسن (ع)، لشکر ۸ نجف که (گردان ذوالفقار از جمله گردان‌های خط‌شکن این لشکر در عملیات بود)، لشکر ۴۱ ثارالله و لشکر ۱۹ فجر بود. قرارگاه نجف متشکل از سپاه ۱۱ قدر شامل؛ لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله، لشکر ۳۱ عاشورا، تیپ ۱۰ سیدالشهدا، لشکر ۵ نصر، لشکر ۲۱ حمزه، تیپ ۸۴ خرم‌آباد، تیپ ۵۸ ذوالفقار خود را برای عملیات آماده کرده بودند.

در طرح عملیات بنا شد نیروهای دو قرارگاه کربلا و نجف را قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء (قرارگاه مشترک ارتش و سپاه) هدایت کند. عراق پس از چند پیروزی پی‌درپی ایران، نیروهایش را در این مناطق افزایش داده بود و با کمک کشورهای حامی‌اش تجهیزات زیادی را در اختیار داشت و به کار گرفت. در منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی هم دشمن طرح‌های مهندسی و دفاعی پیچیده‌ای پیاده کرده بود.

در منطقه‌ای که قرار بود عملیات صورت گیرد؛ مقابل نیروهای ایرانی سپاه چهارم ارتش عراق قرار داشت که حفاظت از محدوده میان چیلات عراق تا شمال هور را بر عهده داشت. سپاهی که تشکیل شده بود از چهار لشکر مجهز عراق که با نیروهای اضافی و تیپ‌هایی از نیروهای جیش الشعبی (نیروهای داوطلب) آن‌ها را تقویت کرده بودند. خط خودی با خط اول دفاعی عراق فاصله زیادی داشت. هوا



که تاریخ شد، نیروها به سمت خط دشمن حرکت کردند تا اینکه بتوانند در زمان مناسب به خط اول دشمن برسند. ساعت ۲۱ و سی دقیقه عملیات با رمز یا الله شروع شد. فاصله زیاد بین خط خودی تا خط دفاعی دشمن باعث شد تا نیروها نتوانند هم‌زمان به خط اول دشمن برسند. از طرفی هم نیروهای عراقی در کمین‌های خود، جلوتر از خط اول بودند و قبل از این که رمز عملیات را اعلام کنند با برخی از نیروهای ایران درگیر شده بودند.

برخی از نیروها از جمله گردان ذوالفقار به خط اول رسیده بودند اما هنوز حمله را شروع نکرده بودند. شاید موانع موجود اعم از کانال‌های موجود در منطقه عملیاتی، میدان‌های مختلف مین، سیم‌های خاردار، قیرهای رها شده در کانال‌ها از جمله مواردی بود که تا زمان شروع عملیات برطرف نشده بودند. از دیگر مواردی بود که نیروها نتوانند حمله خود را شروع کنند. این وضع فرماندهان را نگران کرده بود، اما بالاخره نیروها را طوری هدایت کردند که اکثرشان از موانع عبور کردند و به کانال اول رسیدند. دشمن که انگار تجربه عملیات‌های گذشته را بارها مرور کرده بود باهوش و دقیق عمل می‌کرد؛ می‌دانست نباید با رزمنده‌های پرشمار ایرانی مستقیم روبرو شود، که تلفات زیادی را خواهد داد. دشمن به نیروهای خود دستور عقب‌نشینی داد و نیروهای ایرانی که با موانع پیچیده درگیر بودند با توپخانه و آتشبار قدرتمند نیروهای عراقی گلوله‌باران شدند.

نیروهای ایران موفق نشدند متوازن پیشروی کنند؛ بعضی جاها پاسگاه‌های دشمن را گرفتند و بعضی جاها هم نتوانستند از خط اول جلوتر بروند. این امر باعث شد تا نیروهایی هم که پیشروی کرده بودند در محاصره دشمن قرار بگیرند و یا به عقب برگردند. گردان ذوالفقار از جمله یگان‌هایی بود که موفق شد به همه اهداف خود دست پیدا کند و تا کانال سوم دشمن پیشروی کند و در کنار جاده آسفالت مستقر شوند. رسیدن به پل غزیه اصلی‌ترین هدف عملیات بود که این مأموریت به دوش گردان ذوالفقار متشکل از نیروهای استان چهارمحال و بختیاری نهاده شد بود. هرچند گردان ذوالفقار توانست با پشت سر گذاشتن موانع مذکور و شکستن خط به اهداف از پیش تعیین شده دست پیدا کند، اما این موانع و استحکامات سرعت لازم را از سایر یگان‌های عمل‌کننده گرفت و الحاق نیروها صورت نگرفت.

عدم الحاق نیروهای عمل‌کننده باعث شد تا گردان ذوالفقار در محاصره دشمن قرار گیرد، اما با تدبیر خوب فرمانده گردان محاصره را شکستند و به پشت خط برگشتند.



### عملیات والفجر مقدماتی از زبان سردار شهید سهراب نوروزی چلیچه

در این مصحف بر آن بودیم تا مطالب و سخنانی از فرمانده با بصیرت گردان ذوالفقار سردار شهید سهراب نوروزی را در خصوص عملیات والفجر مقدماتی که به‌عنوان یک گردان خط‌شکن عمل کردند داشته باشیم. تلاش‌های زیادی صورت گرفت. هیچ‌گونه اثری از ایشان در آثار و اسناد موجود یگان‌های رزم استان وجود نداشت. تعدادی از رزمندگان آن گردان که در عملیات حضور داشتند، شناسایی شد؛ اما به دنبال این بودیم تا بتوانیم مطالبی را از زبان شخص این فرمانده دلاور به دست آوریم. روزی که از همه‌جا ناامید شده و درصدد تدوین کتاب بودیم؛ شخصی به نام مصطفی صادقی پور از رزمندگان لشکر ۸ نجف که از طرف لشکر مامور شده بود تا عملکرد و نقش گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی را جمع‌آوری نماید. وی با مراجعه به بنیاد شهید و امور ایثارگران استان چهارمحال و بختیاری، در دفتر کار این‌جانب حضور پیدا کردند و با هماهنگی به‌عمل آمده، بیست و پنجم تیرماه ۱۳۹۸ با دعوت و مصاحبه از تعدادی فرماندهان و رزمندگان گردان خاطرات و اطلاعات خوبی ارائه و ضبط شد. خوشبختانه در این روز مصاحبه شهید نوروزی که بعد از عملیات والفجر مقدماتی توسط راویان جنگ تهیه‌شده بود و در مرکز اسناد جنگ نگهداری می‌شد توسط آقای صادقی پور به دست ما رسید که به شرح زیر است:

گردان ذوالفقار از معدود یگان‌ها و حتی می‌توان گفت؛ تنها گردانی بود که به فرماندهی سردار شهید سهراب نوروزی توانست با پشت سر گذاشتن موانع دشمن در عملیات والفجر مقدماتی موفق عمل کند. راوی جنگ می‌گوید دومین روز عملیات والفجر مقدماتی بود که به حضور برادر سهراب نوروزی فرمانده



گردان ذوالفقار از لشکر ۸ نجف رسیدیم تا از کم و کیف عملیات مطلع شویم. برادر سهراب نوروزی درباره عملیات والفجر مقدماتی توضیحاتی داده و ضمن اشاره به نحوه انجام این عملیات توسط گردان ذوالفقار گفت: بیشترین ضعف ما در شناسایی منطقه توسط اطلاعات عملیات و واحد تخریب بود. به همین علت نتوانستیم نتیجه دلخواه را بگیریم و تعدادی شهید و مجروح نیز دادیم. اما لطف خداوند شامل حال ما بود چون بسیاری از نیروها بدون اینکه اطلاع داشته باشند وارد میدان مین شدند ولی با کمترین تلفات عملیات صورت گرفت و به علت عدم الحاق یگان‌ها، عدم هماهنگی و ضعف در پشتیبانی آتش، عقب‌نشینی کردیم. در این مقوله مصاحبه انجام گرفته با این سردار شهید بدون تغییر تقدیم می‌شود.

#### راوی: ضمن معرفی خود مسئولیت‌هایتان را هم بفرمایید.

برادر سهراب نوروزی: بسم‌الله الرحمن الرحیم، من سهراب نوروزی مسئول گردان ذوالفقار هستم. گردان ذوالفقار شب هجدهم بهمن عملیات داشت و گردان خط‌شکن بود. از مقر حرکت کرد و رفتیم تا جاده شنی که حدود یک ساعت پشت جاده استراحت کردیم.

#### راوی: مأموریت شما در کجا بود؟

برادر سهراب نوروزی: مأموریت ما شکستن خط و استقرار در بعد از کانال دوم دشمن بود. یک و نیم کیلومتر بالای پاسگاه صفریه آمده و گفتیم گردان پشت جاده شنی بماند و استراحت کند تا معبر باز شود. معبر که باز شد حرکت کرده و از معبر باز شده برود تا گردان پشت معبر نرود که خطر آن‌ها را تهدید کند. در ضمن اطلاعات عملیات و تخریب در پانصد متری کمین مانده بود و جلو و عقب نمی‌رفتند. پس از یک ساعت که پشت جاده شنی ماندیم بیسیم زده و گفتیم چرا جواب نمی‌دهید، که گفتند با کمین برخورد کردیم و نمی‌توانیم جلو برویم. قاسم محمدی که فرمانده تیپ بود گفت:

برادر حاج امینی پشت نیروهای دشمن رفته و منتظر شماسه و شما باید خود را به کانال برسانید، چون الان درگیر شده و نیروهای آن‌ها در راه متلاشی می‌شوند. برادر تقی یار<sup>۱</sup> هم بود که به ایشان گفتیم کجا برویم؟ ایشان گفتند دو کیلومتر به سمت راست یک جاده شنی است که یک شبکه سر راه آن می‌باشد و بعد به سمت چپ می‌پیچید. یک کمین در بین راه است که شما باید از این جاده رفته و آن را هم بزنید و از معبر عراقی‌ها عبور کنید. لذا ما هم پل سیار و دو نردبان برداشته و رفتیم. در راه مدام منور می‌زدند و قاسم هم فریاد می‌زد بروید و تقی یار هم می‌گفت خانواده شهدا منتظر شما هستند. ما دو کیلومتر به راست و سپس دو کیلومتر به چپ که سمت عراقی‌ها بود، رفتیم که به میدان مین برخورد کردیم و هیچ‌کس از وجود آن اطلاع نداشت. میدان مین که سیصد تا پانصد متر بود، خنثی کرده و گردان را در همان‌جا نگه داشتیم و خود ما جلو رفتیم که به یک میدان مین دیگر رسیدیم. ده

۱. تقی یار مسئول محور تیپ ۲ مالک اشتر در عملیات والفجر مقدماتی بود.





متر از آن را هم خنثی کردیم و متوجه شدیم درست در ابتدای کمین دشمن هستیم. این در حالی بود که بچه‌های اطلاعات عملیات گفته بودند ما شمارا از جایی می‌بریم که کمین نباشد. به‌رحال در آنجا دشمن متوجه حضور ما شد. چون میدان مین هم خنثی نشده بود بیش از چهل نفر از نیروهای گردان شهید و یا مجروح شدند. اینجا ما با کانال یک کیلومتر فاصله داشتیم و این‌ها هم نیروهای کمین دشمن بودند. البته در حقیقت این کمین نبود بلکه دشمن یک خط در اینجا داشت .

به‌رحال با این تعداد شهید و مجروح از میدان مین عبور کرده و کمین را نابود کردیم و از طریق معبر عراقی‌ها به کانال اول رسیدیم و از میدان مین وسط کانال اول و دوم هم عبور کرده و به کانال دوم رسیدیم. خواستیم از کانال دوم عبور کنیم که معبر آن‌ها را گم کردیم. با همه این مشکلات بچه‌های ما رفتند ولی چون معبر باز نشده بود در آنجا یک چهار لول، یک قبضه دوشیکا و چند قبضه آرپی‌جی ۱۱ و خمپاره ۶۰ وجود داشت و در آن قسمت هم عراق مدام منور می‌زد و با تیربار هم شلیک می‌کرد؛ که به هر طریق ممکن از کانال دوم هم عبور کردیم .

### راوی: به چه صورت از کانال دوم عبور کردید؟

برادر سهراب نوروزی : برای عبور از کانال‌ها نیاز به پل نبود . بچه‌ها پایین می‌رفتند و دست همدیگر را گرفته و از کانال بالا آمدیم . اما در آنجا ما را به رگبار بستند و مانند جهنم بر سر ما با چهار لول، دوشیکا، آرپی‌جی و خمپاره ۶۰ آتش می‌ریختند. به همین دلیل از کانال دوم تا خط دشمن که حدود ۲۰۰ متر میدان مین بود و ۵۰ متر آن طرف میدان مین چهار ردیف شهید و زخمی ریخته بود و اگر گردان ثارالله به فرماندهی شیرعلی به فریاد ما نمی‌رسید گردان ما در اینجا نابود می‌شد؛ او ۵۰ تا ۸۰ نفر را برای کمک ما به میدان مین فرستاد . به‌رحال ساعت ۲ بود که خط را شکستیم و بچه‌های ما یعنی گردان ذوالفقار به اتفاق گردان ثارالله وارد عمل شدند؛ اما دیدیم گردان مقداد وارد نشده است . آن‌ها برگشته بودند و از مسیری ما رفتند، درحالی‌که قرار بود به‌شدت عمل کنند. وقتی که خط را شکسته و به آن طرف رفتیم؛ گردان ذوالفقار فقط حدود ۱۰۰ نفر نیرو داشت که ۵۰ نفر از آن‌ها هم ترکش خورده بودند، ولی حاضر نبودند به عقب برگردند و همان‌جا دست و پای خود را با باند بسته و به عملیات ادامه می‌دادند. به‌رحال آن طرف که رفتیم، قرار شد خط را پاک‌سازی کنیم اما عراقی‌ها پا به فرار گذاشتند و تا حدود دو کیلومتر آتش دشمن خاموش شد. بنابراین به‌صورت دشتبانی به این طرف آمدیم و سریع لودر آوردند و کانال را پر کرده و میدان مین را خنثی نمودند. پس از درست کردن جاده گردان‌های ثارالله و مقداد حرکت کرده و به جاده آسفالت آمدند. از سوی دیگر لودرها را آوردند و دو کیلومتر در جاده آسفالت و دو کیلومتر هم در سمت راست ما خاک‌ریز زدند و خط درست شد. ولی چون سمت چپ و سمت راست ما جلو نیامده بودند و الحاق صورت نگرفت نیروهای ما محاصره شدند. از



طرفی هم خاکریز به هیچ جا متصل نبود و از روبرو، چپ، راست و در حقیقت از همه طرف خاکریز ما را می‌زدند، لذا دستور عقب‌نشینی دادند و نیروها به عقب برگشتند. اینجا نیروهایی که در جاده آسفالت شهید و زخمی شده بودند، همان‌جا ماندند. در هر صورت با توجه به اینکه بچه‌ها خط را شکسته بودند و در پشت جاده شنی یعنی اینجایی که خاکریز بود مجبور شدند عقب بیایند.

### راوی: آیا در مرحله اول تا جاده شنی یا تا کانال عقب‌نشینی کردند؟

برادر سهراب نوروزی: مرحله اول ما تا شیارهای دشمن عقب‌نشینی کردیم و در آنجا ماندیم تا اینکه نیروها رسیدند و وقتی دشمن جلو آمد این‌ها به کانال دوم آمده و به جاده شنی برگشتند. بزرگ‌ترین اشکال گروه شناسایی این بود که به آن صورت از منطقه شناسایی نداشت و درحالی‌که دو میدان مین قبل از کانال به وسعت ۷۰۰ متر بود به ما نگفتند، لذا تمام بچه‌های ما روی میدان مین رفتند باوجود اینکه در میدان مین گرفتار شدند و آتش شدید دشمن روی سر ما بود فقط حدود ۴۰ نفر شهید و مجروح دادیم که این هم خواست خدا بود. اشکال دیگر مربوط به گروه تخریب است که وقتی ما داخل کانال دوم رفتیم هرچه فریاد زدیم آن‌ها را ندیدیم و نفهمیدیم که گروه تخریب کجا رفته است. برادرها شهید و زخمی شدند و کسانی هم که زنده ماندند بین نیروهای دیگر رفتند.

از سوی دیگر تیپ‌های چپ و راست ما مخصوصاً تیپ امام حسن (ع) که در سمت چپ ما بود خوب عمل نکرد و مسئولین آن‌ها در هیچ عملیاتی موفق نبودند. یک روز قبل از عملیات با مسئول محور آن تیپ که سمت چپ ما بودند هماهنگ کرده و به سنگر رفتیم؛ دیدیم ایشان بلد نیست نقشه را جلوی ما بگذارد. به او گفتم شما چند بار به شناسایی رفتید؟ گفت من تاکنون شناسایی نرفته‌ام؛ گفتم پس چطور می‌خواهید عمل کنید! آن روز به قاسم محمدی گفتم که شما نباید به تیپ امام حسن امیدی داشته باشید؛ چون خوب عمل نمی‌کنند و همین‌طور هم شد و بچه‌های آن پشت کانال دوم آمده و همگی شهید و زخمی شدند. مسئول محور ما یعنی تقی یار در کانال بود و زخمی شد ولی مسئول محور آن‌ها تا پشت جاده شنی هم نیامد. در این عملیات اگر تیپ امام حسن (ع) خود را جلو کشیده بود نیروهای ما جاده آسفالت را حفظ می‌کردند.

شب دوم هم دوباره همین مشکلات برای ما پیش آمد. این خط دشمن، این کانال‌ها و این جاده شنی ماست<sup>۱</sup>. در ضمن شیارهای خط دشمن ۵۰ متر عرض و ۱۰۰ متر طول دارد یعنی به صورت مستطیل است و پشت اینجا یک جاده وجود دارد که من به همراه هشت نفر از نیروها که یک آرپی‌جی داشتیم، روی جاده دو دستگاه ماشین را منهدم کردیم. البته در اینجا یک جیب فرماندهی می‌خواست برود که آرپی‌جی نداشتیم آن را بزیم؛ لذا کلاش گرفتیم و راننده آن پشت فرمان کشته شد و ماشین خاموش شد. به بچه‌ها گفتم همین‌جا می‌نشینیم تا وقتی روز شد سوار بر ماشین شده و شمارا می‌برم، ولی صبح

۱. فرمانده با علامت گذاری روی زمین موقعیت خط دشمن را نشان می‌داد.



شد و دیدم وضع خیلی خراب است. لذا ماشین را رها کرده و مجبور شدیم از منطقه فرار کنیم . در اینجا یعنی بیست متری جاده ، شیار است که ما در این شیارها بودیم و یک جاده هم از اینجا بالا آمده و به جاده آسفالت می‌رسد . و اینجا یک جاده خالی است که ما از اینجا به کانال‌های اول و دوم و سپس به میدان مین رسیدیم . در کانال‌های اینجا و حدود ۵۰ متر به چپ و راست کانال، نیروهای ما حضور داشتند و فقط این معبر را گرفته بودند . البته شش کیلومتر از خط را که گرفت آتش آن خاموش شد و نیروهای آن به اینجا آمدند و مرحله دوم هم همین طور شد؛ ما باید هرچه نیرو داریم یعنی یک تا سه گروهان را در خط نگه‌داریم و تا پشت جاده بیشتر نیابند، یعنی ۱۰۰ متر از خط دشمن جلوتر بروند و این‌ها بمانند تا وقتی که روز شد و سپس اول سنگرها را پاک‌سازی کرده و به صورت دشتبانی جلو بروند . چون این مزدوران در سنگرها و این شیارهای عجیب و غریب می‌روند و هیچ کس نمی‌داند آن‌ها کجا هستند . از طرفی در آنجا می‌خوابند و روز که شد یکی از آن‌ها نگاه می‌کند و اگر کسی نبود فوراً پشت تیربارها می‌نشینند و این طرف و آن طرف معبر ما را می‌بندند که نیروی کمکی یا ماشین ما نتوانند جلو بیایند . از سوی دیگر اگر خط دشمن از این طرف پر شود، نیروهای ما محاصره می‌شوند . در ضمن از وسط آتش نمی‌آمد و از خط می‌زدند . به‌رحال اگر ما بتوانیم پشت کانال چهارم آمده و در اینجا خاک‌ریز زده و یک خاک‌ریز هم می‌زدیم و در اینجا بایستیم . از سوی دیگر باید یک گردان نیرو در اینجا باشد تا دشمن نتواند در خط بایستد . چون وقتی دشمن این موقعیت را ببیند مجبور می‌شود دو سه ساعت در سنگرهای خود ایستاده و در نتیجه تسلیم شوند . رسیدن به اینجا در شب آسان است، ولی روز احتمال پاتک از اینجا کم است. زیرا دشمن نمی‌تواند از کانال عبور نماید و از اینجا پاتک می‌کند. بنابراین باید در اینجا دو گردان نیروی قوی و تعدادی زرهی نگه‌دارند .

### راوی: اینجا چند کیلومتر است؟

برادر سهراب نوروزی : اینجا حدود پنج کیلومتر است و از جای دیگر حدود ده کیلومتر می‌باشد، که احتمال پاتک آن خیلی ضعیف است، چون دشمن پشت کانال چهارم می‌باشد و از کانال نمی‌تواند با تانک به این طرف بیاید . در این ده کیلومتر لشکر نجف و امام حسین (ع) باید بیایند . آن طرف کانال هم ما خاک‌ریز را به کانال زده و از این طرف پدافند می‌کنیم؛ زیرا دشمن فقط از اینجا می‌تواند پاتک کند . لذا اگر از بغل به کانال بیاید می‌توانستیم سرپل‌ها را حفظ کنیم و دشمن نمی‌توانست تحرکی داشته باشد .

### راوی: در اینجا چه کسی عمل می‌کند؟

برادر سهراب نوروزی : اینجا کسی عمل نمی‌کند. تنها راه‌حل آن این است که یک گردان را در خط نگه‌دارند که آن‌ها در آنجا مانده و صد متر از خط را پاک‌سازی کنند و دو گردان دیگر هم آمده و یک



خاکریز بزنند، چون اگر اینجا خاکریز زده شود دشمن مقاومت نمی‌کند. در ضمن اگر ده دستگاه تانک روی جاده بیاورید دشمن فرار کرده و عزای عمومی اعلام می‌کند. ولی اگر روز شود و ما خود را به جایی متکی نکرده باشیم و خاکریز وصل نشده باشد دشمن جسور می‌شود. شب اول که فقط در این قسمت خاکریز زدیم دشمن از اینجا و روبرو می‌زد و از آن طرف هم که خط شکسته نشده بود به راحتی از طرفین به ما شلیک می‌کرد تا تحرک را از ما بگیرد.

شما اگر یک دایره را در نظر بگیرید ما در وسط آن محاصره شده بودیم و دشمن از چند طرف به ما شلیک می‌کرد. شیارهای دشمن عالی‌ترین نقطه برای ما بود و اگر شب دوم بچه‌ها به اینجا آمده و در شیارها حرکت می‌کرده و سه کیلومتر به چپ و راست شیارها را حفظ می‌کردند و در این شیارها و کنار جاده آسفالت می‌ماندند و صد متر پیشروی می‌نمودند، دشمن نمی‌توانست در اینجا کاری بکند و اینجا عالی‌ترین پناهگاه بود. در این شرایط دیگر تانک‌های دشمن و یا چیز دیگری قادر نبود بیاید و ما می‌توانستیم خط دشمن را برای خود حفظ کنیم. و اگر این اتفاق می‌افتاد این همه شهید و زخمی نمی‌دادیم و قادر بودیم حتی صد روز بدون خاکریز بمانیم. در ضمن فاصله شیارها ۲۰ تا ۳۰ متر بود و در هر کدام هم یک نگهبان می‌گذاشتیم که آن موقع جاده هم در اختیار ما قرار می‌گرفت. حال اگر سه کیلومتر از این شیارها را بگیریم، می‌توانیم یک خاکریز کوچک ۵۰ متری بزنیم که به این ترتیب کانال و خط دشمن هم دست ما می‌افتاد و از کانال‌های اول، دوم، سوم و میدان مین رد شده و از اینجا در جاده آسفالت عمل کرده و همه نیروهای دشمن را در هم بشکنیم و از اینجا روی پل غزیه بیایم.

#### راوی: میزان تلفات گردان شما چند نفر است؟

برادر سهراب نوروزی: گردان ما ۱۸ شهید، حدود ۱۶۰ نفر زخمی و حدود ۶۰ نفر مفقود داشتیم یعنی چهارپنجم گردان متلاشی شده است؛ در صورتی که برآورد ما ۱۰۰ نفر بود. (بعد از آرام شدن خط و بازگشت نیروها به مقرهای خود بر اساس آمارگیری که توسط منشی گردان شهید حسین شیرزاد صورت گرفته بود گردان ذوالفقار ۱۶ تن شهید، ۲۷ تن مفقود و ۱۴۸ نفر هم مجروح شده بودند).

#### راوی: کل گردان شما چند نفر بودند؟

برادر سهراب نوروزی: گردان ما ۳۲۵ نفر بودند.



## تلفات نیروهای گردان:

وقتی گردان ذوالفقار با استعداد ۳۲۵ نفر، به‌عنوان یگان خط‌شکن در عملیات والفجر مقدماتی به خط دشمن زد، با توجه به موقعیت منطقه عملیاتی و بر اساس ارزیابی نیروهای اطلاعات و عملیات، پیش‌بینی فرمانده این بود که با حدود ۱۰۰ نفر مجروح و شهید از نیروهای گردان، می‌تواند به اهداف خود در این عملیات دست پیدا کند. عملیات شروع شد و معبرهای موردنظر و خصوصاً میدان‌های مین باز نشدند. ارزیابی‌ها به گونه‌ای دیگر رقم خورد. هرچند گردان ذوالفقار در این عملیات به اهداف خود دست‌یافت، اما در محاصره دشمن قرار گرفت، تیربارهای دشمن آن‌ها را به گلوله بسته بود و محلی برای محفوظ ماندن از تیررس دشمن وجود نداشت، روشن شدن هوا این مشکل را مضاعف کرد، شلیک تیربارهای دشمن هم بیشتر شد تا جایی که همه فکر می‌کردند این گردان صد درصد از بین رفته است. نیروها در این عملیات جانانه ایستادند و مبارزه کردند. دستور عقب‌نشینی صادر شد و نیروها را به عقب فراخواندند. هرچند این گردان در محاصره کامل دشمن قرار گرفته بود اما تدبیر فرمانده گردان و اطاعت‌پذیری نیروها سبب شد باوجود مجروحیت زیادی که داشتند به مقر خود برگردند. راوی عملیات به سراغ فرمانده گردان سهراب نوروزی می‌رود و از میزان تلفات نیروهای گردان سؤال میکند، نیروها هنوز به مقر خود برگشته بودند و آمار دقیقی از تلفات گردان در اختیار نیست، برآورد فرمانده ۱۸ نفر شهید، ۶۰ نفر مفقود و ۱۶۰ نفر هم مجروح است. یعنی حدود چهار پنجم گردان از بین رفته است؛ اما وقتی نیروها در مقر اصلی خود استقرار یافتند آمار دقیق توسط منشی گردان «حسین شیرزاد» گرفته و مشخص شد که ۱۶ تن از نیروها شهید، ۲۷ تن مفقود و ۱۴۸ نفر زخمی شده بود. با ادامه جنگ ۲۹ نفر دیگر از نیروهای گردان ذوالفقار که در عملیات والفجر مقدماتی شرکت داشتند و سالم از عملیات بیرون آمدند، مانند فرمانده گردان که در عملیات خبیر به شهادت رسید؛ در عملیات‌های بعدی به شهادت رسیدند که در این مصحف به زندگینامه همه شهدا پرداخته شده است.



### تجلیل سردار سر لشکر شهید احمد کاظمی از گردان ذوالفقار

عملیات والفجر مقدماتی در منطقه‌ای رملی و صاف که عبور از آن نیروها را با مشکل روبرو می‌کرد، صورت گرفت و از طرفی هم دشمن از انجام این عملیات مطلع شده بود. مسئولین گردان ذوالفقار با اطلاعات دقیق و درستی که قبل از عملیات والفجر در منطقه به دست آورده بودند، توانستند نسبت به سایر یگان‌ها موفق عمل کنند و به اهداف از پیش تعیین شده دست پیدا کنند. اما عدم الحاق یگان‌های طرفین گردان ذوالفقار باعث شد تا نیروهای این یگان به محاصره دشمن بیفتند. هرچند حدود ۵۰ درصد از نیروها زخمی و یا شهید شده بودند، اما با درایت فرمانده و توانایی بالای نیروها موفق شدند تا خود را از محاصره دشمن بیرون بیاورند. در همین رابطه فرمانده وقت لشکر ۸ نجف، سردار احمد کاظمی در ارزیابی عملیات طی سخنانی رشادت‌های گردان ذوالفقار را ستودنی شمرد و گفت: اگر من سه گردان مثل گردان ذوالفقار داشتم العماره را محاصره می‌کردم و این درایت سردار نوروزی بود که گردان را به‌خوبی مدیریت کرد.

فصل دوم :

# شهدای

بخش اول  
شهدای عملیات والفجر مقدماتی







### زندگینامه سردار شهید سهراب نوروزی چلیچه

شهید سهراب نوروزی اول اردیبهشت ۱۳۳۶ در خانواده ای مذهبی و کشاورز ، در روستای چلیچه از توابع شهرستان فارس در استان قهرمان پرور « چهارمحال وبختیاری » چشم به جهان گشود . پدرش علی حسین کشاورز بود و مادرش فاطمه خانه دار . سهراب دوران طفولیت خویش را درسایه لطف و محبت پدر و مادر خود سپری نمود . دوران ابتدائی را در دبستان اسعدیه چلیچه با موفقیت پشت سر گذاشت . ۹ ساله بود که کانون عطوفت خویش یعنی مادر را از دست داد و از مهر و محبت مادری محروم شد . ایشان بعد از تحصیلات ابتدایی برای ادامه تحصیل راهی شهر کرد شد . با اتمام مقطع راهنمایی بواسطه علاقه ای که به شغل معلمی داشت ، تحصیلات خود را در دانشسرای تربیت معلم بروجن ادامه داد تا با کوله باری از تجربه و عشق ، معلم آینده سازان این مرزوبوم باشد . بعد از پایان دوره دانشسرا به عنوان معلم در روستاهای سورشجان و کران مشغول به کار شد تا ایثار و گذشت و ایمان را به فرزندان دیار خویش آموزش دهد .

سهراب از سال ۱۳۵۶ قبل از اوج گیری انقلاب شکوهمند اسلامی به همراه شهیدان رحمن و مجتبی استکی نمایندگان شهر کرد در مجلس شورای اسلامی ، فرج الله صالحی چلیچه از دانشجویان پیرو خط امام و دیگر دوستان مبارزش فعالیت‌های سیاسی مذهبی خود را آغاز کرد . پس از مدتی به علت فعالیت‌های گسترده اش در سطوح مختلف ، تحت تعقیب ساواک قرار گرفت و دستگیر شد . با تعهداتی که از وی گرفتند پس از مدتی آزاد شد . با پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری بسیج مستضعفین به فرمان



امام خمینی (ره) به عضویت بسیج درآمد و فرمانده پایگاه بسیج چلیچه به ایشان سپرده شد. سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد و صاحب دو پسر و یک دختر شد. در اولین روزهای شروع جنگ تحمیلی، سنگر آموزش و تعلیم را رها کرد و به سوی جبهه های نور علیه ظلمت رفت. در عملیاتهای بیت المقدس، فتح المبین، محرم و رمضان حضور داشت. همزمان با حضور در مناطق جنگی، با عنوان رئیس شورای همیاری محل، منشاء خیر و ثمرات زیادی برای منطقه و روستا در قالب شورای همیاری گردید. اوایل سال ۱۳۶۱ برای آموزش فرماندهی عازم تهران شد.

در پایان دوره به عنوان یکی از فرماندهان طرح لیبک یا خمینی در پادگان غدیر اصفهان ادامه فعالیت نمود. در مانور آزاد سازی قدس مسئولیت نظارت بر مانور به عهده او گذاشته شد. او که به عنوان یک فرمانده مقتدر شناخته شده بود، پیشنهاد مسئولیت های مهمی از طرف قرارگاه به وی داده شد که بنا به درخواست نیروهای استان و میل شخصی وی که در کنار نیروهای بسیجی باشد به سمت فرماندهی گردان ذوالفقار از لشکر ۸ نجف برگزیده شد. قبل از فرماندهی گردان، مسئولیت محور شوش، جانشین تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب و جانشین قرارگاه نجف را در کارنامه خود ثبت کرده بود. در عملیات والفجر مقدماتی به عنوان اولین فرمانده گردان از استان چهارمحال و بختیاری حماسه ای عظیم آفرید. موفقیت های وی در این عملیات بیشتر مورد توجه فرماندهان ارشد نظامی قرار گرفت. در عملیات خیبر نیز در سمت فرماندهی گردان توحید از تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) تلاش های چشمگیری داشت. با فتح جرایز مجنون توسط نیروهای اسلام در عملیات خیبر، دوازدهم اسفند ۱۳۶۲ گردان وی مأموریت یافت تا به پاسداری از دستاوردهای این عملیات غرور آفرین پردازد.

طی این مأموریت که هفت روز طول کشید، سه پاتک سنگین گارد ریاست جمهوری عراق را دفع نمود و توانست سهم بزرگی را در تثبیت جرایز مجنون ایفا کند. نوزدهم اسفند پس از اتمام مأموریت هنگامی که گردانش برای استراحت در حال بازگشت به پشت خط مقدم جبهه بودند، مورد شناسایی دشمن قرار گرفت و گردان قهرمان توحید مورد حمله شیمیایی دشمن قرار گرفت. سردار نوروزی که بیش از همه به کانون شیمیایی نزدیک بود و از طرفی تحرکات زیادی برای نجات نیروها می کرد، باعث شد در این حمله به شدت مجروح شود. او را برای درمان به بیمارستان گلستان اهواز انتقال دادند. فرماندهان ارشد نظامی از کادر پزشکی خواستند تا به هر طریق ممکن سهراب زنده بماند، اما تلاش پزشکان برای نجات این فرمانده دلآور موثر واقع نشد و سرانجام بیست و هشتم اسفند ۱۳۶۲ بر اثر شدت جراحات وارده به درجه رفیع شهادت نائل شد. خدایش رحمت کند که عمری در راه خدمت به خدا و محرومان تلاش نمود و با انتخابی شایسته به سوی معشوقش رفت. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.



## وصیت نامه سردار شهید سهراب نوروزی :

سلام بر خاتم انبیاء، سلام بر ائمه هدی، سلام بر شهیدان راه حق و فضیلت . ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه ... لخاصه اولیائه من المومنین

یکی از رحمت‌های بزرگ خداوند در این زمان نعمت جمهوری اسلامی و دیگری جنگ با کفر می‌باشد. چراکه در این جهاد مقدس می‌توان ره صدساله را یک‌شبه پیمود! اگر خود را خالص نماییم . امت حزب‌الله ، انسان امانت است در این جهان و باید برگردد به طرف الله و معبود و معشوق خود . عالم محضر خداست و بندگان همه در حضور او حاضرند . مواظب باشید در حضور سلطان عادل و در محضر حضرت ربوبیت خود را فراموش نکنید و کوشش کنید که خود را در عبد معشوق فدا نمایید . همه انسان‌ها باید سالک باشند و در این مسیر مراقبت کامل خود را بنمایند تا بتوانند از عالم برزخ که همان درون خود می‌باشد سلامت به درآیند . که راه رسیدن به این هدف بزرگ در نماز و جهاد نهفته است . نماز عروج انسان‌هاست و جهاد اقامه کننده صلوه است . این کافرانی که امروز در مقابل اسلام عزیز مقاومت می‌کنند بدانند که چند صباحی دیگر همه در محضر حق تعالی ناظر خواهند شد و کاری از پیش نخواهند برد جز اینکه تیشه به ریشه خود بزنند . انسانی که دارای استعدادهای درونی عقل و تفکر و احساسات، هوش می‌باشد ، روح الهی در او نهفته است و خلیفه ... است در ارض .

چنین انسانی دایره زندگی او محدود به این دنیای حاضر نیست بلکه او باید پرواز کند در عالم دیگر و بیانگر این مطلب ، همه استعدادهای نهفته در انسان است . چرا که انسان هم از نظر معنوی و هم مادی عالی‌ترین موجود خلقت است . پس ای انسان خود را دریاب تا در منجلاب اسفل السافلین غرق نگردی . خود را فراموش نکن که تو در محضر حضرت ربوبیت هستی و هر کاری کنی با همان فعل ، جا برای خود تهیه نموده‌ای . البته امروز هم اسلام امانتی است در دست ما که باید از این امانت با جان و مال خود دفاع کنیم.

در پایان از برادران ، دوستان و خویشان طلب مغفرت می‌نمایم .

اللهم اغفر للمومنین و المومنات. والسلام ۱۳۶۲/۱۱/۳۰



### شهید منصور آگونه جونقانی

شهید منصور آگونه هفتم فروردین ۱۳۴۵ در شهر جونقان از توابع شهرستان فارس در استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. پدرش عبدالرحیم کشاورز بود و مادرش بیگم جان نام داشت. سیزده سال از بهار زندگی اش می گذشت که سال ۱۳۵۸ از نعمت پدر محروم شد. دانش آموز کلاس سوم راهنمایی بود که داوطلبانه از سوی بسیج در جبهه حضور یافت و به گردان ذوالفقار پیوست. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی شرکت داشت که در منطقه رقایبه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی مدت ها در منطقه برجا ماند و سال ۱۳۷۳ پس از ۱۲ سال، تفحص و در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپرده شد.

### گزیده‌ای از وصیت نامه شهید

به عنوان وصیت به خواهران و مادرم و برادرانم و دایم ام که اگر سعادت نصیبان شد و شهید شدم، ممکن است جنازه من به دست شما نرسد. و یا ممکن است عضوی از بدنم را نداشته باشم و یا اینکه مفقودالامر شوم! از شما خواهش مندم که اولاً مرا حلال کنید و دوما شیون و زاری نکنید و بگویید که فرزند ما سر یا دست و پا نداشت. مانند خاندان وهب باشید که گفتند ما سر شهیدمان را در راه خدا داده ایم و پس نمی گیریم. شما هم بگوئید بدن فرزندمان را که در راه خدا داده ایم، نمی خواهیم.



### شهید علی ابراهیمی دستگردی

شهید ابراهیمی سیزدهم فروردین ۱۳۴۰ در روستای دستگرد امامزاده بخش کیار، شهرستان شهرکرد دیده به جهان گشود. پدرش چراغعلی از طریق چوپانی امرار معاش می کرد و مادرش صاحب جان نام داشت. علی قبل از اینکه به مدرسه برود همراه پدرش دنبال گوسفندان می رفت و به پدرش کمک می کرد. به گاه علم آموزی وارد مدرسه شد و تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت در زادگاه خود پشت سر گذاشت. مدتی را در کمیته فرهنگی جهاد سازندگی فعالیت کرد. در فعالیت های مذهبی و فرهنگی فعال بود. هشتم مهر ۱۳۶۱، کلاس چهارم دبیرستان در رشته علوم تجربی بود که از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. عملیات والفجر مقدماتی در قالب گردان ذوالفقار به خط دشمن زد که هجدهم بهمن ۱۳۶۱ بر اثر ترکش به شکم در منطقه فکه به شدت زخمی شد. او را به بیمارستان مهر تهران اعزام نمودند که شش روز بعد از آن به علت جراحات وارده به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت نامه شهید علی ابراهیمی

به نام او که همه چیز از اوست، و بنام او که زندگی ام در جهت اوست، بنام او که زنده بودم به خاطر اوست، بودنم از اوست، رفتنم از اوست، جانم اوست، معشوقم اوست، معبودم اوست، مقصودم اوست، مرادم اوست و امیدم اوست. احساس می کنم که با ذره ذره وجودم با تمام سلول هایم احساس می کنم اما بیانش نتوانم کرد پس به یادم باش که بی تو هیچ و پوچ خواهیم بود.

سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و بنیان گذار جمهوری اسلامی. و با درود و



سلام به روان پاک شهیدا که خون پاکشان را نثار اسلام کردند تا اسلام سرفراز و پاینده بماند . سلام بر خانواده‌ام، امیدوارم که بعد از شهادتم خانواده عزیزم بخصوص پدر و مادر مهربانم که از جانم بیشتر دوستشان دارم ناراحت نشوند . حجله برایم نگذارید چون که راضی نیستم و گریه برایم نکنید و عزاداری نکنید و لباس مشکی نپوشید چون برای شهید نباید ناراحت شد و گریه کرد باید خوشحال شوید که زندگی جاوید نصیب او شده است .

من از شما شرمندهام زیرا نتوانستم آن حقی که بر گردن من داشتید ادا کنم . مرا ببخشید. و اما من از میان شما می‌روم ولی بدانید که این جسم من است که از میان شما رفته است و من از بین نرفته‌ام بلکه زنده‌ام و وارد یک زندگی جاودانه شده‌ام . شما هیچ ناراحت نباشید . افتخار کنید که چنین فرزندی از شما در میدان حق علیه باطل برای دفاع از حق و به خاطر الله فدا گشته است . پدر و مادرم من از شما نبودم بلکه امانتی بودم نزد شما ! مرا قدرتی دیگر که مافوق تمام نیروهاست به صورت امانتی نزد شما گذاشته بود و حال آمد و امانت خود را پس گرفت . پس شما ناراحت نباشید بلکه باید خوشحال باشید که این امانت را به خوبی و به نحو احسن به صاحب اصلی‌اش برگردانید .

باز توصیه به پدر و مادرم ، آیا از اینکه از وجود پیرمتر عمرتان یک شهید پرورش یافت و در مکتب الهی بیرون آمده است افتخار نمی‌کنی؟ آیا اینکه توانستید در مهم‌ترین برهه از زمان و آن‌هم در زمانی که اسلام عزیز مورد حملات گوناگون گرگ‌های عصر و شب قرار گرفته است قربانی ناقابلی را اهداء کنی خرسند نیستی؟ پدر و مادر و خواهر و برادرانم طاقت شنیدن شهادتم را ندارید ولی باید صبر کرد. من از خود مالی ندارم که بگویم برایم در راه خدا به تهی‌دستان بدهید فقط چند کتابی دارم آن‌ها را به کتابخانه بسیج ببرید تا برادران از آن استفاده کنند . خداحافظ همگی شما



### شهید سیاوش اسدی فارسانی

سیاوش دوم خرداد ۱۳۳۹ در شهر فارسان به دنیا آمد . پدرش محمدجواد کشاورز بود و مادرش حوا نام داشت . سیاوش به گاه علم آموزی پا به عرصه تعلیم و تربیت نهاد و مقطع ابتدایی را در دبستان جلوه حق با موفقیت سپری کرد و سال دوم راهنمایی بود که به خاطر فقر اقتصادی ترک تحصیل کرد و به کار و کاسبی مشغول شد . سال ۱۳۵۹ به خدمت سربازی رفت و دوسال خدمت کرد . بعد از دوسال خدمت سربازی عشق و علاقه به نظام و انقلاب و درسی که از نهضت امام حسین (ع) آموخته بود به صورت داوطلب از طرف بسیج عازم جبهه شد . با تشکیل گردان ذوالفقار به جمع بسیجیان این گردان پیوست و در عملیات والفجر مقدماتی حضور فعال داشت . هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در فکه توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سر، شهید شد . مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد .

### وصیت نامه شهید سیاوش اسدی فارسانی

با سلام و درود بر انبیا و اوصیا و ائمه طاهرین . سلام بر مهدی منجی انسانها و سلام بر نائب امام خمینی این ابراهیم زمان این بت شکن قرن و ابرمرد زمان این حلقوم همیشه رزمنده و فریادگر اسلام و رسالت تداوم پیروزی انقلاب و امانت بزرگ خدا در روی زمین .

بنده کوچک تر از آنم که برای شما پیام دهم اما وصیت من این است که ای برادران و خواهران امام را درک کنید نه از دیدگاه محدود و نگاه تنگ بلکه از دیدگاه نامحدود و امام را در معیارهای محدود مادی نسنجید .



اینک ما بر دوش خویشتن سنگینی رسالتی را احساس می‌کنیم که به پهنای فلک بر چهارده ستون قرن‌های این هزار و چهارصد سال استوار شده است که ما خود را عاشق و شیعه سینه‌چاک تو می‌دانیم، بار سنگینی خون و حماسه و شهادت و ایثار را بدوش می‌کشیم. خدایا توانائی‌مان بده که زیر بار این مسئولیت سنگین نلغزیم و هوشیاری‌مان بده تا رگه‌های باریک و جویبارهای کوچک (حرف‌ها و دعوت‌ها) و (راه‌ها و هدف‌ها) باشیم و تقوا و اخلاصمان بده تا قدرت مغرورمان نکند و حمایت خالق از خدمت به خلق بازمان ندارد.

این بزرگوار تبر بر دوش را خوب بشناس که چگونه به جان بت‌ها افتاده و صدای شکستن و سوختن بت‌هاست، صدای تبر ابراهیم (ع) را هنوز باید شنید بت‌هایی غیر از بت‌های چوبین و گلین و آهنین بت‌هایی به نام (علم) (تاریخ) (طبقه) (نژاد) (انسان)

هر کجا باشید اگر که در کاخ‌های بسیار محکم باز هم مرگ شما را فرامی‌خواند اما چه بهتر که خود انتخاب کنی. پدر و مادر عزیزم نور دو چشمانم مرا ببخشید که نتوانستم زحمت‌های شما را پاسخ‌گویم و همیشه محبت‌هایی در حقم کردید که نتوانستم جبران کنم. می‌دانم که باید اکنون عصای دست شما باشم، اما بدانید که عشقی جان‌سوزتر از آن دارم. سعی می‌کنم عاشق واقعی او شوم و من امیدوارم که همه شما به صف خونین شهدا پیوندند. از همه دوستان و آشنایان و هر کسی که به نحوی با ایشان آشنایی داشته‌ام می‌خواهم که هر بدی که از بنده دیده به خاطر رضای خدا بر من ببخشند.





### شهید ناصر اسکندری شهرکی

ناصر دهم اردیبهشت ۱۳۴۲ در شهر کیان از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش نجات علی، کادر ارتش بود و مادرش سرور نام داشت. در سال ۱۳۵۹ از مهر پدر خویش محروم، و مسئولیت وی سنگین تر شد. عضو انجمن اسلامی و از فعالان فرهنگی بودند که با شروع جنگ تحمیلی بارها در جبهه حضور یافت و در عملیات‌های رمضان و محرم شرکت کرد. دانش آموز کلاس چهارم هنرستان بود که سنگر جبهه را بر سنگر مدرسه ترجیح داد و از طرف بسیج عازم جبهه شد. در گردان ذوالفقار سازمان دهی شد و همراه این یگان در عملیات والفجر مقدماتی به قلب دشمن زد. بیست و یکم بهمن ۱۳۶۱ با سمت تک‌تیرانداز در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید ناصر اسکندری شهرکی

به نام خدا و با یاد امام خمینی و در انتظار ظهور امام زمان (عج) در این لحظه که خود را به لباس پاسداری از وطن مزین و به غسل شهادت مطهر کرده‌ام به‌روشنی روز برایم مسلم است راهم را به سبیل الله و ان‌شاءالله به صراط مستقیم می‌رسد.

سلام، سلامی گرم از میان دود و آتش، سلامی گرم از میان ترکش خمپاره، سلام گرم و پرمحبت میان قلب‌های پاک و صاف و صادق و جان‌های بر کف نهاده جوانان، سلام بر مردم همیشه در صحنه. پس از عرض سلام و عذرخواهی به درگاه خداوندی که تا حال نتوانستم آن‌گونه که باعث رضای خدا باشد انجام دهم. من از خانواده عزیز و خوبم می‌خواهم که برای من مجلسی بر پا نکنید. اگر خواستید برای من مجلسی برگزار نماید به یاد تمامی شهدا باشید و از خرج گرفتن و چیزهای پر مخارج خودداری کنید و پول‌هایی که می‌خواهید خرج من کنید به فقرا و به جبهه‌ها کمک کنید. و همیشه به یاد و گوش به فرمان امام و استوار و مقاوم باشید و هیچ‌گونه ناراحتی به دل راه ندهید و همیشه به یاد خدا باشید تا تسکین ناراحتی شما باشد. مادر جان! از اینکه تاکنون نتوانستم قدردانی زحمات شما را بکنم عذر می‌خواهم امیدوارم که شما مرا مورد لطف خویش قرار دهید و از گناهان من که در حق شما کرده‌ام

درگذرید. به امید پیروزی رزمندگان اسلام و پیروزی حق علیه باطل

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



## شهید ستار اسماعیلی وردنجانی

شهید اسماعیلی هشتم دی ماه ۱۳۳۷ در روستای وردنجان<sup>۱</sup> از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش حیدرآقا، کارگر بود و مادرش بیگم جان نام داشت. تا کلاس چهارم ابتدایی درس خواند و ترک تحصیل کرد. به شغل آهنگری و جوشکاری مشغول شد. سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان ذوالفقار، به این یگان پیوست و همراه این گردان در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسید. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

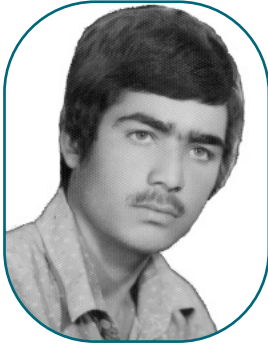
## گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید ستار اسماعیلی وردنجانی

برادرانی که زحمت کشیده و بر مزار من گردآمده‌اید به فرمان امام امت خمینی بت شکن به جبهه حق شتافتیم تا سلاح بر زمین افتاده شهیدان را به دست بگیریم و تا آخرین قطره خونمان از اسلام که به دست محمد خاتم پیامبران آورده است دفاع کنیم. وصیت من و بقیه همفکرانم به شما عزیزان این است که امام عزیز رهبر مسلمین جهان نائب بر حق امام زمان (عج) را تنها نگذارید و سلاح بر زمین افتاده ما را به دست بگیرید.

و تا زمانی که زورگویان و قلدرانی در جهان هستند با آن‌ها مبارزه کنید و با شعار امام حسین (ع) این انقلاب را به انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) متصل گردد. برادران و خواهران در هر کاری که انجام می‌دهید هدف فقط برای خدا و به خاطر خدا باشد و در تمام مشکلات و سختی‌ها خدا را یاد کنید و همیشه تقوا را سرمشق زندگی خود قرار دهید.

چندجمله‌ای به فرزندم؛ پسر من در هر کار خدا را فراموش نکن که من و دیگر هم‌سنگرانم فقط به خاطر خدا شهید شده‌ایم و هیچ‌وقت از اینکه من با تو نیستم احساس تنهائی نکن چون شهید همیشه زنده و ناظر بر همه اعمال شماهاست. از اینکه من سواد آن‌چنانی ندارم تا برای تو مقاله جالبی بنویسم معذرت می‌خواهم و امیدوارم که تو بتوانی همه آرزوی مرا که پیروزی اسلام است برآورده کنی.

۱. وردنجان روستای از توابع شهرستان شهرکرد بود که بر اساس تقسیمات کشوری سال ۱۳۹۱ به شهر تبدیل شد و از زمانی که شهر بن به شهرستان تبدیل شد از توابع این شهرستان شد.



### شهید حسین امیدی ارجنکی

شهید امیدی هجدهم مرداد ۱۳۴۵ در روستای ارجنک از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش خدارحم، فروشنده بود و مادرش گل طلا نام داشت. مانند همه بچه‌های ایران هفت سال داشت که وارد دبستان شد و این مقطع را در زادگاهش با موفقیت پشت سر گذاشت. برای ادامه تحصیل وارد مدرسه شبانه‌روزی شهرکرد شد. سوم راهنمایی بود که جنگ عراق به ایران تحمیل شد. وی با ثبت‌نام در بسیج، سنگر مدرسه را ترک کرد و داوطلبانه از طرف بسیج عازم جبهه‌های نبرد گردید. برای دومین بار که عازم جبهه شد، با پیوستن به گردان مستقل ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش نیروهای عراقی به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

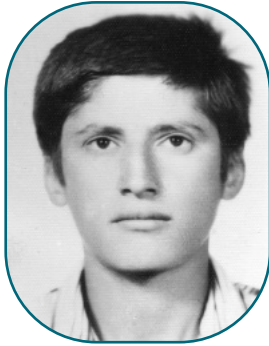
### یادداشت‌های شهید حسین امیدی ارجنکی

می‌خواهم خاطرات و سرگذشت خود را بنویسم و ببینم آیا در این چند مدت، خدمت به اسلام کرده‌ام یا نه. من روز بیست و هفتم دی‌ماه ۱۳۶۱ به‌اتفاق برادر عزت‌الله قاضی به‌طرف جبهه حرکت کردیم. یک روز در راه بودیم تا اینکه از شهرکرد به اهواز رسیدیم. در اهواز لباس تحویل گرفتیم و حرکت کردیم و ما را به رقابیه که محل استقرار نیروهای چهارمحال و بختیاری و گردان ذوالفقار بود بردند. شب در یک چادر استقرار گرفتیم و چون روز اول بود که به جبهه آمده بودیم هیچ‌کس را نمی‌شناختیم. صبح آن روز گشتی در مقر زدیم و برادران را نگاه می‌کردیم که هرکس به کاری مشغول بود. یکی با دوستانش صحبت می‌کرد، دیگری قرآن می‌خواند، آن یکی به جان امام و رزمندگان دعا می‌کرد، آن دیگری در فکر فرورفته بود و... آن روز شب شد و ما را به چادری که تعدادی رزمنده به نام‌های: حسن نصر اصفهانی، رمضان علی



عابدی، فرامرز مردانی، قباد مرادی، ذبیح‌الله احمدی و نبی‌الله چراغیان بود فرستادند . این دوستان خیلی خوش اخلاق و خوش برخورد بودند . صبح روز بعد هواپیماهای بعثی آمدند تا منطقه را بمباران کنند . دشمن منطقه را شناسایی کرده بود و این کار را هر روز انجام می‌داد. ما هم برای حفظ جان خود به کوه‌های اطراف می‌رفتیم . تا قبل از عملیات والفجر مقدماتی روزها بیشتر کار ما عبادت و خودسازی و برنامه‌های عقیدتی و شب‌ها آموزش‌های نظامی و رزم شبانه بود . شب جمعه بعد از برنامه دعای کمیل یکی از رزمندگان که او را من هنوز نمی‌شناختم خواب می‌بیند که با یکی از دوستان خود به حرم پاک امام حسین (ع) رفته و امام حسین (ع) به او گفته بود که شما از یاوران من هستید . صبح روز جمعه که برای محفوظ از خطرات دشمن به کوه پناه برده بودیم، هواپیماهای عراقی آمدند و اطراف را بمباران کردند که همان دو دوست به شهادت می‌رسند و سه تن دیگر هم زخمی می‌شوند . گرچه این روز برای ما خیلی تلخ بود، اما خوشا به حال آن‌ها که در شب‌های جمعه با کمیل و ندبه و توسل به ائمه راه صدساله را یک‌شبه پیمودند و رفتند . شب‌ها که بیشتر به رزم شبانه و پیاده‌روی می‌رفتیم، یک‌شبهی بیش از ۳۰ کیلومتر راه را رفتیم و از قضا آن شب باران شروع به باریدن کرد و ما همگی با لباس‌های خیس حدود ساعت یک نصف شب به مقر برگشتیم . در این مدت بسیاری از روحانیون و ائمه جمعه می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند و مداحان اهل بیت هم نوحه می‌خواندند و ما سینه می‌زدیم .

والسلام حسین امیدی / آبان ماه ۱۳۶۱



### شهید عبدالرحیم امیری دستنایی

شهید امیری شانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۳ در خانواده‌ای مذهبی در روستای دستنا<sup>۱</sup> از توابع بخش کیار شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش ماشاالله، کشاورز بود و مادرش همه گل نام داشت. عبدالرحیم دوره‌های تحصیلی ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت در زادگاهش سپری کرد و هم‌زمان با عشق و علاقه‌ای که به خاندان عصمت و طهارت داشت در جهت کسب فضائل و مناقب دینی و اهل بیت تلاش می‌کرد. برای ادامه تحصیل وارد دبیرستان شهید محمد منتظری شلمزار شد. با شروع جنگ تحمیلی فعالیت‌های خود را در بسیج شروع کرد و برای اولین بار برای شرکت در عملیات فتح المبین عازم جبهه شد. کلاس سوم دبیرستان بود که همراه با گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در محور فکه - رقایبه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی مدت ۱۳ سال در منطقه بر جا ماند تا اینکه پس از تفحص دهم فروردین ۱۳۷۴ تشییع و در گلزار شهدا زادگاهش به خاک سپرده شد.

### وصیت‌نامه شهید عبدالرحیم امیری دستنایی

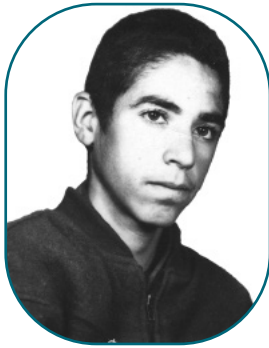
با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و با سلام بر شهدای انقلاب اسلامی وصیت‌نامه را شروع می‌کنم.

در این موقعیت حساس که عاشورای حسینی بار دیگر در ایران زنده شد و نشان داد که حسینی‌ها هنوز زنده‌اند، تا حکومت الله را در سراسر جهان برقرار نسازند به پیکار علیه کفر ادامه خواهند داد. آری به

۱. دستنا روستای از توابع بخش کیار شهرستان شهرکرد بود که بر اساس تقسیمات کشوری سال ۱۳۸۹ به شهر تبدیل شد و بخش کیار هم به شهرستان تبدیل گردید.



میدانی قدم نهادم که نتیجه‌اش را از قبل گرفته و با ایمان کامل پیکار می‌کنم و چون اگر در این میدان کشته شدم به مقام بالادست یافته‌ام، و اگر زنده ماندم شاهد پیروزی بزرگی که همان پیروزی مسلمین بر کفار است خواهم بود. من باکمال میل به این جبهه مقدس که برای پیروزی اسلام است می‌روم و این درخت انقلاب احتیاج به خون دارد همان طوری که امام عزیزمان با صدای هل من ناصر ینصرنی می‌گوید، بر ملت مسلمانان ایران واجب است که به این پیام لبیک گوئیم و این درخت را با خون خود سیراب کنیم. من با نثار خون خود، خونی که در مقابل اسلام ناچیز است زمینه حکومت مهدی (عج) را فراهم نمایم و در این سرزمین همانند جنگ‌های بدر و خندق اسلام را احساس می‌کنم که در کنار پیامبرم و هر لحظه در جلوی چشمانم امام زمانم را می‌بینم و چشمم در تاریکی به جمالش افتاده است و اگر لیاقت داشتم که در رکابش شهید می‌شوم و به این درجه رفیع شهادت نائل می‌گردم. درود بر خطی که از چشمه جوشان اسلام سرچشمه می‌گیرد. خط امام خط مبارزه با هر چه شرک است و خطی که به اثبات رسانیده تنها امید مستضعفان جهان و حرکت‌های اسلامی است. تنها این خط است که می‌تواند مردمان محروم و ستم‌دیده را نجات دهد. مادر جان بعد از شنیدن خبر مرگ من خواهش می‌کنم اشک نریز و به برادران و خواهرانم بگو در سوگ من اشک نریزند، زیرا امام عزیزمان در سوگ فرزندش اشک نریخت چون می‌دانست رضای خدا در این امر می‌باشد. بارالها گناهانم را ببخش و مرا در صف شهدا قرار بده - پروردگارا تو را به یگانگی‌ات قسم می‌دهم شهادت در راه اسلام را نصیبم کن.



### شهید ناصر جعفریان دهکردی

ناصر بیستم اردیبهشت ۱۳۴۷ در شهرکرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد . پدرش تقی، کارگر بود و مادرش فاطمه نام داشت. ناصر فرزند پنجم خانواده بود که به گفته والدین فردی مهربان و چهره‌ای گشاده‌رو و بشاش داشت که او را از سایر برادران متمایز می‌کرد . تا کلاس چهارم ابتدایی درس خواند و برای کمک به تأمین معاش خانواده ترک تحصیل کرد و به کارگری مشغول شد. از سوی بسیج در جبهه حضور یافت و در گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری سازمان‌دهی شد. همراه این گردان در عملیات والفجر مقدماتی به خط دشمن زد . هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقیبیه به شهادت رسید . پیکر وی مدت‌ها در منطقه برجا ماند و سال ۱۳۶۹ پس از تفحص در بهشت دو معصوم شهرکرد به خاک سپرده شد .

### گزیده وصیت‌نامه شهید ناصر جعفریان دهکردی

با درود و سلام به مهدی موعود و نائب برحقش، پیر جماران، امام امت، خمینی کبیر و با درود و سلام بر شهیدان صدر اسلام و رزمندگان اسلام. پدر و مادر عزیزم از اینکه من در بین شما نیستم ناراحت نباشید. چون من به آرزوی خود رسیده‌ام و شاهد و ناظر هستم. پدر و مادر، دوستان و آشنایان دور و نزدیک، اگر از من گناهی دیده‌اید به بزرگواری خودتان ببخشید و حلال کنید. این راهی را که می‌روم راهی است که از ته قلب انتخاب کرده‌ام و دوست داشتم راه علی اکبر امام حسین (ع) را ادامه دهم. پیام من به مردم این است که نماز جمعه و جماعت‌ها را پر کنند که دشمن ما از این گردهمایی‌ها می‌ترسد. مردم غیور شهرکرد، شما مثل مردم کوفه نباشید. شما پشت سر امام حرکت کنید و اگر کسی بالاتر از حرف امام گفت؛ شما باید در برابر او بایستید، هرچند متحمل رنج و مشقت بسیار شوید .



### شهید ابراهیم خدادادی طاقانکی

ابراهیم یکم فروردین ۱۳۴۳ در روستای طاقانک از توابع شهرستان شهرکرد و در خانواده‌ای مستضعف به دنیا آمد. پدرش امامقلی کارگر بود که در سال ۱۳۵۴ فوت کرد و مادرش سکینه نام داشت. دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاه خود با موفقیت سپری کرد و برای ادامه تحصیل وارد دبیرستان شهید بهشتی شهرکرد شد. دانش‌آموز کلاس سوم دبیرستان در رشته علوم تجربی بود که از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. سال ۱۳۶۰ با اولین حضورش در جبهه از ناحیه چشم مجروح شد. پس از بهبودی نسبی برای دومین بار زمستان ۱۳۶۱ در جبهه حاضر شد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱، عملیات والفجر مقدماتی و در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید ابراهیم خدادادی طاقانکی

قلبم روشن است که اسلام پیروز می‌شود پس باید در راه پیروزی‌اش تلاش و کوشش کنیم. برادران و خواهران از شما می‌خواهم که همیشه در فکر اسلام باشید و بدانید که دستور اسلام است که زیر بار ظلم و ستم نرویم و دین مقدس اسلام است که موردقبول خداوند متعال است و دین مبین اسلام است که انسان را به بهترین درجات و مقامات اخروی می‌رساند پس با حفظ کردن و یاری کردن و با گسترش دادن قوانین اسلام خداوند را از خودمان راضی کنیم.

از تمامی رفقایم و از تمامی هم‌کلاسی‌هایم می‌خواهم که دنباله‌رو راه شهیدان باشند و راه شهیدان اسلام را دنبال کنند.

و از مادر و خواهرم می‌خواهم که ناراحت نباشید و بدانید که اهل زمین و آسمان همه می‌میرند و همه ما رفتنی هستیم. سروران و پیامبران و امامان ما همگی از دنیا رفته‌اند و بالاخره ما هم باید بمیریم و هیچ‌کس در زمین باقی نمی‌ماند چه بهتر که در راه خدا بمیرم و کشته بشویم و به فوز عظیم برسیم.

از مال و سرمایه دنیوی و مادی چیزی ندارم و تنها چیزی که دارم جانم هست که بخشیدم به صاحبش و خالقش خدای تبارک و تعالی.





### شهید محمدرضا رفیعی طاقانکی (شیرزاده)

محمدرضا دوم مرداد ۱۳۴۲ در روستای طاقانک<sup>۱</sup> از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش محمد کارگر بود و مادرش صنم نام داشت. تا پایان دوره متوسطه در رشته ریاضی درس خواند و دیپلم گرفت. به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت.

همراه نیروهای اعزامی از شهرکرد تحت فرماندهی گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در رقابیه بر اثر اصابت ترکش به سر شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت نامه شهید محمدرضا رفیعی طاقانکی

من هرچند کوچکتر از آن هستم که برای امتی همچون امت اسلامی ایران پیامی داشته باشم، اما نکته‌ای را یاد آور می‌شوم که امام عزیزمان را تنها نگذارید، زیرا تنها گذاشتن اسلام است. خداوند آنروز را نیاورد که اسلام را تنها بگذاریم و لحظه‌ای از یاد امام عزیز دست بر داریم که خشم خدا بر ما فرود آید. ای امت حزب‌الله ایران بیایید تا همانگونه که تا کنون به یاری خدا انقلاب را نگه داشته‌ایم هرچه بیشتر در حفظ آن بکوشیم و به کوری چشم دشمنان آنها به صاحب اصلی‌اش امام زمان (ع) بدهیم و مسئولیتی که داشته‌ایم بخوبی انجام دهیم تا خداوند از گناهان ما درگذرد و به ما توفیق یاری مهدی‌اش را بدهد. ان شاءالله پدر و مادر عزیز و برادران و خواهرانم از همه شما عزیزانم معذرت می‌خواهم که بدون اجازه‌تان به جبهه رفتم، اما چه می‌توانستم بکنم در حالی که دلم هوای کربلا و زیارت آنها داشت. چند شب در خواب؛ برادر شهیدم خداکرم آقابائتی از من می‌خواست که پیش او بروم. و در حالی که جبهه‌ها نیاز

۱. طاقانک روستایی از توابع بخش مرکزی شهرستان شهرکرد می‌باشد که در سال ۱۳۷۷ براساس تقسیمات کشوری به شهر تبدیل شد.



به نیرو داشتند و حسین زمان ندای «هل من ناصر ی نصرنی» سر داده بود. آری باید به این ندا لبیک می‌گفتم و قدم بسوی جبهه بر می‌داشتم. اگر شهادت نصیب من که یکی از بندگان حقیر خداوند هستم شد برایم گریه نکنید و اگر خواستید گریه کنید به یاد حسین و علی‌اکبر و علی‌اصغر و دیگر عزیزان گریه کنید و گریه‌تان آنچنان باشد که به گوش ضد انقلاب نرسد و آنان را شاد نکند. توصیه‌ام به شما عزیزان این است که در نماز غفلت نکنید و آنرا به موقع بجا آورید و از امام بزرگوار روی گردان نشوید که واقعاً حسین (زمان) است و همچنین از شما می‌خواهم که با از دست دادن من هیچ ناراحت نباشید زیرا امانتی که خداوند به شما داده بود به خودش بر گردانید و پاداش آنرا خواهید گرفت .

در خاتمه از کلیه دوستان و آشنایان و هم ولایتیها و هم کلاسیها و مخصوصاً از امام بزرگوارم که دین بزرگی به گردنم، داشته طلب حلالیت می‌کنم و امیدوارم که از من راضی و خشنود باشند .



نفر اول سمت راست : شهید محمدرضا رفیعی طاقانکی

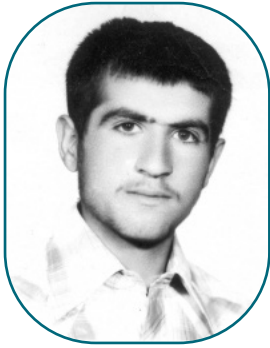


### شهید مجید ریاحی

شهید ریاحی چهارم اردیبهشت ۱۳۴۶ در شهرکرد دیده به جهان گشود . در دامن پرمهر و محبت پدری کشاورز به نام منصور و مادری زحمت کش به نام شوکت پرورش یافت . مجید از همان ایام کودکی بسیار ساکت و آرام بود . به گاه علم آموزی وارد مدرسه شد و دوران ابتدایی را در دبستان زیرک پور با موفقیت سپری کرد. اوقات بیکاری خود را در مغازه عمویش کار می کرد . دوران راهنمایی او همزمان بود با اوج گیری انقلاب و به دنبال آن جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد. مجید هم که عاشق انقلاب بود با تشکیل بسیج و فراگیری آموزش نظامی راهی جبهه شوش شد . حدود سه ماه در جبهه مشغول نبرد با صدامیان بود که بر اثر ترکش خمپاره به سروصورت مجروح شد . سوم راهنمایی بود که اواخر پاییز ۱۳۶۱ از سوی بسیج در جبهه حضور یافت و با تشکیل گردان ذوالفقار به عضویت این گردان درآمد . در عملیات والفجر مقدماتی همراه گردان خط شکن ذوالفقار به خط دشمن زد و هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در رقایبه به شهادت رسید . مزار وی در گلزار شهدا بهشت دو معصوم زادگاهش قرار دارد .

### وصیت نامه شهید مجید ریاحی

روزگار سرآمد و من به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت بود رسیدم. من خود این راه را انتخاب کردم و تا پایان آن هم می ایستم و هیچ چیز جز مرگ شرافتمندانه که همان شهادت در راه خداست نمی تواند گلوی تشنه من را سیراب کند. اگر من شهید بشوم و اسلحه من به زمین بیفتد باید کسانی که پیام رسان خون شهیدان هستند و بیشتر از قشر مستضعفان هستند اسلحه من را از روی زمین بردارند . شما با نثار خون خود درخت اسلام را آبیاری کنید و بر رشد آن بیفزایید. ای برادرانم و ای خواهرانم و پدر و مادر عزیزم در شهادت من هیچ گاه گریه نکنید. در شهادت من از شما می خواهم که زینب گونه عمل کنید و از تمام اقوام دور و نزدیک و مادر و پدرم و خواهرهایم و برادرهایم می خواهم که من را حلال کنید خداحافظ همگی شما...



### شهید بهمن ستاری دستنایی

بهمن سیزدهم خرداد ۱۳۴۳ در روستای دستنا از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش احمدخان کشاورز بود و مادرش سکینه نام داشت. وی دانش آموز کلاس چهارم متوسطه در رشته علوم انسانی بود که از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. به واسطه توانایی بالا و جثه نیرومندی که داشت، هر مأموریتی که به وی محول می‌شد به نحو احسن انجام می‌داد. همین توانایی فردی سبب شد که وی به‌عنوان امدادگر در قالب گردان ذوالفقار با شرکت در عملیات والفجر مقدماتی مأموریت خود را انجام دهد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ پس از خدمات لازم به مجروحین هنگام برگشت در کانالی که دشمن از مواد نفتی و قیر ایجاد کرده بود سقوط کرد و به شهادت رسید. پیکرش مدت‌ها در منطقه عملیاتی برجا ماند تا اینکه دوم آبان ۱۳۷۸ پس از هفده سال تفتحص، در گلزار شهدا زادگاهش به خاک سپرده شد.

### وصیت‌نامه شهید بهمن ستاری دستنایی

من در برابر این همه نعمت‌هایی که خدا برای صالح شدن ما فراهم آورد گم هستم و نمی‌دانم چگونه خداوند مهربان را شکرگزاری وستایش کنم. از اینکه خداوند توفیق داد و مرا لایق دانست که دوباره در صف رزمندگان اسلام شرکت کنم، خدا را شکر می‌کنم و از امام زمان می‌خواهم که مرا لایق بداند جزو سربازان او باشم و برای اسلام بجنگم و جان ناقابل را برای پیروزی اسلام و ساختن زمینه برای ظهور فدا سازم و در روز قیامت پیش شهدا سربزه‌زیر نباشم، چون شهیدان حق بزرگی بر گردن ما دارند. امیدوارم به یاری خداوند بزرگ بتوانم در این شب عیدی، یک عیدی بزرگی را نصیب خانواده شهدا بکنیم و آن‌ها در محضر امام حسین (ع) باشند. و از خداوند می‌خواهم که ما را هدایت کند، چون هدایت‌کننده ما غیر از او کس دیگری نیست. فکر می‌کنم این آخرین نامه و آخرین درد و دل باشد؛ چون برای من ننگ است زنده باشم ولی اسلام در حال سقوط و زیارت قبر امام حسین (ع) را کافران بر روی مسلمانان ببندند و بخواهند اسلام را با این کارهایشان از بین ببرند. من تا خون در رگم دارم به یاری خدا برای آزادی کربلا و قدس می‌جنگم و هر موقع کشته شوم مایه افتخار است. خداوند این توفیق را به ما بدهد که شعارها را به عمل تبدیل کنیم.



### شهید محمدجواد شرافت چالشتری

محمدجواد یکم فروردین ۱۳۴۶ در روستای چالشترا<sup>۱</sup> از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش نظرعلی کشاورز بود و مادرش گل اندام نام داشت. تا کلاس دوم راهنمایی درس خواند و از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار که متشکل از نیروهای داوطلب استان چهارمحال و بختیاری بود، به این یگان پیوست و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش به سینه، شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد. برادران وی سلیمان دوازدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ در خرمشهر و محمدرضا دوم فروردین ۱۳۶۱ در محور دزفول به شوش نیز به شهادت رسیدند.

### گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید محمدجواد شرافت چالشتری

با درود و سلام بر امام و امت شهیدپرور و معلولین و مجروحین انقلاب اسلامی، و با درود بر خانواده‌های عزیز شهدا که شاخه‌هایی از دین اسلام هستند و غنچه‌هایشان پرپر می‌شوند. وظیفه ما این است که ادامه‌دهنده راه شهدا باشیم و نگذاریم خون شهدا پایمال شود. ما ملت ایران باید دین اسلام و کتاب قرآن را رواج دهیم تا محرومانی که از اسلام بی‌خبرند به اسلام روی آورند و ظالمان را که همان ابرقدرت‌ها هستند، نابود کنیم. ما مردم مسلمان ایران باید همبستگی و وحدت خود را حفظ کرده تا بتوانیم بر دشمنان پیروز شویم. به‌عنوان یک سرباز ناقابل اسلام به شما مردم پیغام می‌دهم که امام را یاری کنید و به‌فرمان او گوش فرا دهید که این نعمت بزرگی است که خداوند متعال به شما عطا فرموده. صفوف نماز جمعه را پر کنید و بر اساس آیه قرآن که بر پیغمبر نازل شد ((قل انما اعظکم

۱. چالشترا روستایی در غرب شهرکرد بود که بر اساس تقسیمات جغرافیایی استان از سال ۱۳۷۵ به شهرکرد مرکز استان الحاق گردید.



بواحده ان تقوموا لله)) عمل کنید.

پیامی برای پدر و مادرم دارم که، ای پدر و مادر مهربان! شما خیال نکنید که فرزندانمان رفته‌اند و کشته شده‌اند، بلکه آن‌ها با افتخار به شهادت رسیده‌اند. همین که شما توانستید فرزندانمان را طوری تربیت کنید که رو به اسلام آوردند و در راه خدا شهید شدند، ثواب عظیمی برده‌اید و شما هم بهشتی هستید. همه پدران و مادران شهدا بهشتی هستند، چون که آن‌ها برای فرزندانمان زحمت زیادی کشیدند تا بزرگشان کردند و روانه جبهه نمودند. باعث افتخار شماست که سه فرزند شما برای اسلام به شهادت رسیدند. شیون و زاری نکنید و توکل بر خدا داشته باشید و بگویید که هرچه خداوند متعال بخواهد همان است. امیدوارم شما و تمام برادران و خواهرانم از دست من راضی باشید و از تمام شما حالیت می‌طلبم و شما را به خدا می‌سپارم.

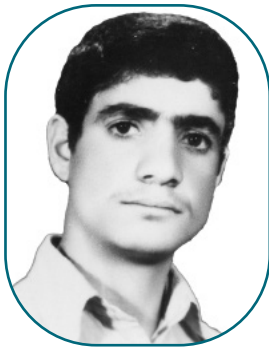


شهید محمدجواد شرافت چالستری



### شهید بهرام شفیعی قهرخی

بهرام اول فروردین ۱۳۴۶ در شهر فرخشهر از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش عبدالرحیم کارگر بود و مادرش منیجه خانم نام داشت. دانش آموز کلاس اول راهنمایی بود که از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان ذوالفقار به عضویت این گردان درآمد و به عنوان نیروی رزمنده در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی فکه به شهادت رسید. پیکر وی مدت ها در منطقه بر جا ماند تا اینکه هجدهم آذر ۱۳۶۹ پس از تفحص در بهشت صالح زادگاهش به خاک سپرده شد.



### شهید موسی شیریان شلمزاری

شهید شیریان هشتم تیرماه ۱۳۴۵ در روستای شلمزار از توابع بخش کیار در شهرستان شهرکرد چشم به جهان گشود. پدرش حسین، کشاورز بود و مادرش خانم نام داشت. دوران دبستان و راهنمایی را با موفقیت در زادگاهش به پایان رسانید. به خاطر فقر اقتصادی خانواده، ترک تحصیل کرد و در امور کشاورزی برای کمک به پدر مشغول به کار شد. بعد از پیروز انقلاب و تشکیل بسیج مستضعفان، فعالیت‌های خود را در بسیج شروع کرد. با صدور فرمان امام خمینی مبنی بر حضور جوانان در جبهه، علی‌رغم مشکلات جسمی که داشت پس از آموزش‌های لازم نظامی از طرف بسیج عازم جبهه شد. در عملیات‌های بیت‌المقدس و رمضان شرکت داشت. بعد از عملیات رمضان دوره مربیگری را در پادگان غدیر اصفهان پشت سر گذاشت و در مسجد جامع شهرکرد به آموزش نیروها پرداخت.

بیست و هفتم دی‌ماه ۱۳۶۱ مجدداً برای حضور در عملیات عازم جبهه شد. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار به‌عنوان پیک این یگان سازمان‌دهی شد. تلاش‌ها و فداکاری‌های زیادی از خود نشان داد و در مأموریتی که از طرف گردان داشت پانزدهم بهمن ۱۳۶۱ یعنی دو روز قبل از شروع عملیات والفجر مقدماتی در منطقه رقابیه بر اثر ضربه مغزی به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید موسی شیریان شلمزاری

با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و امید مستضعفین جهان؛ این جانب با آگاهی کامل که به شهادت دارم و برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب اسلامی و دفاع از مملکت اسلامی به فرمان بزرگ رهبر مسلمانان جهان و مرجع عالی‌قدر امام خمینی به جبهه حق علیه باطل شتافتیم و امید است که خون ما





نهال نوپای انقلاب اسلامی را یاری کند و شهادت ما موجب آگاهی و رشد فکری جامعه جهانی اسلام گردد. من از شما ملت قهرمان می‌خواهم که پشتیبان روحانیت مبارز و متعهد به اسلام باشید. خداوندا در این دنیا که نتوانستم آن‌طور که تو می‌خواهی زندگی کنم، پس مرگم را آن‌چنان قرار ده که کفاره گناهان کبیره و صغیر من شود. خدایا تو میدانی که من برای همین به جبهه جنگ اعزام شدم تا قدمی در راه تو بردارم و از گناهان پاک شوم.

یک‌سخن هم با پدر و مادر و قوم‌وخویشان دارم که برای من گریه نکنند چون که کسی نبود برای حسین و علی‌اکبر گریه کند و یک‌سخن برای برادرانم دارم که شما آینده انقلاب هستید و شما وارث خون شهیدان هستید و تا می‌توانید با ظالمان دشمن و یاور مظلومان باشید و حرف حق را بگویید اگرچه به ضررتان باشد.



نفر اول سمت چپ : شهید موسی شیریان شلمزاری

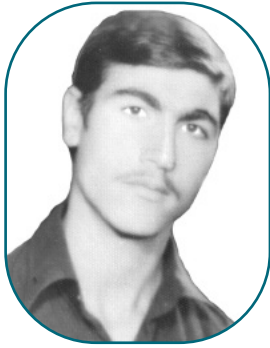


### شهید بهرام علی طاهری بنی

بهرام علی یکم فروردین ۱۳۴۳ در شهر بن از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش سعادت قلی کشاورز بود و مادرش معصومه نام داشت. وی در خانواده‌ای بزرگ شد که عشق و علاقه آن‌ها باعث شد تا بهرام علی هم از همان دوران کودکی با مسجد و مسائل دینی انس پیدا کند و در مسیر اسلام حرکت کند. تا کلاس چهارم ابتدایی درس خواند و با توجه به فقر خانوادگی ترک تحصیل کرد. همراه پدرش در کار کشاورزی مشغول شد. اوایل جنگ مانند خیلی از جوانان از طرف بسیج عازم جبهه شد و به عضویت گردان ذوالفقار درآمد. همراه این گردان در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد و هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقایبه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر او مدت‌ها در منطقه برجا ماند تا اینکه سال ۱۳۷۸ پس از ۱۷ سال تفحص و در گلزار شهدا زادگاهش به خاک سپرده شد.

### توصیه به خانواده

ای مادر و خواهران عزیزم؛ اگر خداوند شهادت را نصیب من کرد، از شما می‌خواهم که برای من اشک نریزید و لباس سیاه نپوشید. حجاب خود را نگه‌دارید و چشمان خود را از مردان نامحرم بپوشانید.



### شهید حمیدرضا عباسی چالشتری

شهید عباسی یکم اسفند سال ۱۳۴۳ در روستای چالشترا از توابع شهرستان شهرکرد دیده به جهان گشود. پدرش منصور کارگر ذوب آهن بود و مادرش طویی نام داشت. حمیدرضا در دامن پرمهر و محبت پدر و مادری پرورش یافت که همواره محب اهل بیت بودند. او دوران ابتدایی و راهنمایی را در زادگاه خود سپری کرد و برای ادامه تحصیل در دبیرستان شهید بهشتی شهرکرد ثبت نام کرد. سال ۱۳۵۹ از مهر مادری محروم شد. اوایل زمستان سال ۱۳۶۰ کلاس دوم دبیرستان در رشته علوم انسانی مشغول به تحصیل بود که عازم جبهه های غرب کشور شد. وی برای دومین بار در عملیات بیت المقدس و آزادی خرمشهر شرکت کرد که از ناحیه پا مجروح شد. حمیدرضا جبهه را دانشگاه انسان ساز و حضور در این دانشگاه را امری واجب می دانست.

سوم دی ماه ۱۳۶۱ مجدداً عازم جبهه شد و به عضویت گردان ذوالفقار که متشکل از رزمندگان استان چهارمحال و بختیاری بود، درآمد. وی همراه این گردان در عملیات والفجر مقدماتی با سمت خمپاره انداز و آرپی جی زن شرکت کرد و هیجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سر، شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت نامه شهید حمیدرضا عباسی چالشتری

با سلام و درود بر روان شهدای اسلام و با درود و سلام بر رزمندگان اسلام که شبها و روزها بیدارند و پاسداری از خاک اسلام می کنند و با سلام و درود بر رهبر اسلام حضرت آیت الله العظمی امام خمینی که با بیداری خود مردم ایران را به لطف خدا از زیر یوغ اسارت جهان خواران درآوردند و به امید آزادی کربلا



و قدس عزیز که این همه عزیزان در راه حسین(ع) رفتند و ندای حسین را لبیک گفتند و به امید ظهور حضرت مهدی (عج) که عدالت گر و دادگستر است و حق بیچارگان را می‌گیرد. ای پروردگار! پیروزی را به ما بده و بعد از پیروزی شهادت را نصیب کن که از این دنیای مادی و پر از گناه برویم هم‌اکنون که این نامه را می‌نویسم در شب پنج‌شنبه نهم دی ماه ۱۳۶۱ است و در جایگاه شهید محراب آیت‌الله مدنی هستیم و چند روز دیگر برای فتح کربلا عازم هستیم و انشاء الله به امید پیروزی و آزادی قدس همان طور که امام عزیزمان می‌فرماید راه آزادی قدس از کربلا می‌گذرد. ای برادران عزیز سنگرها را خالی نکنید چون آمریکا و عمالش از این سنگرها می‌ترسند و امام را رها نکنید و خون شهدا را پایمال نکنید.

و اما خواهران عزیزم حجاب خودتان را نگه‌دارید که آن قدر مهم است که رهبر عزیزمان می‌فرماید ای خواهر حجاب تو از خون شهید افضل تر است، در صورتی که از خون شهید پاک تر نداریم. اما پدر عزیز اگر شهادت من شما را ناراحت می‌کند نباید ناراحت بشوید و باید افتخار کنید که فرزندی به راه الله دادید و لیاقت شهید را داشت. چون فقط شما نیستید که فرزند خودتان را از دست داده‌اید بلکه برادرانی هستید که فرزندان‌شان را از دست دادند و با دست خود کفن پوشیده و در قبر گذاشتند و پیامی به برادران عزیز محصل دارم که سنگر علم و تربیت را رها نکنند و ادامه‌دهنده راه شهدا باشند.



نفر دوم ایستاده از سمت چپ: شهید حمیدرضا عباسی چالشری



### شهید علی محمد علی محمدی نافچی

حاج علی محمد پنجم اردیبهشت ۱۳۰۱ در روستای نافچ از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش رحیم کشاورز بود و مادرش قمرسلطان نام داشت. تا پایان مقطع ابتدایی درس خواند و در شرکت نفت مشغول به کار شد. سال ۱۳۲۷ ازدواج کرد و صاحب چهار پسر و چهار دختر شد. عمل به تکالیف اسلام و قرآن وی را بر آن داشت تا از سال ۱۳۴۳ مقلد امام شود. او می گوید سال ۱۳۴۶ با سفر به کربلای معلا به محضر امام خمینی رسیدم و در مدرسه آیت الله بروجردی به ایشان اقتدا کردم.

علی محمدی همواره به عنوان یک فعال مذهبی تلاش می کرد تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و جنگ تحمیلی علیه ایران شروع شد. او که در شرکت نفت آبادان کار می کرد با وجود اینکه زمان زیادی از جنگ نمی گذشت پس از آموزش های لازم، بیست و یکم بهمن ۱۳۵۹ وارد جبهه سوسنگرد شد. از آن پس حاج علی محمد به صورت مستمر در کنار نیروهای تیپ ۴۶ فجر خوزستان (ماهشهر و هندیجان) در جبهه حاضر شد و در عملیات های مختلف؛ حصر آبادان، فتح المبین، طریق القدس شرکت کرد.

قبل از عملیات رمضان بود که به تیپ ۸ نجف مأموریت پیدا کرد و در عملیات های رمضان و محرم به عنوان فرمانده دسته شرکت داشت. حاج علی محمد می گوید: وقتی حضورم در جبهه طول کشید، به مرخصی که آمدم، خانواده از رفتنم به جبهه جلوگیری می کرد. آخه من چند بچه کوچک و بزرگ داشتم که رسیدگی به آنها سخت بود و خانمم می گفت برای من خیلی سخت شده دیگه توان اینکه بتوانم بچه ها را ضبطوربم کنم، ندارم و تو هم بیش از حقت رفتی! و یا می گفت اگر کشته شدی من با بچه هات چکار کنم و تو دیگر پیر شده ای بگذار جوان ها بروند، که به او گفتم: "حضور ما در جبهه ضروری است و این قول را به شما می دهم که چنانچه شهید شدم و توفیق شهادت واقعی نصیبم شد



تو را همراهم به بهشت ببرم؛ قبول کرد.

در همین ایام بود که پسرم بهنام هم با تعطیلی دانشگاه‌ها وارد جبهه شد و در عملیات رمضان بر اثر اصابت گلوله مجروح شد و به بیمارستان منتقل شد. با مجروح شدن بهنام مهر مادری بر همسرم غالب شد و راضی شد که من بروم جبهه ولی بهنام دیگه نرود و گفت او تجربه جنگ را ندارد. قبل از عملیات والفجر مقدماتی من عازم جبهه شدم. مدت زیادی نگذشته بود که فرزندم بهنام از بیمارستان مرخص و سلامت نسبی خود را به دست آورده در جبهه به ما ملحق شد. هر دو در گردان ذوالفقار سازمان‌دهی شدیم و عملیات شروع شد. حاج محمدعلی هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در رقابتهای بر اثر اصابت ترکش به پهلو، به شدت مجروح شد و توان خود را از دست داده و دیگر نمی‌تواند حرکت کند. پسر به بالین پدر می‌آید. پس از وداع چند لحظه ای پدر از پسر می‌خواهد که به راه خودش ادامه دهد. بهنام خداحافظی می‌کند و به سوی دشمن حرکت می‌کند و پدر شهید می‌شود. جنازه علی‌محمد به پشت جبهه منتقل شد. پسر هم در ادامه همان مسیر و در همان روز به شهادت می‌رسد و پیکر بهنام برای چند سال در جبهه باقی می‌ماند. مزار این پدر و پسر در گلزار شهدا زادگاهشان قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید علی‌محمد علی‌محمدی نافچی

شهادت می‌دهم به یگانگی پروردگار بی‌همتا و رسالت خاتم‌الانبیاء محمد (ص) و به ولایت علی ابن ابیطالب و یازده فرزندش و اطاعت از نائب بر حق مهدی صاحب‌الزمان (عج)، امام خمینی، خداوند! حاضریم برای رضای تو چندین مرتبه شهید گردم و زنده شوم با کفار بعثی به مبارزه بپردازم و شهید شوم. و استدعا دارم این نائب امام را تا ظهور صاحب‌الزمان به سلامت نگهداری ان‌شاءالله. پروردگار تو خود میدانی که ما فقط و فقط برای رضای تو از همه چیزمان گذشته و در این بیابان‌ها بسر می‌بریم. و آرزوی ما آن است که بتوانیم روزی این پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی را در سرتاسر جهان به اهتزاز درآوریم و زمینه را برای ظهور مهدی موعود آماده‌سازیم ان‌شاءالله.

ما برای خاک و کشورگشائی نمی‌جنگیم و طمع به چیزی جز رضای خدا و رهایی مستضعفین از زیر یوغ مستکبرین نداریم و آن قدر در این راه کوشش می‌کنیم تا به مقصد برسیم و یقیناً رضایت حق هم همین است. امروز روز حمایت از ولایت‌فقیه است و بر هر فردی واجب است که دین خود را ادا کند. به‌به، به چنین سعادت که امروز ملت حزب‌اللهی کشور اسلامی ایران یک‌طرف و تمام دنیا با آن همه طمطراق یک‌طرف و شک و تردیدی نداریم که بخواست خداوند بر همه قالب خواهیم شد. و پوزه آمریکا و شوروی و دیگر جهان‌خواران را به خاک خواهیم مالید. برادران عزیز حزب‌الله، شما را توصیه می‌کنم



از جنگ نهراسید پیر و جوان نکنید و به جبهه‌ها رو بیاورید نترسید خداوند با ما است و همین طور که تاکنون صحنه را پر نگه داشته‌اید پابرجا باشید و از مقام روحانیت اصیل با تمام امکانات خودتان دفاع کنید. یعنی ولایت فقیه را درخت و روحانیت را شاخه‌های آن می‌دانم، و به این گفته‌ام استوارم و یقین دارم سعادت دنیا و آخرت به دست نمی‌آید مگر اطاعت و پیروی از خط امام و روحانیت. من به فرزندانم توصیه می‌کنم که از خط امام و روحانیت عزیز فاصله‌ای نگیرند و گوش به فرمان امام امت باشند. با دوستان خداوند دوست و با دشمنان خداوند دشمن باشند. در نماز جمعه و جماعت حاضر شوند. اگر من توفیق شهادت را پیدا کردم آن‌ها ناراحت نشوند بلکه حمد و ثنا پروردگار را بجا آورند خوشحالی کنند. و برای سرور شهیدان یعنی اباعبدالله مجلس تعزیه و سوگواری برپا کنند. شهادت در راه خداوند تبارک و تعالی یک موهبت الهی است، مصیبت نیست! رحمتی است از طرف پروردگار که به آن فامیل و به آن نسل داده می‌شود. خداوندا ریشه منافقین داخلی و مخالفین خارجی جمهوری اسلامی ایران را از روی زمین قطع بفرما.

خداوندا اولادم را تا روز قیامت باایمان و با حب علی و اولادش آشنا بگردان!





### شهید بهنام علی محمدی نافچی

بهنام ششم بهمن ۱۳۳۷ در شهر آبادان به دنیا آمد. پدرش علی محمد که هم‌زمان با فرزندش در رقابیه به شهادت رسید کارگر شرکت نفت بود و مادرش سکینه نام داشت. بهنام پس‌ازاینکه دوران مقدماتی تحصیلی را با موفقیت پشت سر گذاشت، وارد دانشگاه شد. دانشجوی دوره کارشناسی در رشته جغرافیای طبیعی بود که از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار وارد گردان شد و در عملیات والفجر مقدماتی که اولین محک گردان ذوالفقار بود دوشادوش پدر خود به خط دشمن زد. هیجدهم بهمن ۱۳۶۱ در کنار پدر، در منطقه عملیاتی رقابیه به شهادت رسید. پیکر وی مدت‌ها در منطقه بر جا ماند و هفتم دی‌ماه ۱۳۶۹ پس از تفحص در گلزار شهدا روستای نافچ از توابع شهرستان شهرکرد در کنار پدرش به خاک سپرده شد.

### وصیت‌نامه شهید بهنام علی محمدی نافچی

اکنون که با توفیقات و تأییدات الهی این جانب بهنام علی محمدی فرزند علی محمد اهل روستای نافچ از توابع شهرستان شهرکرد استان چهارمحال و بختیاری موفق به شرکت در این جهاد مقدس اسلامی گشته‌ام، لازم دیدم که نکاتی چند به پیشگاه ملت عزیز و خانواده بزرگوارم عرض کنم. از ملت شجاع و ایثارگر خواهانم اکنون که خداوند متعال بر ما منت گذاشته و در برهه‌ای از تاریخ جای‌داده که هم‌زمان با انقلاب عظیم و پرشکوه اسلامی مان می‌باشد، هر چه بیشتر خود را همراه انقلاب قرار دهند و همان‌طور که از اول انقلاب از هیچ کوششی در راه خدا دریغ نداشته‌اند همچنان به این حرکت خود ادامه داده و از سختی و مشقت‌هایی که لازمه این راه است ضعف و سستی به خود راه نداده و بلکه هر چه کوبنده‌تر به حرکت انقلابی خود ادامه دهند. این را هم بدانند که هر چه بیشتر مقاومت کنند و هر چه بیشتر سختی‌ها را تحمل نمایند بیشتر به وظیفه خویش عمل کرده‌اند و در نتیجه خداوند را بیشتر خشنود ساخته‌اند.

از برادران مسئول مملکتی تقاضای عاجزانه دارم که خط خود را از خط امام جدا نکنند و یار و پشتیبان ولایت‌فقیه باشند. از رسیدگی به امور مسلمین و مخصوصاً مستضعفین که قرآن وعده وراثت زمین را به آن‌ها داده است کوتاهی نکنند و سرمشق و الگوی خود را در زندگی امام علی (ع) قرار دهید. از نظر معیشت و امرارمعاش خانه گلی علی را در نظر داشته باشند که رهبر مسلمین بود ولی کوچک‌ترین امکاناتی را برای خود نمی‌پذیرفت.





### شهید بهمن قاسمی اشکفتگی

بهمن دوم شهریور ۱۳۴۲ در خانواده‌ای مذهبی و متدین در روستای اشکفتک از توابع شهرستان شهرکرد دیده به جهان گشود. پدر بهمن کارگر ساده و روزمزد بود و مادرش شیرین جان نام داشت. سومین فرزند خانواده بود و پس از او خداوند دو فرزند دیگر به این خانواده هدیه نمود که یکی دیگر از آنها هم به همراه بهمن به شهادت رسید. ۹ سال از بهار عمرش سپری شده بود که از مهر مادری محروم شد و تحت سرپرستی پدر و نامادری قرار گرفت. بهمن تحصیلات ابتدائی و راهنمایی را با موفقیت در شهرکرد به پایان رسانید. دوران تحصیلات متوسطه او هم‌زمان با اوج‌گیری انقلاب و شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود.

مرغ‌دلش همواره در جبهه‌ها به پرواز بود که پس از کنار گذاشتن درس و مدرسه سه مرتبه داوطلبانه از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. در سفر چهارم آنگاه که راهی جبهه می‌شد شهادت را حس می‌کرد و می‌گفت: من این بار شهید می‌شوم به آرزوی دیرینه خود خواهم رسید. مانند سایر رزمندگان استان در گردان ذوالفقار سازمان‌دهی شد و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ با سمت بی‌سیم‌چی گردان در منطقه رقابیه به شهادت رسید. پیکر پاک و مطهر شهید سال‌ها در غربت برجا ماند تا اینکه هفتم اسفند ۱۳۶۹ پس از تفحص در کنار قبر برادرش اسماعیل در گلزار شهدا زادگاهش به خاک سپرده شد.

### وصیت‌نامه شهید بهمن قاسمی اشکفتگی

این‌جانب بهمن قاسمی با آگاهی کاملی که نسبت به شهادت دارم برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب اسلامی و دفاع از مملکت اسلامی و آرمان‌های بزرگ رهبر مسلمانان جهان و مرجع عالی‌قدر حضرت امام خمینی به جبهه حق علیه باطل شتافتم. امید است که خون ما نهال نوپای انقلاب اسلامی را بارور

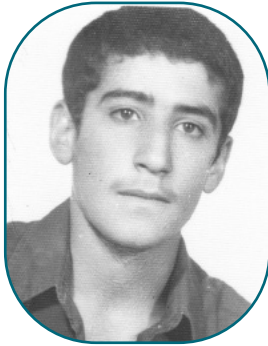


کند و شهادت ما موجب آگاهی و رشد فکری جامعه جهانی اسلام گردد.

من که مادر ندارم و به جای مادر، خواهر دارم ولی صحبت من با شما ای خواهرانم، دوست دارم در شهادت من گریه نکنید همیشه خوشحال و سربلند باشید و مانند زینب ندای خونین شهیدان را به گوش جهانیان برسانید و امیدوارم که خواهرانی از سلاله زینب باشید. یک عرض با پدر و فامیل و خویشان دارم که اگر من شهید شدم هیچ ناراحت نباشید و بر سر قبر من گریه نکنید زیرا کسی نبود که بر سر قبر حسین (ع) گریه کند و یک سخن با برادرانم دارم که برادران شما امیدان آینده و انقلاب هستید و شما وارث خون شهیدانی چون شهید مظلوم بهشتی - شهید سعید لطفی و شهید سجادی هستید. نگذارید عده‌ای خون شهیدان این انقلاب را پایمال کنند. تا می‌توانید دشمن ظالم باشید و یاور مظلوم. این گفته حضرت علی (ع) می‌باشد که حرف حق را بگوئید اگرچه به ضررتان باشد. از رهبر عظیم‌الشان انقلاب پیروی کنید که واقعاً نائب امام زمان می‌باشد. خداوند شما را پیروز و سربلند گرداند. اما صحبت من با امت مسلمان ایران این است که در همه کارهای خود خدا را در نظر بگیرید و هیچ‌گاه از امام امت و روحانیت مبارز و دولت اسلامی دست برندارید. این را باید بدانیم که اگر روزی روحانیت را کنار بگذاریم روشنفکران در انقلاب ما رخنه پیدا می‌کنند.



نفر نشستہ: شهید بهمن قاسمی اشکفتکی - نفر وسط ایستاده: جاناب فرج الله قادری چوبینی



### شهید حسین کارگر فیل آبادی

شهید حسین کارگر بیستم خردادماه ۱۳۴۵ در فارسان و خانواده‌ای مستضعف دیده به جهان گشود. پدرش عبدالکریم مغازه‌دار بود و مادرش صاحب جان نام داشت. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذاشت. دوازده سال داشت که از نعمت پدر محروم شد. کلاس دوم دبیرستان در رشته علوم تجربی بود که از طرف بسیج برای آموزش نظامی به یزد رفت. با تکمیل آموزش نظامی عازم جبهه در منطقه دهلران شد. برای دومین بار و قبل از عملیات والفجر مقدماتی و با تشکیل گردان ذوالفقار به این یگان پیوست. با پیشروی گردان ذوالفقار در این عملیات به سمت اهداف از پیش تعیین شده، هیجدهم بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در مرز ایران و عراق بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نائل آمد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید حسین کارگر فیل آبادی

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله  
سلام بر حسین سالار شهیدان، آن که راه شهادت و راه آزادی و آزاد مردن را بر صالحان و رهروان  
راهش آموخت. و با سلام بر مهدی موعود (عج) و با سلام بر خمینی کبیر امید مستضعفان جهان و  
درو و سلام بی‌پایان نثار روح شهدای گلگون کفن اسلام سخن را آغاز می‌کنیم.  
خداوندا! نمازم و روزه‌ام و مرگم و حرکتیم و زندگانیم به خاطر توست و آنچه وجودم را اشغال کرده  
تویی. پروردگارا! خسته‌ام و از این زندگی خالی گریزانم. خداوندا! دوست دارم با تو باشم ولی جسم من  
همچون قفسی عرصه را بر من تنگ کرده و من را در بر گرفته. پروردگارا جسم من را از بین ببر تا من  
با تو باشم و به تو بپیوندم. به خدا قسم من ناتوان‌تر و عاجزتر از آنم که برای شما ملت پیام بفرستم ولی



چون که وظیفه هر فرد مسلمان امر به معروف می باشد چند نکته ای عرض می دارم: تو ای برادر و خواهر مسلمان به فرامین امامت گوش فرا ده؛ زیرا که بت شکن زمان و امام توست و می توانم به جرات بگویم که امام خمینی بعد از حضرت محمد (ص)، رسالتی همچون آن حضرت به دوش مبارک خویش می کشد و امید آن دارم که شما امت دلیر پا به پای رهبر پیش روید. زیرا که خداوند اراده کرده که مستضعفین جهان را وارث گرداند. مادرم از تو می خواهم که بعد از من اصلاً ناراحت نباشی زیرا که من به آرزوی خویش رسیدم و خداوند چنان توفیقی به ما داده که ما را مشتری خویش قرار داد و با ما موعظه انجام داد خداوند به شما صبر عطا کند. (و الله مع الصابرين). و خداوند صبر کنندگان را دوست دارد.



ایستاده از راست: اصغر یداللهی ، شهید فرود نصیری ، شهید سهراب نوروزی ، شهید حسین کارگر



### شهید سید حسن کاظمی

شهید کاظمی یکم فروردین ۱۳۴۳ در روستای شیخ شبان از توابع شهرستان شهرکرد در خانواده‌ای مذهبی و متدین به دنیا آمد. پدرش سید محمدعلی، کشاورز بود و مادرش فاطمه نام داشت. تا کلاس چهارم ابتدایی درس خواند و به خاطر فقر اقتصادی نتوانست ادامه دهد. به کارگری مشغول شد تا بلکه کمک‌حال تأمین معاش خانواده باشد. از سوی بسیج به جبهه اعزام شد و با پیوستن به گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت نمود. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقاییه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سینه، شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید سید حسن کاظمی

با درود و سلام بر منجی عالم بشریت امام زمان (عج) و نائب برحقش امام خمینی و با درود و سلام بر رزمندگان اسلام در جبهه‌های حق علیه باطل.

شهید دو چهره دارد خون و پیام؛ و من با خون خود پیمان بستم و گفتم اگر با شهادت من اسلام و امام عزیز پایدار بماند پس ای گلوله‌ها و خمپاره‌ها و ای نارنجک‌ها و ای توپ‌ها مرا دریابید. انسان می‌تواند یک‌راه را انتخاب کند یا زندگی ننگین را یا مرگ باافتخار را. امیدوارم که شما هم راه شهیدان را از یاد نبرید و از شما می‌خواهم که مساجد را خالی نگذارید و به نماز جمعه‌ها که سنگر عبادی سیاسی است بروید و راه شهیدان را ادامه دهید و باری پدر جان شما خدا را شکر کنید که فرزند شما لیاقت پیدا کرد که به شهادت برسد.



### شهید محمود کاظمی باباحیدری

شهید کاظمی فرزند اول فروردین ۱۳۴۴ در خانواده‌ای مذهبی در روستای باباحیدر<sup>۱</sup> از توابع شهرستان فارسان به دنیا آمد. پدرش احمد کشاورزی می‌کرد و مادرش زهرا نام داشت. تنها سه سال از بهار عمر محمود می‌گذشت که از مهر و عطوفت مادری محروم شد و سال ۱۳۴۷ مادرش فوت کرد. تا پایان دوره ابتدایی درس خواند و به خاطر فقر اقتصادی ترک تحصیل کرد و به کارگری مشغول شد. قبل از عملیات والفجر مقدماتی از طرف بسیج در جبهه حضور یافت و همراه گردان ذوالفقار به خط دشمن زد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقاییه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی مدت‌ها در منطقه بر جا ماند و پس از تفحص، در گلزار شهدا زادگاهش به خاک سپرده شد.



نشسته سمت چپ: شهید محمود کاظمی باباحیدری

<sup>۱</sup> روستای باباحیدر بر اساس تقسیمات کشوری سال ۱۳۸۶ به شهر تبدیل شد.

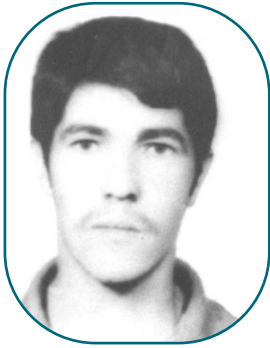


### شهید نصرالله کرمی اشکفتکی

شهید کرمی دهم تیرماه ۱۳۴۲ در روستای اشکفتک از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش چراغعلی، کشاورزی و دامداری می‌کرد و مادرش معصومه نام داشت. دوران تحصیلی ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت در زادگاه خود پشت سر گذاشت. در برنامه‌های دینی و مذهبی فعالانه شرکت داشت. دانش‌آموز کلاس سوم دبیرستان در رشته تجربی بود که از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. در گردان ذوالفقار سازمان‌دهی شد و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد که هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقاییه بر اثر اصابت ترکش به شکم، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.



از راست : شهید نصرالله کرمی اشکفتکی ، جانباز تاجی



### شهید خداکرم کوهی دستگردی

خداکرم چهارم فروردین ۱۳۴۱ در خانواده ای متدین و مسلمان در روستای دستگرد از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش حسن آقا کشاورز بود و مادرش حاجیه بیگم نام داشت. خداکرم از همان دوران طفولیت به بیماری سختی مبتلا شد که امید زنده ماندن او غیرممکن شده بود تا جایی که حتی برایش شناسنامه نگرفتند. دو سال به همین منوال گذشت تا اینکه با خواست خدا بهبودی نسبی حاصل شد یواش یواش خداکرم بزرگ تر شد و به مدرسه رفت. دوران ابتدایی را در دبستان شیخ بهایی و راهنمایی را در مدرسه باهنر روستا با موفقیت پشت سر گذاشت.

مدتی را برای کمک به تأمین معاش زندگی در جهاد سازندگی مشغول به کار شد. کلاس دوم دبیرستان بود که به ندای رهبر خود لبیک گفت و با آموختن آموزش های لازم نظامی در جبهه حضور یافت. درس خود را تا کلاس چهارم دبیرستان ادامه داد و چهارم بهمن ۱۳۶۱ در قالب گردان ذوالفقار برای شرکت در عملیات والفجر مقدماتی از طرف بسیج عازم جبهه شد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقیبیه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سر و کمر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت نامه شهید خداکرم کوهی دستگردی

با درود و سلام و احترام فراوان به پیشگاه باعظمت رسول خدا و فرزند معظم و بافضیلتش امام زمان (عج) و نائب برحق امام زمان (عج) روح خدا، خمینی کبیر و با درود و سلام به حضور امت حزب الله که مصمم و با اراده مستحکم در مقابل استکبار جهانی و منافقین و ملحدین صبور و ثابت قدم ایستادگی می کنند و با حضور مداوم خود در صحنه جماعات و نمازهای جمعه مشتی بر دهان تمامی کفر وارد می نمایند. قدر این ابرمرد را بدانید. از بیانات گهر بارش استفاده نماید که به راستی خداوند لطف عظیمی به ما







نموده و در این برهه از تاریخ چنین رهبری را به ما اهدا نموده است. قدر او را بدانیم که روز جزا در پیشگاه خداوند سرافکننده و شرمسار نباشیم. همیشه گوش به فرمان امام باشیم و از این نعمت گران بها که خداوند نصیب ما کرده است حداکثر استفاده را نماییم. به همه شما وصیت می‌کنم که به دوستان و آشنایان تبریک بگویید و به آن‌ها بگویید جان او هدیه‌ای برای امامت خمینی بت شکن و راه خداست و بگوئید فقط برای خداوند متعال و برای این سید به جهاد رفته و شربت شهادت نوشیده است. پدر و مادر عزیز و گرامیم سلام؛ ممکن است وقتی که شما این نوشته را می‌خوانید من دیگر نباشم و از حالت مادی که دارم خارج شده باشم چون برای یک مسلمان (که ان شاء الله لیاقتش را داریم که جزو افراد این دسته باشم) مرگی وجود ندارد و این حالت تحولی نیست امیدوارم زیاد بی‌تابی نکنید که این کار از اجر شما می‌کاهد. انسان برای گذراندن امتحان در این جهان آفریده شده و تمام کارها و مسائل برای امتحان انسان است و فرزند دار شدن هم جزئی از این امتحان می‌باشد، امانتی است پیش شما از طرف خداوند که در موقع لزوم آن را باید پس بدهید. وانگهی این مرحله برای همه می‌باشد پس چه خوب است آدمی در راه خدا از این مرحله بگذرد. خواهانم زینب وار باشید و زینب وار زندگی کنید. برادرانم راه خدا بهترین و برترین راه است پوینده و کوشنده در این راه باشید امیدوارم که در این راه موفق و پیروز باشید.



ایستاده از راست نفر چهارم : شهید خداکرم کوهی  
نشسته از چپ نفر دوم مرحوم کرمعلی کرمی و نفر سوم شهید فریبرز مردانی



### شهید شکرالله کیانی هرچگانی

شکرالله دهم مهرماه ۱۳۳۱ در خانواده‌ای مذهبی و مستضعف در روستای هرچگان از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش هیبت الله کارگر بود و مادرش نازیگم نام داشت. تا پایان مقطع ابتدایی در زادگاهش درس خواند. در شرکت ذوب آهن مشغول به کار شد. علاقه ویژه‌ای به فراگیری علوم دینی داشت و برای آموختن آن تلاش می‌کرد. از آنجایی که در تشکیلات مذهبی در قالب هیئت‌ها فعالیت چشمگیری داشت و مداحی می‌کرد، او را به نام شیخ خطاب می‌کردند.

خدمات قابل توجهی در روستا به مردم ارائه کرد. سال ۱۳۵۴ ازدواج کرد و صاحب دو دختر شد. از سوی بسیج داوطلبانه در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان ذوالفقار به عضویت این گردان درآمد و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در رقابیه با سمت نیروی تبلیغات، بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی در منطقه عملیاتی باقی ماند و تاکنون اثری از پیکرش به دست نیامده است. مزار یادبود او در گلستان شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید شکرالله کیانی هرچگانی

خدایا تو را شکر و سپاس می‌گویم که بعد از مدت‌ها انتظار طولانی مرا موفق نمودی تا با حضور در جبهه حق علیه باطل، یکی از فریضه‌های دینم، یعنی جهاد را انجام دهم و به ندای امام و رهبر خردمند پیغمبر گونه‌ام که ادامه‌دهنده خط جدش حسین (ع) است لبیک گویم. خدایا گرچه من شایسته درگاه تو نیستم، ولی



از تو عاجزانه تقاضامندم که گناهان مرا ببخشی و این بنده ضعیف را در زمره آمرزیده شدگان قرار دهی. و اما برادران و خواهران مسلمانم، بنده با بینش صحیح اسلامی این راه را انتخاب کردم و از اوان کودکی آرزوی شهادت در راه خدا را داشتم. چون که از مولایم حسین (ع) آموخته بودم که ان الحیوه عقیده والجهاد. شما را به خدا سوگند می‌دهم از هرگونه نفاق و تفرقه بپرهیزید و دست در دست همدیگر، راه و خون شهدای عزیز اسلام را که از زمان‌های دور برای اعتلای کلمه حق ریخته شده پاسداری کنید، و همیشه پشتیبان امام باشید.

و اما ای مادر عزیزم! تو را به خدا سوگند می‌دهم در شهادت من گریه و زاری مکن، بلکه افتخار کن فرزندی را که با آن زحمتهای فراوان بزرگ کردی، در راه خدا هدیه کردی. و بدان که من امانتی بودم از خدا در نزد شما. خدا را شکرگزار که امانت او را در راه خودش دادی. از تو می‌خواهم که مرا ببخشی و زحمتهایی را که برای من کشیدی حلال نمایی.



نفر وسط : شهید شکرالله کیانی هرچگانی ، تیربارچی جانباز بیگی



### شهید غلامعباس گرجی مرغملکی

غلامعباس سوم شهریور ۱۳۴۲ در روستای مرغملک از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش صفرعلی مسئول شرکت تعاونی روستا بود و مادرش گل طلا نام داشت. تا پایان مقطع دبیرستان در رشته برق صنعتی درس خواند و دیپلم گرفت. داوطلبانه از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در چزابه به شهادت رسید. پیکر وی مدت‌ها در منطقه بر جا ماند که پس از تفحص، در گلزار شهدا زادگاهش به خاک سپرده شد.

### وصیت‌نامه شهید غلامعباس گرجی مرغملکی

با درود و سلام بر پدران و مادرانی که همچون ابراهیم و هاجر فرزندان جوان خود را در راه خداوند تبارک و تعالی قربانی می‌کنند.

خداوند تمام بندگان را امتحان می‌کند، جهاد در فروع دین یک نوع امتحان الهی است که انسان باید از این آزمایش سرافراز بیرون آید، سرافراز در برابر تنها معبودش، سرافراز در برابر پیامبرش و سرافراز در برابر امامانش بخصوص در برابر امام حسین (ع) که درس جهاد و مرگ با شرافت را آموخته است. چقدر خوب است که شاگردی ممتاز در کلاس امام حسین باشیم. چقدر خوب است درس‌های امام حسین (ع) را همیشه در سر داشته باشیم و چه خوب است درس هیئات من الذله او را آموخته باشیم و چه خوب است صدای هل من ناصر اینصونی حسین (ع) را بعد از صدها سال شنیده باشیم و به ندای نائب او لبیک گوئیم. چقدر



خوب است که از سربازان امام زمان (عج) باشیم، چه زیباست که خونمان در راه خدا بریزد. تنها سخنی که با پدر و مادرم دارم این است که مرا حلال کنند زیرا من نتوانستم آن طوری که باید جواب زحمات شما را بدهم ولی امیدوارم خداوند اجری بزرگ به شما عنایت کند.

راه‌های شیطانی را رها کنید و به سوی الله در حرکت باشید و در راه او جان خود را فدا کنید که بهترین راه برای رسیدن به پروردگار راه سرخ امام خمینی و یاران باوفایش می‌باشد. در این راه شتاب کنید و یار و یاور امام امت باشید. یاران و برادران خدا حافظ دیدار به قیامت، روزی که کارنامه اعمال همه روی می‌گردد. خداوند رزمندگان اسلام را در سرتاسر جهان که مشغول جنگ و نبرد می‌باشند پیروزشان بگردان. پروردگارا سایه پربرکت امام امت را از سر مسلمانان جهان کوتاه نگردان. پروردگارا ما را از سربازان امام زمان (عج) قرار بده. انقلاب ما را به انقلاب حضرت مهدی (عج) متصل بگردان.



نفر اول نشسته از راست: شهید غلامعباس گرجی مرغملکی

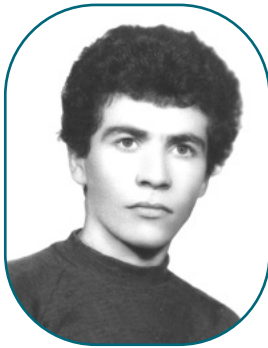


## شهید حسین الله گانی دزکی

حسین نوزدهم فروردین ۱۳۴۴ در روستای دزک از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش محمدحسین کارگر جهاد سازندگی بود و مادرش سبزه گل نام داشت. تربیت صحیح او سبب شد تا در فعالیت‌های دینی و مذهبی حرکت کند. کلاس چهارم دبیرستان در رشته علوم تجربی بود که از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان ذوالفقار به عضویت این گردان درآمد و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقایبه بر اثر اصابت ترکش به سر و شکم، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

## وصیت‌نامه شهید حسین الله گانی دزکی

ای خدای بزرگ و ای قادر متعال سپاست می‌گویم از آنکه مرا سعادت بخشیدی که در راهت قدم بردارم و برای تو جهاد کنم. پروردگارا! تو مرا توفیق دادی که خویشتن خویش را پیدا کنم و پی برم به اینکه برای چه مرا آفریدی و آنگاه سعادت بخشیدی که از میان فراوان راه‌های موجود در زندگی‌ام شاه‌راه ایثار حسین گونه را بپذیرم. پروردگارا تو را به جلال و عظمت و کرمات سوگند می‌دهم که لحظه‌ای این بنده حقیر را به خود وا مگذاری، زان که بی‌لطف تو تباهم و از تو می‌خواهم که سعادت، شهادت در راهت را به من عطا کنی. ای ملت غیور و شهیدپرور به شما توصیه می‌کنم که امام را دعا کنید و با عمل به سخنان او را که همان قرآن و اسلام است یاری کنید. هان ای زندگان آگاه باشید که قافله مرگ همچنان به مقصد نیستی در حرکت است و شما نیز به‌زودی بدان ملحق می‌شوید. بیدار باشید تا بتوانید صبورانه مرگ را انتخاب کنید، قبل از آنکه در چنگال مخوفش گرفتار شوید. آری عزیزان؛ بیایید قبل از آنکه خداوند ما را به محاسبه بکشد، خودمان را محاسبه کنیم و ببینیم چه کوله باری داریم. آیا جز کوله باری از گناه، چیز دیگری داریم. خودمان اعمالمان را بسنجیم و خود را اصلاح کنیم. امروز درخت اسلام نیاز به آبیاری دارد و تنها با خون ما جوانان آبیاری می‌شود و به ثمر می‌رسد. پس جبهه‌ها را خالی مگذارید که به فرموده امام، ما همه جوانانمان را فدای اسلام کنیم.



### شهید حسن لنجانی شلمزاری

شهید لنجانی بیست و ششم دی ۱۳۴۱ در روستای شلمزار<sup>۱</sup> از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش علی اصغر کشاورز بود و مادرش گل نساء نام داشت. تا پایان دوره راهنمایی درس خواند و هم‌زمان در راهپیمایی‌ها و تظاهرات دوران انقلاب شرکت می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی به خدمت مقدس سربازی رفت. پس از گذراندن حدود ۶ ماه از خدمت سربازی معاف شد. بعد از آن بود که از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. اواخر سال ۱۳۶۰ داوطلبانه عازم جبهه در منطقه شوش و هفتم فروردین ۱۳۶۱ در عملیات فتح المبین به شدت مجروح شد. حدود ۹ ماه در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری بود که دوم آذر ۱۳۶۱ ترخیص می‌شود. قبل از عملیات والفجر مقدماتی با ملحق شدن به گردان ذوالفقار به‌عنوان نیروی تبلیغات شروع به فعالیت می‌کند. بیستم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش به شکم، شهید شد. مزار وی در گلزار زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید حسن لنجانی شلمزاری

با سلام و درود بر امام مهدی (عج) این منجی انسان‌ها با درود به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و یاران باوفایش و با سلام بر شهیدان گلگون کفن جنگ تحمیلی، من بر اساس رسالت و مسئولیتی که حس می‌کنم و در راه الله و برای پاسداری و حراست از انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی که خون‌پهای صدها هزار کشته و مجروح است به جبهه آمده‌ام و به جنگ با ضد خدا و صدام و صدامیان پرداختم. خدمت پدر عزیزم که یک عمر زحمت کشیده‌اید سلام، سلام بر توای پدر رنج‌دیده و مادر ستم‌کشیده‌ام؛ امیدوارم که

۱. شلمزار در ۳۲ کیلومتری جنوب شهرکرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری است که در سال ۱۳۸۶ بر اساس تقسیمات کشوری به شهر و متعاقب آن به مرکزیت شهرستان کیار تبدیل شد.



سلام گرم مرا از فرسنگ‌ها راه دور که مالا مال از عشق به خدا و امام است بپذیرید.  
 باری مادر عزیزم سلام؛ سلام من بر اشک‌های چکیده‌ات، سلام من بر تو که تحمل این را داشتی با  
 این تن بیمار من و برادرم را به جبهه بفرستی. و باری امیدوارم که دیگر برای ما فکر نکنید و برای  
 ما ناراحت نباشید و امیدوارم به امید خدا در این عملیات که در پیش است، زیارت کربلا نصیبمان شود و  
 اگر زیارت نشد شهادت شود. و باری پدر عزیزم و مادر مهربانم اگر شهادت افتخار ما شد برایمان نوحه  
 نکنید و پدر عزیزم وصیت دیگری به شما دارم که خودت مرا دفن کن و به خاک بسپار تا روحیه‌ای  
 باشد برای دیگران و تحمل گریه را داشته باشی و بجای گریه لبخندی به صورت تبسم داشته باشی.



ایستاده از چپ: نفر اول شهید حسن لنجانی، نفر سوم شهید سهراب نوروزی، نفر پنجم مجدالدین نوربخش  
 نشسته از چپ: نفر اول حاج عباس کیانی، نفر دوم سید تقی احمدی - سال ۱۳۶۰ منطقه شوش



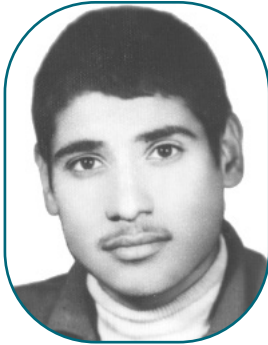


### شهید اسفندیار مالکی فارسانی

شهید مالکی هفدهم دی ماه سال ۱۳۴۴ در شهر فارسان به دنیا آمد. پدرش موسی بازاری و فروشنده بود و مادرش شیرین نام داشت. اسفندیار از همان اوان کودکی به مسائل و آداب مذهبی علاقه پیدا کرد و این صفت پاک را با شرکت در نماز جماعت، سخنرانی‌ها و مجالس مذهبی پرورش داد. کلاس اول راهنمایی بود که داوطلبانه از سوی بسیج عازم جبهه شد. اسفندیار قبل از عملیات والفجر مقدماتی بیش از سه ماه در جبهه حضور داشت، تا اینکه هجدهم بهمن ماه ۱۳۶۱ با شرکت در عملیات والفجر مقدماتی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به پهلو، در منطقه رقابیه به شهادت رسید. مزار وی در گلزار زادگاهش قرار دارد. برادرش داریوش مالکی (متقی) نیز به شهادت رسیده است.

### وصیت‌نامه شهید اسفندیار مالکی فارسانی

با درود و سلام بر تمام رزمندگان اسلام و با درود بر تمام مادران و پدران که توانستند از دامان خود فرزندی پرورش دهند که در هر زمان و هر مکان برای پاسداری از قرآن و اسلام در راه خدا جان برکف آماده شوند. من به تمام پدران و مادرانی که جگرگوشه خود را در جبهه حق با باطل از دست داده‌اند توصیه می‌کنم که طبق آیه شریفه: *ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیا عند ربهم یرزقون* که می‌فرماید شما خیال نکنید که شهیدان مرده‌اند بلکه همیشه آن‌ها زنده‌اند و نزد خدای خود روزی می‌برند. پدران و مادران شهید از دست داده، هیچ‌گونه ناراحتی به خود راه ندهید چراکه شما در میان مردم صاحب کمال و افتخارید و در میان مردم با سربلندی زندگی می‌کنید زیرا که شما توانستید امانتی را که خداوند به شما داده بود خوب تربیت کنید و با دست خود تقدیم خدا کرده‌اید و دیگر شما باید صابر باشید و در کلیه مراسم اسلامی شرکت کنید و با حضور خود مشت محکمی بر دهان آمریکا و ضدانقلاب بگویید. شما باید در مرگ ما بر سر خود نزنید چون که ما از علی اکبر حسین (ع) مظلوم‌تر نیستیم و اگر بخواهید گریه کنید برای امام حسین گریه کنید. والسلام



### شهید غلامرضا مجیدی قهفرخی

شهید مجیدی اول شهریور ۱۳۴۴ در شهر فرخشهر از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش شکرالله، کشاورزی می‌کرد و مادرش زلیخا طاهریان نام داشت. به گاه علم‌آموزی وارد دبستان شد و دانش‌آموزی زبده بود و مقطع ابتدایی را با نمرات عالی پشت سر گذاشت. هم‌زمان که درس می‌خواند در امور خانواده به والدین کمک می‌کرد. مقطع راهنمایی وی هم‌زمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی ایران بود. تا کلاس سوم راهنمایی درس خواند و به صف انقلابیون پیوست. با شروع جنگ تحمیلی از طرف بسیج عازم جبهه‌های نور علیه ظلمت شد. برای سومین بار که عازم جبهه شد در گردان ذوالفقار سازمان‌دهی شد و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه بر اثر اصابت گلوله به سینه، شهید شد. مزار وی در گلزار بهشت صالح زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید غلامرضا مجیدی قهفرخی

خدمت خانواده عزیزم سلام عرض می‌کنم. پس از عرض سلام سلامتی شما را از درگاه خداوند منان خواهان و خواستارم و امیدوارم همگی در کارهایتان موفق باشید. پدر جان! به ما گفتند که وصیت‌نامه بنویسید، اما من چیزی برای گفتن ندارم؛ فقط از همگی حلالیت می‌طلبم. از تمامی فامیل، برادر و خواهر، بستگان و از پدرم که یک‌عمر به‌پای من زحمت کشید. امیدوارم که من اگر سودی برای شما نداشتم، ولی اجر شما را خداوند خواهد داد. و تو ای مادر عزیزم! که چقدر برای من عمرت را هدر کردی؛ امیدوارم که در آن دنیا فاطمه زهرا (س) شفیع تو و همه مادران مانند تو شود. و یک سفارش که دعا برای امام را فراموش نکنید. غلامرضا مجیدی ۱۳۶۱/۱۱/۷



### شهید حبیب‌الله معین فارسانی

حبیب‌الله سوم شهریور ۱۳۴۴ در فارسان به دنیا آمد. پدرش خداکرم کشاورز بود و مادرش صنم بر نام داشت. وی بسیار مقید به اسلام و دستورات آن بود. کلاس دوم راهنمایی بود که جنگ تحمیلی شروع شد و حبیب‌الله داوطلبانه از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. از همان اوایل جنگ در عملیات‌های حصر آبادان، فتح المبین، بیت‌المقدس و محرم حضور داشت. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار که متشکل از نیروهای استان بودند در قالب گردان ذوالفقار با سمت آرپی‌جی زن در عملیات والفجر مقدماتی تا قلب دشمن به‌پیش رفتند که دوم اسفند ۱۳۶۱ در رقابیه بر اثر اصابت ترکش و گلوله دشمن مجروح شد و پس از انتقال فردای آن روز در بیمارستان شریعتی اصفهان به شهادت رسید. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید حبیب‌الله معین

خدایا، وقتی به خاکم می‌سپارند یادم باش چراکه در زنده بودنم همیشه با یاد تو همراه بودم. خدایا، خدایا، شهادت را نصیبمان گردان، دل پردرد پاسداران اسلام را با فتح و پیروزی دادن بر کافران خوشحال و شادمان گردان. آمین.

خدایا، در هنگام شهادت، در هنگام رفتن و از دنیای زشتی‌ها بریدن، در هنگام دل‌کندن از این بودن‌ها یادم باش. خدایا کمک کن تا یاران خمینی و پیروان حسینی، مکتب تو را در جنگ با دشمنان بشریت، استکبار جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، همه را نابود کنند و با صدور انقلاب اسلامی زمینه ظهور مهدی موعود



(عج) و امید مستضعفان را فراهم سازند. خدایا، خمینی را حفظ کن و او را نصرت ده تا خون شهیدان این مکتب را به ثمر نهایی برساند.

با گسترش حکومت عدل جمهوری اسلامی زمینه‌های ظهور آن موعود منتقم را فراهم سازد. خدایا، راه جهاد را بر عاشقان شناخت بنما تا هرچه زودتر از این عذاب و فراق و دوری خلاص یابند. خدایا، دشمنان تو کافران و مشرکان و منافقین کورند و نمی‌فهمند که مجاهدان انقلاب اسلامی تا آخرین قطره خون خود در راه استقرار حکومت الله و یاری روح خدا، این بزرگ رهبر مجاهد نستوه را که امید ماست، می‌دهند. گور شیطان بزرگ آمریکا و همه شیطان‌های کوچک را با دریای سرخ خون خود خواهیم کند و شعار توحید را با تمامی وجود در سراسر جهان فریاد خواهیم زد. الله واحد، خمینی قائد.

برادران راه امام را بیاموزید. خط امام خط اصیل مکتب تعالی بخش اسلام است. از یاری خمینی بزرگ تا نثار جان دست نکشید.

خدایا امام و پیشوای ما را نصرت و عنایت فرمایید.



شهید حبیب الله معین فارسانی - سال ۱۳۶۱ منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی



### شهید خسرو مقدس قهفرخی

خسرو اول مرداد ۱۳۳۶ در شهر فرخشهر از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش محمد، کارگری می‌کرد و مادرش سلطنت، خانه‌دار بود. شهید مقدس جوانی متعهد و مقید به انجام تکالیف دینی بود که به فرایض دینی اهمیت می‌داد. دانشجوی دوره کاردانی در رشته زبان انگلیسی بود که جنگ عراق علیه ایران شروع شد. خسرو میز و صندلی را رها کرد و برای دفاع از انقلاب و میهن اسلامی داوطلبانه از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری به این یگان پیوست و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ با سمت کمک خمپاره‌انداز در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. مزار او در بهشت صالح زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید خسرو مقدس قهفرخی

درود بر مهدی موعود (عج) و نائب برحقش امام خمینی و با سلام بر امت مقاوم و همیشه در صحنه ایران به امید اینکه این جمهوری اسلامی ان شاء الله عالم‌گیر شود و ملت شهیدپرور نماز جمعه را به امامت روح خدا در کربلا بخوانیم. تمام مسلمین باید در خط امام که خط ولایت فقیه است پیروی و اطاعت کنند و از رهنمودهای امام امت در زندگی سرمشق بگیرند. این مکتب و رهبری که دوراندیش است، خود چهار جانب موضوعات را بنا بر قرآن و روش انبیاء زیر نظر دارد، دلیلی ندارد که اشتباه کند. و نکته دیگر به خانواده‌ام و تمام خویشاوندان سلام و دعا می‌رسانم و از همگان می‌خواهم که اگر اشتباهات و یا گناہانی از جانب من نسبت به شما سرزده، مرا ببخشید و التماس دعا دارم. توصیه دیگرم به برادران و خواهرانم این است که



نماز را سر وقت بخوانید و خدا نکند که شما نسبت به خط ولایت فقیه و رهبری امام بی تفاوت باشید؛ که موجبات خشم خدای متعال را فراهم می‌کنید.

فرامین امام امت را فرا راه خود قرار داده و مانند چراغی در تاریکی شب از آن استفاده کنید. به دایمی اسماعیل بگویم که خداوند ان شاء الله حق شما را به گردن من حلال کند و پاداش نیکو دهد. تنها خواهشی که از شما دارم این است که کلیه موجودی من را اعم از پول، یک دولاب (کمد) و یک دستگاه رادیوضبط را پس از کسر خمس و زکات آن‌ها و خرج کفن و دفن، ختم هفته و سال، هر مقدار از آن باقی ماند؛ برای کمک به جبهه‌های حق علیه باطل بفرستید. البته باید بدانید که این پول را من به مدت پنج سال بود پس‌انداز کرده بودم که، خرج ازدواج خود کنم؛ و خدا را شکر می‌کنم که عروس شهادت را در آغوش گرفتم و به آرزوی خود رسیدم.



### شهید سید اسدالله موسوی

سید اسدالله هشتم خرداد ۱۳۴۲ در شهر بن از توابع استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. پدرش سید نصرالله، کشاورزی می‌کرد و مادرش زهرا بیگم خانه‌دار بود. سید تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت در زادگاهش پشت سر گذاشت. برای ادامه تحصیل به شهرکرد رفت. چون خانواده توان پرداخت هزینه‌های تحصیل فرزند را نداشتند، به آبادان مهاجرت کرد و به کارگری مشغول شد. روزها کار می‌کرد و تحصیلات خود را در مدارس شبانه ادامه داد. سال چهارم دبیرستان بود که به شهرکرد برگشت و موفق به دریافت دیپلم در رشته ریاضی شد. بعد از اتمام تحصیلات وارد سپاه پاسداران شد و از طریق این ارگان انقلابی برای پاسداری از انقلاب و میهن اسلامی در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور یافت. ماه‌ها در جبهه‌ها حضور داشت و در عملیات فتح المبین هم شرکت داشت. با تشکیل گردان ذوالفقار به این یگان ملحق شد و با مسئولیت معاون گروهان یک در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه فکه به شهادت رسید و تاکنون اثری از پیکرش به دست نیامده است. مزار یادبود وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید سید اسدالله موسوی

ای خدای بزرگ ای قادر متعال سپاست می‌گوییم. ای آفریدگار توانا از آنکه مرا سعادت آن بخشیدی که در راهت قدم بردارم و برای تو به جهد و تلاش دست‌یازی کنم هزاران بار سپاست می‌گوییم. ای خدای بزرگ اکنون بنده شرمسارت تو را به خاطر آنچه خواستم و اجابت نمودی و آنچه نخواستی بدم ولی تو به واسطه لطف و کرمات عطا نمودی سپاس می‌گوییم. پروردگارا! با قلبی سرشار از عشق به تو با قلبی دردمند از عشق به تو و با وجودی آکنده از ایمان به تو، به درگاهت روی آوردم و می‌دانم که نامیدم



نخواهی کرد. پروردگارا تو را به جلال و عظمت و کرمیت سوگند می‌دهم که لحظه‌ای این بنده حقیر و گنه‌کارت را به حال خود وامگذار، زیرا که بی‌لطف تو تباهم. پدر و مادر عزیزم خدا را شکر می‌کنم که والدینی چون شما را به من بخشیدند تا در دامانتان پرورش یابم.

اما بعد پدر بزرگوار و برادر عزیزم و خواهران مهربان اکنون که اینجا به لطف و رحمت خداوند متعال در صف لشکریان اسلام و عاشقان حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین (ع) قرار گرفتم و تصمیم دارم به امید خدای بزرگ در راه دفاع از اسلام عزیز و عظیم و پیشبرد آن گام بردارم. در حال سرافرازی خوشحالی تمام به شما سفارش می‌کنم که پیوسته به یاد خدا باشید و از یاد او لحظه‌ای غفلت نکنید و امام را دعا کنید و این را بدانید آنگاه که من به سعادت شهادت نائل شوم آن زمان هنگام عروسی من با بزرگ‌ترین عشق زندگی‌ام است. و شادترین زمان برایم خواهد بود.

ای برادرانی که مسئولیت تقبل کرده‌اید که این مسئولیت‌ها از خون چندین شهید به شما رسیده است. ای کسانی که مغازه باز کردید و ده ریال را به صد ریال حساب می‌کنید کمی وجدان به خرج دهید و بدانید که این‌همه آزادی حاصل خون شهید می‌باشد..



شهید سید اسدالله موسوی ، جانباز ابراهیم نادری





### شهید محمدرحیم میری خراجی

شهید محمدرحیم میری فرزند محمد کریم یکم بهمن ۱۳۴۱ در روستای خراجی از توابع شهرستان کیار در استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. کلاس سوم متوسطه بود که از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی در منطقه رقابیه به شهادت رسید. حاج محمد کریم پدر شهید محمدرحیم میری که در روستای خراجی ساکن و به شغل کاسبی و دستفروشی مشغول است پیرامون شهادت فرزندش این چنین می گوید: محمدرحیم محصل دوره دبیرستان بود که با شروع جنگ تحمیلی چندین بار رفته بود جبهه و بیشتر جبهه‌های غرب می‌رفت.

اواسط تابستان ۱۳۶۱ تازه از جبهه غرب برگشته بود، ماه رمضان بود. یک روحانی به نام حاج شیخ جعفر قاسمی اهل فالورجان اصفهان که برای تبلیغ و بیان احکام در ماه مبارک رمضان به روستای ما آمده بود. وقتی که دید پسر من از جبهه برگشته برای دیدن فرزندم به خانه ما آمد. علایق پدری و حسی که می‌توان گفت حس شیطانی بود بر من غلبه کرد و برای جلوگیری از حضور محمدرحیم در جبهه پیشنهاد ازدواج را به او دادم. گفت ازدواج که سنت پیامبر است قبول کرد. بهش گفتم اگر ازدواج کردی دیگه نباید دختر مردم را رها کنی و به جبهه بری!

پدر شهید با اشاره به اینکه ما خودمان بچه هامون را نشناخته بودیم و خداوند این بچه‌ها را برای شهید شدن آفریده بود ادامه داد: شهید در جواب من گفت مگر نه اینکه حنظل شب زفاف را پشت سر گذاشت و رفت در جنگ شرکت کرد و در رکاب پیامبر به شهادت رسید. اسلام که فقط نماز خواندن و روزه گرفتن نیست، اسلام خون می‌خواهد و من دیگه جوابی برای او نداشتم. اما برنامه ازدواجش را مهیا کردیم و نوه خاله‌اش را به عقدش درآوردیم و ازدواج صورت گرفت.

سه ماه از ازدواج فرزندم گذشته بود که به من گفت ما یه برنامه ملاقات با امام خمینی داریم من هم



گفتم برو به سلامت. من منظور او را از ملاقات فهمیدم که قصد جبهه را دارد ولی او فکر می‌کرد که ممکن است من از حضورش در جبهه جلوگیری کنم. او رفت و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد و هیجدهم بهمن ۱۳۶۱ در جبهه رقایبه به شهادت رسید و ما ۱۳ سال از او خبری نداشتیم. سال ۱۳۷۴ پیکر او پس از تفحص در گلزار روستا به خاک سپردند.

### وصیت‌نامه شهید محمدرحیم میری خراجی

من امروز عازم جبهه جنگ هستم و هیچ‌گونه ناراحتی در وجودم احساس نمی‌کنم بلکه بسیار مسرورم که این آگاهی را یافته‌ام که می‌توانم بفهمم، فرمان امام بلادرنگ اجرا شدنی است. من این مرگ را از عسل بر وجودم گواراتر می‌دانم چون اطاعت از امام است. پدران و مادران و برادران دینی‌ام، قدر رهبر را بدانید و از بیانات گهربارش استفاده کنید که به‌راستی خداوند محبت عظیمی به ما کرده و چنین رهبر عزیزی به ما اهداء کرده. اگر خدای ناکرده قدرش را ندانسته باشید فردای قیامت در پیش روی خدا و پیامبران سرافکنده و شرمسار خواهیم بود. همه ما مسئول هستیم که از اسلام دفاع کنیم. وقتی من شهید شدم توای پدر عزیز، پرچم سبزی بر سر در خانه بزن که نشانه پیروزی‌مان باشد. و همیشه این کلام الهی را به یاد داشته باش که قرآن می‌فرماید: "انا لله و انا الیه راجعون" به یاری الله می‌رویم تا راه کربلای امام حسین (ع) را باز کنیم و به تمام ابرقدرت‌ها نشان دهیم، که بزرگ‌ترین قدرت‌ها، قدرت خداست که ما را آفریده و به ما نیرو داده. عزیزانم دنیا محل سفر است. دیدارمان به قیامت. همگی را به خدای بزرگ می‌سپارم. ۱۶۳۱/۰۱/۵



### شهید فرود نصیری فارسانی

فرود پانزدهم تیرماه ۱۳۴۰ در شهر فارسان به دنیا آمد. پدرش نعمت‌الله، کاسب و فروشنده بود و مادرش ماه بناز نام داشت. فرود در دامان مادری مؤمن و پدري زحمتکش تربیت یافت که عشق و علاقه به اهل‌بیت همواره معنی پیدا کرده بود. در سال ۱۳۴۶ برای علم‌آموزی وارد دبستان جلوه شد و دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذاشت. در ایام تحصیل خود علاوه بر علم‌آموزی برای کمک به معیشت خانواده به کارگری می‌رفت. دوران دبیرستان فرود هم‌زمان شد با اوج‌گیری انقلاب اسلامی که فعالانه در برنامه‌ها شرکت می‌کرد. سال تحصیلی ۶۰ - ۵۹ پس از موفقیت در مقطع متوسطه در آزمون ورود به دانشسرای تربیت‌معلم شرکت کرد و در رشته تربیت‌بدنی پذیرفته شد.

تا پایان تیرماه ۱۳۶۱ دوره مقدماتی تربیت‌معلم را با موفقیت به پایان رساند و از مهرماه ۱۳۶۱ فعالیت‌های آموزشی خود را در مدارس راهنمایی چلیچه و پردنجان شروع کرد. ایشان که راه و خط خود را انتخاب کرده بود و جنگ تحمیلی را می‌دید نمی‌توانست آرام بنشیند. اواسط آبان ماه ۱۳۶۱ در یک مأموریت دوماهه از طرف بسیج عازم جبهه دهلران شد. قبل از تشکیل گردان ذوالفقار برای دومین بار در جبهه حضور یافت و همراه گردان خط‌شکن ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. در اولین روز عملیات بر اثر اصابت ترکش به سر مجروح شد. او را به بیمارستان آسیای تهران انتقال دادند که بیست و چهارم بهمن ۱۳۶۱ بر اثر جراحات وارده به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.



### شهید رضاقلی هاشمی بنی

شهید هاشمی پنجم تیرماه ۱۳۴۴ در شهر بن از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش هاشم کشاورز بود و مادرش رقیه نام داشت. رضاقلی به گاه علم‌آموزی وارد دبستان شد اما فقر اقتصادی خانواده اجازه نداد تا کلاس چهارم ابتدایی بیشتر درس بخواند. او ترک تحصیل کرد و در کار کشاورزی یار و یاور پدر شد. با اوج‌گیری انقلاب و شروع جنگ تحمیلی وارد بسیج شد و در فعالیت‌های مذهبی شرکت می‌کرد. پس از آموزش‌های مقدماتی نظامی برای اولین بار از طرف بسیج در جبهه حضور یافت و در عملیات فتح المبین شرکت کرد. با تشکیل گردان ذوالفقار به این یگان رزم پیوست و در عملیات والفجر مقدماتی حاضر شد که بیستم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش به سر و پا، شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید رضاقلی هاشمی بنی

به نام خدا، به نام او که هجرت کردیم از اوست و برای اوست. آری هجرت برای الله که همه کس لیاقت چنین هجرتی را ندارند، که هجرت کنند و به شهادت فی سبیل الله برسند. خدای تبارک و تعالی را شکر می‌کنم که لیاقت به من داد تا به جبهه حق علیه باطل آدمم و در راه اسلام اگر خدا بخواهد به درجه رفیع شهادت برسم. من می‌کشم دشمنان اسلام را و حاضر هستم در این راه هم کشته‌گردم. با خون، دشت را رنگین کنم ولی حاضر نیستم متجاوزین به مرزبوم اسلام ضربه‌ای بزنند. همان‌طور که امام عزیزمان فرمود: شهید نظر می‌کند به وجه ا... و ما باید درس بگیریم از این جمله امام. برادران و خواهران من، بدانید که من آگاهانه قدم در این راه گذاشتم. ما در این راه باید خون بدهیم آن قدر کشته بدهیم تا اسلام عزیز



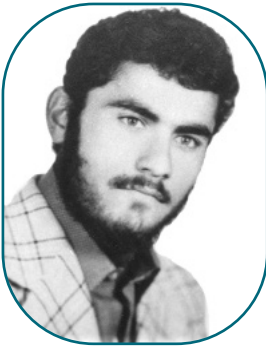


با ظهور مهدی (عج) پیروز شود قسط و عدل الهی در سایه توحید در سرتاسر جهان برقرار شود و شهادت لیاقت و سعادت بزرگی است.

سخنی با برادران و خواهران حزب جمهوری اسلامی، حزبی است که در آن میعادگاه عزیزانی است که یک لحظه از اسلام و انقلاب غافل نیستند و هر لحظه را برای خدا قدم برمی دارند به امید آن که لطف خدا شامل حالشان شود و در بهشت با بهشتی‌ها محشور شوند.

پدر و مادر و برادرانم من آگاهانه شهادت را انتخاب کرده و به مرگ عادی برتری دانسته و به قربانگاه عاشقان به سوی لقا الله شتافتم. از شما خانواده عزیز مسائلی را درخواست می کنم که امیدوارم در جهت تحقق آنان بکوشید. در همه جا و هر زمان هوادار ولایت فقیه این ادامه دهنده راه انبیا و امامان بوده و از هیچ کوشش در این جهت فروگذار نکنید و در این زمان از امام خمینی ولی فقیه زمان پشتیبانی کنید. از یاران امام امت حمایت کنید و در شهادت این حقیر زاری نکنید و جلوی دشمنان اسلام اشک نریزید و خوشحال باشید. ۱۶۳۱/۰۱/۷۲





## شهید فردوس یاور

فردوس اول دی ماه ۱۳۳۹ در شهر فرخشهر از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش حیدر به شغل کشاورزی و دامداری مشغول بود و مادرش اقدس نام داشت. شهید یاور تا پایان مقطع راهنمایی درس خواند و به خاطر فقر شدید اقتصادی خانواده ترک تحصیل کرد و برای کمک به معیشت خانواده به کار دامداری مشغول شد. علاقه زیادی به مجالس دینی و مذهبی داشت و علاوه بر اینکه در کلاس‌های قرآن شرکت می‌کرد از محضر روحانی محل خود حاج‌آقا سرشاد هم تلمذ می‌کرد. شانزده سال داشت که از مهر و عطوفت پدری محروم شد و مسئولیت او سنگین‌تر. مردادماه ۱۳۵۸ به خدمت سربازی رفت و در نیروی هوایی تهران مشغول خدمت شد. با شروع جنگ تحمیلی چندین بار در مناطق جنگی حاضر شد. دوم تیرماه ۱۳۶۰ بر اثر اصابت ترکش خمپاره مجروح شد. بعد از خدمت سربازی در شرکت مخابرات مشغول به کار شد. از طرف بسیج داوطلبانه در جبهه حاضر شد و در عملیات محرم حضور داشت. هجدهم بهمن ۱۳۶۱ همراه گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی بر اثر اصابت ترکش به کمر، در منطقه رقیبیه به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش و در کنار برادر شهیدش فریدون یاور قرار دارد.

## گزیده ای از وصیت‌نامه شهید فردوس یاور

هرچند شما برادران و خواهران و ملت شهیدپرور ایران، بهتر از من مسائل را درک می‌کنید و میدانید که پیام امام و خون شهیدان چه را می‌طلبد. اما از باب تذکر من حقیر هم‌سخنی با شما می‌گویم که؛ معنی و مفهوم زندگی آن وقت معلوم می‌گردد که انسان در جهت الله حرکت کرده و خدا گونه شده باشد. باید تقوای خدا را پیشه ساخت و از هرگونه اعمال و مسائلی که انسان را از خدا دور می‌کند دوری جست. پس در این راهی که قدم نهاده‌اید استوار و محکم، پابرجا باشید. امام بزرگوار خمینی بت شکن را هرگز رها نکنید و توصیه‌ای جز پیروی از ولایت فقیه ندارم. من آگاهانه و با انتخاب خود در این راه قدم گذاشته‌ام و در این کار کسی مرا مجبور نکرده است. از شما مادر بزرگوارم که یک عمر به پایم زحمت کشیدی؛ و من نتوانستم جبران بکنم، می‌خواهم که بخششی و مرا حلال کنی. از خداوند متعال خواهانم که مرگم را شهادت در راه خودش قرار دهد. ۱۶۳۱/۸/۴



## شهیدان گردان اهل فلاورجان

چهار تن از شهدا گردان ذوالفقار چهارمجال و بختیاری که در عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسیدند اهل فلاورجان اصفهان بودند که خلاصه زندگی این شهیدان به این شرح است:

شهید محمدصادق احمدی فرزند حیدرعلی و مادرش فاطمه، سال ۱۳۴۴ در روستای مرسیان از توابع شهرستان فلاورجان اصفهان به دنیا آمد. از طرف بسیج در جبهه حضور یافت و هیجدهم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. مزار وی در گلزار زادگاهش قرار دارد.

شهید عباسعلی کیانی فرزند اصغر و مادرش صاحب، سال ۱۳۴۰ در روستای اجگرد فلاورجان به دنیا آمد. از طرف بسیج در جبهه حضور یافت و با پیوستن به گردان ذوالفقار، در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد و هیجدهم بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید. پیکر وی در منطقه عملیاتی بر جا ماند تا اینکه هیجدهم آذر ۱۳۶۹ در منطقه فکه تفحص و در گلزار مطهر زادگاهش به خاک سپرده شد.

شهید مجتبی نیکان فرزند غلامحسین و مادرش عذرا خانم، سال ۱۳۴۵ در فلاورجان اصفهان متولد شد. با عضویت در بسیج از طرف این ارگان در جبهه حضور یافت. با پیوستن به گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هیجدهم بهمن ۱۳۶۱ بر اثر اصابت ترکش خمپاره در فکه به شهادت رسید. مزار او در گلزار زادگاهش قرار دارد.

شهید حسن کریمی فرزند فاضل اهل فلاورجان بود که در عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسید. اطلاعات بیشتری از این شهدای والامقام به دست نیامده است.





فصل دوم :

# شهداگان

بخش دوم  
شهدای سایر عملیات ها





### شهید ایرج آقابزرگی نافچی

ایرج شانزدهم دی ماه ۱۳۴۱ در روستای نافچ از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش روح‌الله نقاش بود و مادرش نصرت نام داشت. تا پایان مقطع دبیرستان درس خواند و دیپلم گرفت. با تشکیل سپاه و شروع جنگ تحمیلی وارد سپاه شد. از همان اوایل جنگ در مناطق غرب و جنوب کشور حضور یافت. در عملیات والفجر مقدماتی همراه گردان ذوالفقار، به‌عنوان فرمانده گروهان به خط دشمن زد و در این عملیات زخمی شد. سال ۱۳۶۳ ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. تا سال ۱۳۶۵ در عملیات‌های مختلف و با مسئولیت‌های گوناگون شرکت داشت. تا اینکه بیست و یکم دی ۱۳۶۵ با سمت فرمانده گردان یا زهرا از تیپ خط‌شکن قمر بنی‌هاشم (ع) در عملیات کربلای ۵ بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید ایرج آقابزرگی نافچی

خدایا تو را شکر که به ما توفیق شرکت در میان یاران حسین(ع) را دادی! خدایا با شهادت به یگانگی و وحدانیت تو و شهادت به اینکه محمد(ص) ینده و فرستاده تو است و علی(ع) حجت و ولی توست؛ از تو میخواهم که خودت را به من بشناسانی، زیرا اگر تو را نشناسم حجت و رسالت را نخواهم شناخت و در دین خود گمراه خواهم شد. خدایا مرا در دین خودم سرگردان نفرما و همه ما را به صراط مستقیم رهنمون فرما! ای برادر و خواهر بیایید قدری موقعیت خودمان را بررسی کنیم و بدانیم در چه موقعیتی هستیم و چه باید بکنیم. بله انقلابی شد و رژیم تغییر کرد و اسمی عوض شد و ما را چه به این کارها! آیا این درست است؟ آیا خدا را خوش می‌آید؟ آیا انسانیت همین است؟ خوب شاید فکرها و تصورها متفاوت باشد من خودم را تا سرحد کوشش مسئول می‌دانم هم در مقابل انقلاب و امام و اسلام و قرآن و جنگ و تعالی مملکت. بله عزیزان تا آنجا که رمق در بدن داشتیم از خدای خود خواستیم که در این امور ثابت قدم باشیم و در پشت



سر رهبرم حرکت کنم و بتوانم قدری از مسئولیت سنگین را که خون شهدا بر دوشم نهاده شاید بکاهم. بله برادران و خواهران عزیز اگر توانستیم شاکر و شکرگزار نعمت‌های خداوند متعال باشیم آن وقت است که به مقصد و مقصود خواهیم رسید. رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند و بالاخره کفور کیست؟ کافر به معنی پوشنده است آیا می‌توان حق را با باطل پوشانید؟ آیا می‌توان نعمت‌های الهی را نادیده گرفت؟ آیا می‌توانید قدرت و عظمت خداوند را نادیده گرفت؟ آیا می‌توان انقلاب اسلامی را نادیده گرفت و علیه آن توطئه کرد؟ آیا می‌توان پا روی خون شهیدان گذاشت آیا می‌توان تا ابد ظلم کرد و مظلوم را تحت فشار قرار داد؟ جواب این سؤال‌ها با خود شما باشد زیرا که انسان آزاد آفریده شده است و هر کاری که بخواهد می‌تواند بکند البته اگر توجه به قیامت و معاد داشته باشد که فرموده: (کل نفس ذائقة الموت) هر نفسی طعم مرگ را می‌چشد و هر فردی به کام مرگ فرو خواهد رفت. ای انسان تو از چه مغرور شده‌ای تو از چه کفر می‌ورزی و به خود آبی و در خودت قدری اندیشه کن که فرمود هر که خود را شناخت خدا را شناخت. بله ای انسان راه راست و صراط مستقیم است که این همه زحمت دارد و رنج و بلا دارد. امتحان‌های بسی دشوار دارد و به قول شهید عزیزی هر که خط دارد دشمن دارد و هر که خدا را خواست دشمن دارد و هر که کمال مطلق را خواست دشمن دارد که این دشمن‌ها هر کدام به صورتی ظاهر می‌شوند. یک روز دشمن، دشمن دنیاست و یک روز دشمن، دشمن نفس است. که دشمن نفس کشنده‌تر از دشمن دنیاست و باید از شر دشمن نفس به خدا پناه برد.

در دنیا انسان تنها دلیلی که برای ماندن می‌داند «الدنيا مزرعه الاخره» می‌باشد، عمل صالح کشت کند تا در آخرت درو کند و رستگار شود. و در آن روز که به جزء عمل صالح نخواهند، عمل صالح داشته باشد به حضور حق تعالی عرضه نماید و روسفید و سربلند باشد و معرف یک مسلمان واقعی و نمونه که ندای او در دنیا - (اشهد ان لا اله الا الله) و محمد رسول الله (ص) و علی ولی الله (ع) است.

شما ای عزیزان! اگر صراط مستقیم می‌خواهید اگر تعالی در دنیا و آخرت می‌خواهید، اگر رضایت خدا و رسول و ائمه را می‌خواهید در خط امام قرار بگیرید و در این راه ثابت قدم باشید. هیچ وقت این عزیز مرد را تنها نگذارید که خدا و رسول خدا و ائمه (ع) از دست شما ناراحت خواهند شد زیرا که اولی الامر منکم می‌باشد. و گفته‌های او لازم الاجرا می‌باشد به هر حال خود شما بهتر میدانید. و بیشتر از من درک می‌کنید اما در امور جنگ یا بهتر بگویم جهاد مقدس ما اگر بخواهیم فروع دین را عمل کنیم در مقابل جهاد که رسیدیم چه باید بکنیم باید فقط ندای جهاد سر بدهیم یا حرکت کنیم و با سلاح و صلاح به پیش برویم تا جهاد در پیشمان معنی پیدا کند و متوجه این عمل مقدس بشویم. برای این بود که راه را برگزیدیم و حرکت کردیم و رفتیم و هجرت کردیم و جنگیدیم و به لطف خدا به منظور و مقصود اگر خدا بخواهد رسیدیم و حالا خود میدانید و خدای خود اگر احساس مسئولیت می‌کنید. (ساعت ۰۱ صبح ۵۶۳۱/۹/۰۳ یک ساعت قبل از عملیات)

برادر حقیر و کوچک شما ایرج آقابرگی



### شهید حمید استکی

شهید استکی بیستم مرداد ۱۳۴۴ در شهرکرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. پدرش رضا از تاجران شهرکرد بود و مادرش فرنگیس نام داشت. حمید ۱۴ سال داشت که از نعمت پدر محروم شد. او فرزند کوچک خانواده بود که به تأسی از برادران شهیدش رحمان و مجتبی استکی به پاسداری از ارزش‌های انقلاب و اسلام پرداخت. بارها در جبهه‌های جنگ تحمیلی حضور پیدا کرد. دانش‌آموز کلاس چهارم دبیرستان در رشته برق صنعتی بود که داوطلبانه از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. سال ۱۳۶۱ به عضویت گردان ذوالفقار درآمد و همراه این گردان در عملیات والفجر مقدماتی شرکت داشت. حمید در این عملیات مجروح شد که پس از بهبودی نسبی مجدداً در جبهه حضور یافت. شانزدهم اسفند ۱۳۶۲ با سمت تک‌تیرانداز در جزیره مجنون عراق بر اثر اصابت ترکش به کمر، شهید شد. پیکر وی در بهشت دو معصوم شهرکرد در کنار برادران شهیدش رحمن<sup>۱</sup> و مجتبی به خاک سپرده شد.

### وصیت‌نامه شهید حمید استکی

با سلام و درود بر محضر پاک و مقدس امام عصر (عج) و آرزوی طول عمر برای امام امت این اسطوره مقاومت زمان ما و با سلام و درود به روان پاک تمامی شهدا اسلام از صدر تا کنون و امید پیروزی هرچه زودتر برای رزمندگان اسلام.

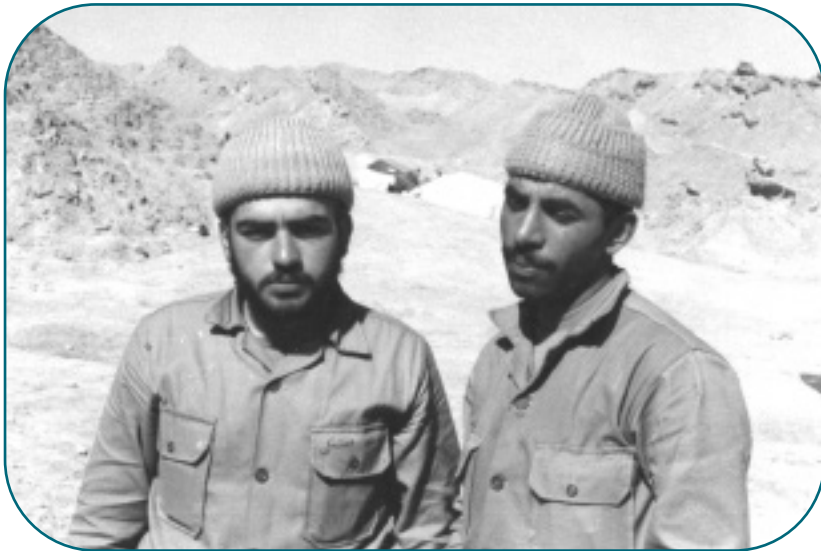
اکنون که قلم بر روی کاغذ گذاشتم وصیت‌نامه‌ای در این سطور می‌نگارم. باشد که پس از مرگم

۱. رحمان استکی معلمی بود مورد اعتماد مردم که در اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی حضور پیدا کرد و به‌عنوان نماینده منتخب مردم حوزه شهرستان شهرکرد به مجلس راه یافت. هفتم تیر ۱۳۶۰ در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. بعد از شهادت رحمان، برادر وی به نام مجتبی با انتخاب مردم وارد مجلس شد که شش ماه بعد، اول دی‌ماه ۱۳۶۰ توسط منافقین در مشهد مقدس ترور و به شهادت رسید.



پیام‌رسان خون من باشد. ای امت امام؛ با شما کلامی دارم و آن این است که هیچ‌گاه دست از یاری امام، این نایب برحق امام زمان برندارید. زیرا که ما هرچه داریم از این پیر جماران است و دیگر اینکه وحدت خود را حول محور لا اله الا الله حفظ کنید که این کلام همیشگی امام بوده است. به شما امت حزب‌الله می‌گویم که ما راهی را انتخاب کردیم که جز با شهادت امضاء نخواهد شد، به همین جهت من از شما برادران می‌خواهم که به فرمان امام عزیزمان لبیک‌گویید و هیچ‌گاه نگذارید که جبهه‌ها خالی بماند، که اگر این‌گونه شد روز شادی دشمنان ما خواهد بود.

و اما صحبتی با ورزشکاران که ورزش را هدف ندانید بلکه آن را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نهایی که اسلام است بدانید. از سالن‌های ورزشی پایگاه‌هایی بسازید برای تبلیغ و نگهداری فرهنگ غنی اسلام و آماده شدن از لحاظ جسمانی برای رسیدن به اهداف عالی اسلام که همانا گسترش اسلام در جهان است. ای مادر؛ از تو می‌خواهم که اگر خداوند شهادت را نصیب این بنده گناهکارش کرد، همین‌طور که در سوگ آن دو برادرم همچون کوه استوار بودی، در مرگ این فرزند حقیرت استوار باشی و الگویی برای همه مادران باشی. از خواهران هم می‌خواهم همانند زینب که پیام‌رسان خون سیدالشهدا بود رفتار کنند. در آخر از کلیه کسانی که مرا می‌شناسند حالیت می‌طلبم. ۲۶۳۱/۲۱/۵۱



از سمت راست: جانباز محمدتقی کوهی فایق، شهید حمید استکی - ۱۳۶۲ منطقه عملیاتی خیبر



### شهید حسین اسدی فارسانی

حسین اول خرداد ۱۳۴۶ در شهرستان فارسان به دنیا آمد. پدرش رحیم فروشنده بود و مادرش پروانه نام داشت. حسین کودکی آرام و درعین حال باهوش بود. کلاس دوم راهنمایی بود که جنگ تحمیلی شروع شد. او مانند بسیاری از جوانان این مرزوبوم برای دفاع از انقلاب و میهن اسلامی سنگر مدرسه را ترک کرد و از طرف بسیج وارد جبهه‌های جنگ شد. در عملیات‌های بیت‌المقدس و رمضان شرکت داشت. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار که بعد از عملیات محرم صورت گرفت، به این گردان پیوست و در عملیات والفجر مقدماتی به خط دشمن زد. هرچند قبل از این عملیات بر اثر اصابت ترکش مجروح شده بود، اما در عملیات والفجر مقدماتی آسیبی ندید. تا اینکه هفتم اسفند ۱۳۶۲ در جزیره مجنون بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید حسین اسدی فارسانی

به نام کسی که هستی را آفرید، به نام خدایی که جان می‌دهد و جان می‌ستاند. من سخنم را بانام او آغاز می‌کنم و این آخرین پیام من است به‌تمامی عزیزانم که مرا می‌شناسند. به کسانی که مرا دریافتند و مرا به عقل خود دیوانه نپنداشتند. می‌خواهم با پدرم سخن بگویم؛ پدری که تمام عمرش را به خاطر من رنج و زحمت کشید تا مرا بزرگ کند. نتیجه زحمت‌های او بود که مرا به منزل عاشقان کربلا و حسین (ع) فرستاد و من این عشق را که به الله است بدو مدیونم. پدر جان و مادر عزیزم، شهادت هدیه‌ای الهی است که از جانب خداوند تبارک‌وتعالی برای آن کسانی که لایق هستند می‌رسد. و این شهادت‌هاست که باعث می‌شود احکام اسلام و انقلاب پیشرفت کند. ای مادر جان؛ ای کسی که شیره جانت را به من دادی و عمرت را در کنار من سپری کردی! حالا این حاصل عمر تو بود که مرا به آنچه می‌خواستم رساند و آخرین کلامم این است که مرا حلال کنی و شیرت را به من حلال گردانی. وظیفه هر مسلمان است که در راه خدا به خلق خدا خدمت کند و ممکن است مرگ در حالت عادی و هر موقع که بشود به سراغ انسان بیاید. پس چه بهتر است که انسان در راه خدا بجنگد و شهید شود. در پایان وصیتی به دوستان که از خداوند بترسیم و زیانمان را جز از کلام حق باز داریم و زیانمان را به دروغ و تهمت و گناه آلوده نکنیم تا خداوند ما را دوست بدارد. مبدا آنچه را خداوند نهی فرموده مرتکب شوید و از دعا غفلت نکنیم. ۲۶۳۱/۱۱/۴۱.





### شهید هیبت الله اسعدی فارسانی

هیبت الله یکم فروردین ۱۳۴۴ در شهر فارسان به دنیا آمد. پدرش علی جمعه، کشاورزی می‌کرد و مادرش ماه صنم نام داشت. دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذاشت. با ورود به مقطع متوسطه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد. هم‌زمان که به تحصیل مشغول بود، بارها از طرف بسیج در جبهه حضور یافت و در عملیات‌های مختلف شرکت کرد. با تشکیل گردان ذوالفقار به عضویت این گردان درآمد و در عملیات والفجر مقدماتی به خط دشمن زد. شهید اسعدی به ورزش علاقه ویژه‌ای داشت و در رشته کاراته صاحب مقام شده بود. دانش‌آموز سوم متوسطه در رشته برق صنعتی بود که در جبهه حضور یافت. بیست و یکم دی ۱۳۶۵ با سمت معاون فرمانده گروهان در عملیات کربلای ۵ بر اثر اصابت گلوله به شکم و موج گرفتگی، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید هیبت الله اسعدی فارسانی

ای مردم به خدا پناه ببرید و خدا را بپرستید، که آفریننده شما و پشتیبان شماست. ای مردم خداوند شما را آزاد آفریده، خودتان را اسیر نکنید. حب دنیا و فکر آخرت نبودن، اسیر دنیا شدن است. ای انسان‌ها از این دنیا دل بکنید و برای خدا کار کنید و برای او باشید. به فکر این دنیا نباشید و به فکر آخرت خود باشید. برادران به جبهه‌ها بیاوید و با کافران و ظالمان بجنگید و فتنه و فساد را از روی زمین پاک خدا بردارید. تا کی می‌خواهید ساکت باشید و دین خدا را یاری نکنید؟ ای خواهران! شما حجابتان را حفظ کنید و به دیگران هم بگویید که حجابشان را حفظ کنند. حجاب شما اسلحه شماست که با این اسلحه می‌توانید با دشمنان خدا بجنگید. ای مردم ببینید که حسین (ع) چه خواسته و چه کرده و چگونه شده است. ببینید رزمندگان و شهدا راه خدا چه خواسته‌اند و چه شدند. من از تمام مردم و امام‌جمعه عزیز حلالیت می‌طلبم و از شما می‌خواهم، چنانچه هر بدی از من دیده‌اید، مرا حلال کنید. برادران و خواهران قدر این انقلاب را بدانید و به جان امام دعا کنید، او را تنها نگذارید و گوش‌به‌فرمان او باشید که سخن او سخن قرآن و ائمه معصومین است. بار دیگر از همه شما می‌خواهم که حلالم کنید و اگر بدی از من دیدید، ببخشید.





### شهید اسماعیل اسکندری شهرکی

اسماعیل اول فروردین ۱۳۴۴ در شهر کیان از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش یدالله کشاورز بود و مادرش تاج گل نام داشت. وی تا کلاس چهارم دبیرستان در رشته علوم انسانی درس خواند و با شروع جنگ تحمیلی ترک تحصیل کرد و برای حضور در جبهه وارد سپاه شد. از اوایل سال ۱۳۶۰ وارد جبهه‌های غرب و جنوب کشور شد که با مسئولیت‌های مختلف در عملیات‌های فتح المبین، رمضان، والفجر مقدماتی، خیبر، بدر، والفجر ۴، والفجر ۸ و کربلای ۵ حضور داشت. بسیار مقید به برپایی مسائل دینی و مذهبی بود. در عملیات والفجر مقدماتی همراه نیروهای گردان ذوالفقار وارد عمل شد و در این عملیات مجروح گردید. بیست و هفتم دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ با سمت جانشین فرمانده گروهان در منطقه عملیاتی شلمچه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سر، شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد. برادران وی اسحاق و ابراهیم نیز در دوران جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند.

### گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید اسماعیل اسکندری شهرکی

خوشا به حال کسانی که در راه خدا جهاد کردند و مردانه شهید شدند که اینان نزد خداوند روزی می‌خورند. خداوند! تو شاهد باش که ما برای رضای تو جنگ می‌کنیم. شاهد باش که چگونه رزمندگان برای رضای تو تا آخرین قطره خونشان جنگیدند و خونشان بر روی خاک گرم صحرای خوزستان ریخت تا در روز محشر شاهد باشد.

و شما ای برادرانی که در پشت جبهه هستید به شما توصیه می‌کنم که حافظ خون شهدا باشید و در کارهایتان همیشه خدا را در نظر داشته باشید. حق دیگران را پایمال نکنید تا پست یا مقامی بگیری این چیزها فانی است و از بین می‌رود ولی عمل انسان باقی می‌ماند و همین کرده‌های او به دردش می‌خورد. مرگ را فراموش نکنید و بدانید که انسان هر کجا باشد به سراغ او خواهد رفت و مواظب کارهایتان در همه زمینه‌ها باشید. پدر و مادرم، شما در برابر مشکلات مبدا ناراحت باشید که خدا بزرگ است و مبدا از شهید شدن من ناراحت شوید چون من به سعادت خود رسیده‌ام. تقوای خداوند را همیشه پیشه کارهایتان قرار دهید که مرتکب خلاف نشوید و همیشه به یاد خدا باشید. مبدا امام را تنها بگذارید و همیشه گوش به فرمان امام امت باشید.



### شهید اسفندیار امینی قهفرخی

اسفندیار ششم مهر ۱۳۴۲ در شهر فرخشهر از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش آقاعلی کشاورز بود و مادرش محترم نام داشت. تا اول دبیرستان در رشته اقتصاد درس خواند. به عنوان نیروی بسیجی بارها در جبهه حضور یافت. در عملیات والفجر مقدماتی در قالب گردان مستقل ذوالفقار شرکت کرد و در این عملیات مجروح شد. این مجروحیت نتوانست مانع حضور اسفندیار در جبهه شود. سی ام تیرماه ۱۳۶۲ در منطقه مریوان در درگیری با نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. مزار وی در بهشت دو معصوم شهرکرد قرار دارد. برادر وی به نام همایون نیز شهید شده است.



شهید اسفندیار امینی قهفرخی



### شهید حکمت بالیده کرانی

شهید بالیده ششم فروردین ۱۳۴۴ در روستای کران از توابع شهرستان فارسان به دنیا آمد. در دامن پدری کشاورز و زحمت‌کش به نام هرمز و مادری مهربان و باایمان به نام خان‌زاده خانم تربیت شد. مقطع ابتدایی را در زادگاه خود با موفقیت به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل به شهرکرد رفت. در دوران راهنمایی و دبیرستان هم تلاش زیادی در امر تحصیل داشت و برخوردار بودن از صفات و فضائل اخلاقی و سجایای معنوی، او را از محبوبیت خاصی در بین دوستان برخوردار کرده بود. هم‌زمان با اوج‌گیری انقلاب در مبارزات مردمی شرکت فعال داشت.

با شروع جنگ تحمیلی داوطلب حضور در جبهه شد و از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. هم‌زمان که در جبهه حضور پیدا می‌کرد در کنکور شرکت کرد و در دانشگاه تربیت‌معلم شهید پاک‌نژاد یزد پذیرفته شد. حکمت علاقه زیادی به مطالعه و شعر و نویسندگی داشت. اخلاص در عمل و عبادت از ویژگی‌های بارز اخلاقی وی بود. توانایی و شجاعت وی در اولین اعزام‌ها باعث شد که با تشکیل گردان ذوالفقار به‌عنوان مسئول تعاون در کادر گردان معرفی شد و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت داشت. در این عملیات مجروح شد که بعد از بهبودی در عملیات‌های دیگر حاضر شد. دهم اسفند ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر و سینه، شهید شد. مزار وی در گلزار زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید حکمت بالیده کرانی

با درود و سلام فراوان بر ارواح پرفتوح رسولان الهی بالأخص آخرین مرسلین حضرت محمد بن عبدالله و ائمه اطهار بالأخص آخرین طاهرین مهدی موعود (عج) و نائب برحقش خمینی کبیر و شهدای به خون خفته در جوار حق تعالی و تمامی پویندگان راه حق و حقیقت و فضیلت و تمامی مجاهدان فی



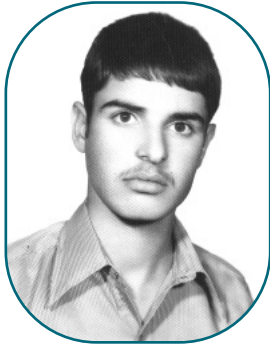
سبیل الله که برای استقرار حاکمیت اسلام جانبازی نموده، لازم دانستم چندجمله‌ای به‌عنوان وصیت خدمت تمامی برادران و خواهران بنویسم: برادران و خواهران گرامی در موقعی که استکبار جهانی با تمام نیرو سعی در نابود کردن انقلاب اسلامی را دارد و در سیطره تجاوزش رژیم خون‌آشام بعث عراق را علیه مردم مسلمان ما شوراند و شهیدایی را از ما گرفت.

برای تداوم راهشان لازم دیدم که به جبهه بروم و این راه را با چشمان قلب انتخاب نمودیم که سراب را آب نبیند و ان‌شاءالله پیروزیم. برادران و خواهران گرامی خود را تزکیه نموده و در مسیر الهی حرکت کنید که در آخرت دچار سختی نشوید دعا را قرائت کنید از خداوند طلب عفو نمایید و همیشه به یاد آخرت باشید. اینک که عازم نبرد با دشمنان اسلام هستم شاید خداوند بر ما منت گذارد از گناهان درگذرد و فوز عظیم خویش را که همان شهادت است نصیبمان گرداند.

خدایا چیزی نداریم که در راه تو اهداء کنم به جز این بدن خاکی که خود به ما ارزانی داشتی؛ این بدن باید در راه تو پاره‌پاره شود تا دینم و اسلامم و قرآن و رهبرم همچنان پایدار و استوار بماند. پروردگارا این بدن ضعیف را از ما قبول فرما.

پدر و مادر و برادران و خواهران گرامی به شما سفارش می‌کنم در مرگ من گریه و زاری نکنید اگر اشکی دارید بر حسین بریزید که سرش را از تن جدا کرده و درحالی که او داغ عزیزانی در دل داشت بدنش را پاره‌پاره کردند. اگر اشکی دارید بر زینب بریزید که داغ هفتادودو تن شهید بر جگر داشت و صبر کرد. شما ای پدران و مادران شهدا با صبرتان و شما برادران شهدا با لباس رزم‌تان و شما ای خواهران شهدا با حجاب‌تان بدانید که همواره تداوم‌بخش راه شهیدان عزیز خویش هستید و صبر کنید که خداوند صابران را دوست دارد.

در پایان از تمامی دوستان و برادران و هرکس که به هر نحوی از ما ناراحت شده بنده طلب حلالیت می‌کنم. شوق و دیدار خدا را دارم دیدار به‌قیامت.



### شهید احمد برزگر دستگردی

احمد پانزدهم فروردین ۱۳۴۵ در روستای دستگرد امامزاده از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش محمدرضا کارگر بود و مادرش حاجیه خانم نام داشت. وی دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت در زادگاه خود سپری کرد و برای ادامه تحصیل وارد هنرستان کشاورزی شهرکرد شد و دیپلم گرفت. با شروع جنگ تحمیلی علیه ایران بارها به صورت داوطلب از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. در چندین عملیات حضور داشت و دو بار مجروح شد. در عملیات والفجر مقدماتی در قالب گردان مستقل ذوالفقار شرکت کرد. یازدهم اردیبهشت ۱۳۶۵ با سمت جانشین فرمانده گردان امام سجاد (ع) در منطقه فاو عراق بر اثر اصابت ترکش به پهلو به شهادت رسید. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید احمد برزگر دستگردی

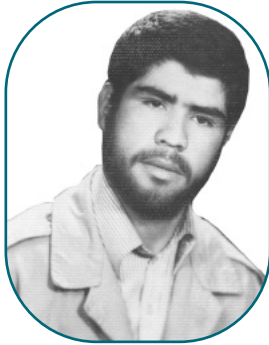
خداوندا! تو بر اعمال من آگاهی و آن چیزی را که دیگران و حتی نزدیک‌ترین افراد به من نمی‌دانند تو میدانی و خود شاهد باش که قدمی در این راه گذاشتم فقط برای جلب رضای تو بوده است و جز این چیز دیگری را نمی‌خواستم و این را می‌دانم که تو بر من منت نهادی و امر جهاد را که لیاقت والایی می‌خواهد و من آن لیاقت را نداشتم نصیبم فرمودی و مرا به سوی عاشقانت روانه کردی. خداوندا این من نبودم که به اینجا آمدم، تو مرا آوردی پس خودت مرا راهنمایی کن تا وظیفه را آن طور که دوست داری ادا کنم. هر چند میدانم اگر صدبار جان به من بدهی و مرا به جهاد بیاوری و کشته شوم ذره‌ای از وظیفه‌ای است که در مقابل اسلام باید ادا کنم. بهترین نعمت آن است که به واسطه آن به خدا برسی و آن نعمت در این زمان نعمت رهبری جامعه اسلامی ماست و این نعمت رهبری بود که اسلام و قرآن را با کلیه ابعاد و احکام در این جامعه زنده کرد و اگر خواسته باشی شکر نعمت به جا آوری باید دست از یاری اسلام و پیروی از احکام قرآن برداری و تو ای خواهر و برادر مسلمان که هر روز در نمازهایت ده بار یا بیشتر می‌گویی اهدنا الصراط المستقیم، یعنی خدایا مرا به راه راست هدایت کن، راه امام را پیش گیر که همان صراط مستقیم است. در رابطه با جنگ به قول یکی از شهدای بزرگوار: این جنگ محکی است برای آزمایش مدعیان اسلام؛ خداوند با این وسیله آن‌ها را امتحان می‌کند و هرچه جنگ پیش برود افراد بیشتر شناخته می‌شوند و تو ای برادر رزمنده که خداوند یاری‌ات نموده و به جبهه آمده‌ای سعی کن نسبت به اسلام شناخت کامل پیدا کنی که شیطانک‌ها نتوانند ترا به خطا بیندازند و لیاقت از تو گرفته شود.



### شهید عبدالعلی توکلی هفشجانی

شهید توکلی اول دی ماه ۱۳۴۳ در شهر هفشجان از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. در محل و بین خانواده و فامیل او را علی صدا می کردند. پدرش علی خان، کارگر بود و مادرش قدم خیر نام داشت. با شروع جنگ تحمیلی وارد بسیج شد و پس از آموزش های فنون نظامی سال ۱۳۶۰ از طریق بسیج در قالب تیپ ۸ نجف اشرف وارد جبهه های جنگ شد. اوایل سال ۱۳۶۱ در عملیات فتح المبین حضور چشمگیر داشت در این عملیات از ناحیه پا مجروح شد. آبان ماه همان سال در عملیات محرم و بهمن ماه در عملیات والفجر مقدماتی به صورت داوطلب شرکت داشت.

در عملیات والفجر مقدماتی که در قالب گردان ذوالفقار به خط دشمن زده بودند، بر اثر موج گرفتگی در کانالی سقوط کرد و به شدت آسیب دید و برای مدتی اثری از وی نبود تا اینکه توسط واحد امدادگران شناسایی و به بهداری قرارگاه کربلا و سپس به بیمارستان سوسنگرد و از آنجا به بیمارستان تختی اهواز انتقال داده شد. پس از مدتی بستری و استراحت که بهبودی نسبی حاصل شد؛ عبدالعلی به عنوان پاسدار وظیفه به منطقه کردستان اعزام شد. دوازدهم شهریور ۱۳۶۳ در سنجج به اسارت نیروهای کومله و دمکرات درآمد و دیگر اثری از او نشد. تیرماه ۱۳۸۴ به عنوان شهید جاویدالایر به خانواده اعلام شد و تاکنون اثری از پیکرش به دست نیامده است. مزار یادبود وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.



### شهید عباس چراغی

شهید عباس چراغی بیستم فروردین ۱۳۴۳ در خانواده‌ای مستضعف و بالیمان در شهر فرخشهر از توابع شهرستان شهرکرد دیده به جهان گشود. پدرش رجبعلی، کارگر شرکت ذوب‌آهن بود و مادرش سکینه نام داشت. تولد عباس تحول نورانی و معنوی عجیبی در خانواده به وجود آورد و از همان اوایل کودکی نبوغ و معنویت در ایشان ظاهر بود. وی دوران ابتدائی و راهنمایی را در زادگاهش با موفقیت به اتمام رساند. با پیروزی انقلاب اسلامی و فعالیت گروه‌های معاند و ضدانقلاب در شرق کشور وارد کمیته انقلاب اسلامی و راهی زاهدان شد. هفت ماه تمام در آن منطقه مبارزه کرد. بعد از ماموریت و در برگشت از زاهدان، مسئول کمیته انقلاب اسلامی اردل شد. با شروع جنگ تحمیلی بارها در جبهه حاضر شد و در عملیات والفجر مقدماتی همراه گردان ذوالفقار در منطقه رقایبه از ناحیه پا مجروح شد. یازدهم فروردین ۱۳۶۵ با سمت آرپی‌جی زن در فاو عراق بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. مزار وی در گلزار زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید عباس چراغی

با سلام و درود بر پیامبر خدا محمد (ص) و سلام بر مهدی صاحب الزمان (عج) و سلام بر نایب برحقش امام خمینی روح خدا و سلام و درود بر ملت مسلمان و قهرمان ایران. آری شهادت است که مرز حق و باطل را مشخص می‌کند و این راهی است که باید طی گردد و این راهی است که باید مثل علی (ع) و حسین (ع) شهید باشد با پیام و خونش.

تنها سخن من این است تا اینکه مرگ تو را در بستر بگیرد، توبه استقبال آن برو که بافتخار تا



می‌توانی بمیران از مشرکین از کسانی که سد راه خدا می‌شوند در هر لباسی که باشند چه در لباس منافقین خلق و چه در لباس عرب (عراقی) چه در لباس مقدس روحانیت همه را بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر. ملتی که شهادت برای او سعادت است پیروز است. راستی چه زیبا می‌گوید این حسین زمان پیر جماران، مردمی که شهادت را طالبند پیروزند.

پس امیدوارم مقبول درگاه خداوند قرار بگیرم و در پایان امیدوارم خداوند متعال انقلاب اسلامی ما را به انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) متصل گرداند و از شما برادران و خواهران، پدران و مادران می‌خواهم که وحدت خود را حفظ کنید و با پشتیبانی خود از امام و روحانیت شیعه، سیلی بر دهان تمام تجاوزگران دنیا بزنید. ما پیروزیم بر تمام کفار چه شرقی باشد و چه غربی.

من از میان شما رفتم ولی بعد از شهادتم یک پیام دارم این است که هیچ‌گونه ناراحتی نداشته باشید و چون زینب همچون کوه استوار باشید و چند کلام با هم شهری‌هایم و هم‌کیشانم دارم که‌ای مسلمانان از قالب مادی و دنیایی بیرون آید و به قوانین عالیه اسلام عمل کنید بیشتر اسلام و انقلاب و ولایت‌فقیه را یاری کنید که این یک نعمت الهی است جمهوری اسلامی را حفظ کنید امام را دعا کنید و قدرش را بدانید و دیگر اینکه راهی که من رفتم با آگاهی کامل خودم بوده و چون اسلام را در خطر دیدم دیگر به خود این اجازه را ندادم که من زنده بمانم ولی دینم پایمال شود خون حسین (ع) پایمال شود و برای حفظ اسلام و یاری امام امت خمینی بت شکن بود.



ایستاده از راست نفر دوم : شهید عباس چراغی





### شهید سید حبیب‌الله حسینی چالشتری

شهید حسینی ششم اردیبهشت ۱۳۴۴ در روستای چالستر از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش سیداسماعیل کارگاه تولید نبات داشت و مادرش ملوک خانه دار بود. دوران تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش با موفقیت پشت سر گذاشت و کلاس دوم راهنمایی بود که با شروع جنگ تحمیلی از طرف بسیج داوطلبانه اعزام جبهه شد. چندین نوبت به جبهه اعزام شد و در عملیات محرم مجروح شد. پس از بهبودی نسبی در قالب گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد و مجدداً در این عملیات زخمی شد. برای آخرین بار دوازدهم بهمن ۱۳۶۳ اعزام به جبهه شد و با حضور در عملیات بدر هفدهم اسفند ۱۳۶۳ در منطقه جزیره مجنون عراق بر اثر اصابت ترکش به سر و پا به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید سید حبیب‌الله حسینی چالشتری

با سلام و درود بر منجی عالم بشریت فرمانده کل قوا امام زمان (عج) و با درود و سلام بر نایب برحقش امام امت خمینی بت شکن پیر جماران قلب تپنده ملت‌های مستضعف و با سلام بر شهیدان راه حق و فضیلت و با درود و سلام بر امت شهیدپرورمان وصیت‌نامه خود را آغاز می‌کنم و عاجزانه از امت شهیدپرور می‌خواهم که رهبر کبیر انقلاب را تنها نگذارید و در نماز جمعه و جماعات شرکت کنند برای امام و رزمندگان دعا کنند و در جبهه با دادن فرزندان و در پشت جبهه با دادن کمک‌های مالی و نقدی خود دولت و امام را یاری کنند. من کوچک‌تر از آن بودم که چیزی را به امت شهیدپرور بگویم و برای یادآوری است و از آن‌ها می‌خواهم که از آمدن فرزندان‌شان به جبهه حق جلوگیری نکنند و از پدر و مادر عزیزم و خواهران و برادرانم و همه دوستان و آشنایان نیز می‌خواهم که اگر لیاقتی خدا به من داد و شهید شدم برایم ناراحت نباشید و برایم گریه نکنید که دشمن سوءاستفاده کند فقط برای اسلام گریه کنید. از دوستان و آشنایان حالیت می‌طلبم و امیدوارم که هر بدی از من دیده‌اید ببخشید و یک نکته که یادم آمد این است که هر کس به سپاه و بسیج می‌آید اول شناسایی کنید که خدای ناکرده ضربه‌ای به اسلام نزنند.

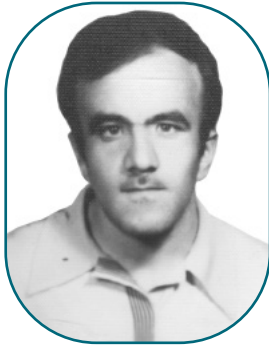


### سید عبدالله حسینی چالشتری

سید عبدالله اول مرداد ۱۳۳۶ در شهرکرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. پدرش سید علی کارمند بهداری استان بود و مادرش سلطنت نام داشت. تا پایان مقطع راهنمایی درس خواند و در بهداری مشغول به کار شد. با شروع جنگ تحمیلی بارها داوطلبانه و از طرف بسیج در جبهه حضور یافت و در عملیات‌های مختلف شرکت کرد.

جزو اولین نیروهای داوطلب استان بود که به عضویت گردان ذوالفقار درآمد. در عملیات والفجر مقدماتی که بهمن ۱۳۶۱ در منطقه رقابیه صورت گرفت، همراه این گردان به خط دشمن زد و در این عملیات مجروح شد. سال ۱۳۶۴ ازدواج کرد. در عملیات‌های محرم، والفجر مقدماتی، والفجر ۴، خیبر، والفجر ۸، کربلای ۵ و... با سمت بهیار و امدادگر حضور داشت.

دومین بار در جزیره مجنون بر اثر ترکش خمپاره و مواد شیمیایی دشمن به شدت مجروح شد. هفتم فروردین ۱۳۷۵ بر اثر عوارض شیمیایی ناشی از مجروحیت در بیمارستان شهرکرد به شهادت رسید. مزار وی در بهشت دو معصوم زادگاهش قرار دارد.



### شهید حسن حیدری سودجانی

حسن نوزدهم تیر ۱۳۳۲ در روستای سودجان از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش درویشعلی کارگری می‌کرد و مادرش شاهزاده بیگم نام داشت. حسن به خاطر فقر اقتصادی از درس خواندن محروم ماند و به کارگری مشغول شد. سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد. با شروع جنگ تحمیلی بارها از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار در سال ۱۳۶۱ به عضویت این یگان درآمد و همراه آن در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد که در این عملیات به شدت مجروح شد. مجروحیت وی مانع حضورش در جبهه نشد. تا اینکه دوم بهمن ۱۳۶۴ با شرکت در عملیات والفجر ۸، در منطقه اروندرود بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید حسن حیدری سودجانی

بنا به دستور خداوند چندجمله‌ای را به‌عنوان وصیت یادآوری می‌نمایم. در آغاز اقرار می‌کنم به وحدانیت خداوند و نبوت انبیاء بزرگوار الهی و امامت و ولایت دوازده امام معصوم وهم چنین اقرار می‌کنم به حقانیت بهشت و دوزخ و تمام ضروریات دین مبین اسلام و اعلام می‌دارم که من انتخاب کردم آگاهانه و عاشقانه بوده است و توفیقی بوده از طرف خداوند بزرگ که در این زمان به ما عطا فرموده است. خداوند را سپاس می‌گویم که قسمتی از عمر مرا در دورانی قرار داد که بار دیگر نظاره‌گر کربلایی دیگر و حسینی دیگر باشم. آری سال‌ها بود که آرزو می‌کردیم که‌ای کاش در کربلا حضور داشتیم و اماممان را یاری می‌کردیم. امروز این دعا مستجاب شده است.

سیدی بزرگوار، پیرمردی دل‌سوخته، فرزندی از سلاله حسین (ع) بپا خواسته و مرتب فریادش بلند است و یاری می‌طلبد. من مدتی از عمرم را که در جبهه گذرانیده‌ام بسیار عزیز و گران‌بها می‌دانم و یقین دارم که جنگ ما جنگ اسلام واقعی با تمام کفر است و جبهه‌های اسلام مورد لطف و عنایت خداوند است. جبهه دانشگاهی است که استاد آن امام حسین (ع) و دروس آن عشق و صفا و شهامت و شجاعت و شهادت و درنهایت رسیدن به لقاءالله است. از همه برادران و خواهران دینی و مخصوصا خانواده عزیزم طلب حلالیت و عفو و بخشش دارم و از همه می‌خواهم که مرا فراموش نکنید و از خداوند برای من طلب غفران و آمرزش کنند.



### شهید مصیب حیدری سودجانی

شهید حیدری ششم فروردین ۱۳۴۳ در روستای سودجان<sup>۱</sup> از توابع شهرستان شهرکرد دیده به جهان گشود. پدرش نجف قلی، کشاورز بود و مادرش سیده خاتون جان از سادات احمدی روستا بود. در محل او را میرزا مصیب صدا می کردند. مقاطع تحصیلی ابتدایی و راهنمایی را در زادگاه خود با موفقیت سپری کرد. با شروع جنگ تحمیلی سه بار داوطلبانه از طرف بسیج در جبهه حضور یافت و در عملیات والفجر مقدماتی همراه گردان ذوالفقار به خط دشمن زد و مجروح شد. پس از بهبودی لازم دو سال خدمت سربازی خود را در ارتش به اتمام رساند. بنا بر سنت پیامبر اسلام سال ۱۳۶۴ ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. با ادامه جنگ وی آرام ننشست و از طرف سپاه به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت. بیست و سوم اسفند ۱۳۶۶ با سمت نیروی اطلاعات و عملیات در شاخ شمیران توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت گلوله به سر، شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت نامه شهید مصیب حیدری سودجانی

با درود و سلام بر منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و نایب برحقش خمینی کبیر و درود و سلام بر رزمندگان پرتوان و شهیدان به خون افتاده اسلام. این بنده حقیر مصیب حیدری فرزند نجف قلی ساکن شهرکرد، روستای سودجان، وصیت نامه خود را که یک وظیفه الهی برای هر مسلمان است، به نام خدا آغاز می کنم.

خداوندا! من؛ پدر و مادر، زن و فرزند، برادر و خواهر و همه چیزم را رها کردم و به سوی تو می آیم. از تو می خواهم که من عاصی را بپذیری و جزو بندگان رستگار درگاهت قرار دهی. اگر چه این بنده

۱. سودجان روستایی بود که بر اساس تقسیمات کشور در سال ۱۳۸۲ به شهر تبدیل شد.



حقیر گناهکار هستم؛ ولی امید به رحمت تو دارم. ای پروردگار عالمیان، دستم را بگیر و از این ظلمات دنیا و دل‌بستگی‌ها رهایم ساز و مرا به خود وابسته مکن! یا ابا عبدالله سالیانی در کنار منبرها در مساجد نشستیم و به یاد مظلومیت تو اشک ریختم. وقتی فهمیدم برای دفاع از حق جدت رسول الله، که همان دین اسلام است، قیام کردید، راه و هدف خودم را انتخاب کردم. دیگر گوشه و کنار نمی‌نشینم برای مظلومیت تو گریه کنم بلکه سلاح بر دست می‌گیرم و از مظلومیت تو دفاع می‌کنم. با دشمنان تو مبارزه می‌کنم. از هدف تو که اسلام است دفاع می‌کنم و تا شهادت پیش می‌روم؛ زیرا درس شهادت و ایثار را از امام حسین یاد گرفتم و از تو می‌خواهم که مرا در ردیف یارانانت قرار دهی.

از پدر و مادر و خانواده‌ام می‌خواهم که تقوا را پیشه کنید و پیرو خط امام خمینی باشید، که همان خط رسول خداست. فرزندم جواد را خوب و در راه خدا تربیت کنید. از من برای او روشن کنید که هدفم برای چه بود و چگونه به شهادت رسید، چه هدف مقدسی بوده که همه اولیاء الهی فدای این هدف شدند. از عموم مردم می‌خواهم که پیرو خط ولایت فقیه باشند و از انقلاب خوب محافظت کنند.



### شهید مرتضی در علی بنی

مرتضی پنجم خرداد ۱۳۴۱ در شهر بن از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش یدالله، کشاورز بود و مادرش گوهر سلطان نام داشت. تا پایان دوره دبیرستان در رشته اقتصاد درس خواند و دیپلم گرفت. قبل از اینکه به خدمت سربازی اعزام شود، چند بار داوطلب از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. در عملیات والفجر مقدماتی در قالب گردان ذوالفقار حضور داشت که در این عملیات مجروح شد. بعد از بهبودی به خدمت سربازی رفت و به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت. دوم خرداد ۱۳۶۳ در طلائیه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سینه شهید شد. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

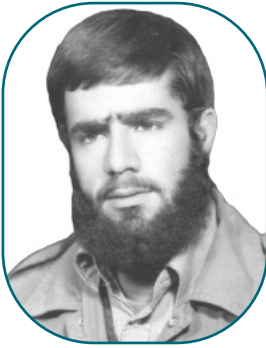
### گزیده وصیت نامه شهید مرتضی در علی بنی

بنام الله پاسدار خون شهیدان و تنها قادر و یکتا و در هم کوبنده ستمگران و یاری دهنده مستضعفان، او که اول و آخر همه چیز در دست اوست. درود خدا بر امام امت این ابرمرد تاریخ که هم چون خورشیدی از افق ایران زمین دمید و ما ملت در خواب فرورفته ایران را، از تاریکی‌ها به روشنی کشیده و با رهنمون‌های پیامبرگونه‌اش ما را از بندهای مادی رهایی بخشید. سلام و درود بر شما برادران و خواهران اینجانب مرتضی در علی وصیت‌نامه‌ای از خود به جای می‌گذرام که امید است خدای منان از دست همه ما راضی باشد. هدف من از جبهه رفتن این است که ندای رهبر را لبیک گفتم و برای دومین بار در دانشگاه الهیات برای خودسازی و جنگیدن در راه اسلام و برای رضای خدا حاضر شوم. به ملت شریف ایران و همه همکلاسی‌هایم عرض می‌کنم که همیشه در صحنه باشند و جبهه را تقویت کنند و امام را فراموش نکنند و همیشه امام را دعا کنند. و از خدا بخواهیم که هر چه زودتر امام زمان ظهور کند. و پیامی هم برای دبیران که، این آینده‌سازان را طوری تربیت کنند تا برای آینده



ایران اسلامی دلسوز باشند. و برای انجمن اسلامی پیامی دارم که همیشه نماز جماعت را برقرار کنید و دعاهای توسل و کمیل را برقرار کنید و اگر این منافقین را در کوچه یا خیابان دیدند، در آنجا آن‌ها را خفه کنند و نگذارند آن‌ها وارد صحنه شوند و بیش از این به ما لطمه بزنند.

این منافقین که بهشتی‌ها و رجایی‌ها و باهنرها راشهید کردند وازماگرفتند. آنهاکورخواندند، آنهاخیال می‌کنند که انقلاب ما به شخصیت بستگی دارد والله این انقلاب ماخدایی است و باید که ازایران به جهان صادر شود و جهانی گردد. باری برادران و خواهران مسلمان آیا تا به حال هیچ فکر کرده‌اید که این همه شهید را ما برای چه داده‌ایم؟ و آیا هیچ فکر کرده اید که ارتش کفرچه می‌خواهد؟ آن‌ها می‌خواهند اسلام راز ما بگیرند، نماز و روزه و قرآن را از ما بگیرند. ولی ای امت مسلمان بدانید که این همه خونها که ریخته می‌شود به خاطر نماز و قرآن و دیگرمسائل اسلام است. پس امیدوارم که همیشه به فکر خدا باشید و جبهه‌ها را تقویت کنید. وپیامی برای پدر ومادر گرامی دارم که اگر من به جنگ می‌روم، بدانید این جنگ بین اسلام وکفر است که اگر شهادت مانند حسین(ع) نصیب من گردید، زینب وار استوار باشید و برای شهادت من گریه نکنید. و در آخر وصیت نامه‌ام آرزوی پیروزی رزمندگان وسلامتی امام وشفای معلولین ومجروحین را از خدای بزرگ طلب می‌نمایم.



### شهید حفیظ الله رفیعی شهرکی

شهید رفیعی ششم مرداد ۱۳۴۱ در شهر کیان از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش نبی‌الله کارگر ذوب آهن بود و مادرش بیگم نام داشت. دانشجوی دوره کاردانی در رشته آموزش ابتدایی بود که چندین بار داوطلبانه از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. قبل از عملیات والفجر مقدماتی در قالب گردان ذوالفقار به خط دشمن زد، که در این عملیات آسیبی ندید. پنجم اردیبهشت ۱۳۶۵ در فاو عراق بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید حفیظ الله رفیعی شهرکی

شهادت می‌دهم که خدایکی است و همتا و شریکی ندارد. و شهادت می‌دهم که پیامبر (ص) فرستاده خداست و اطاعت از او واجب و هرکس از دستورات او اطاعت نکند کافر است. شهادت می‌دهم که علی (ع) ولی خداست و اطاعت از دستوراتش واجب و راه او حق و پایدار است و شهادت می‌دهم که رهبری آگاه و رهبری فداکار داریم و اطاعت از امر او واجب می‌باشد در این جا وصیت می‌کنم برامت حزب‌الله و شهیدپرور که جبهه هاراخالی نگذارید. و اگر اسلحه ای از دست برادری ورزمنده ای می‌افتد اسلحه او را مردانه بردارید و روانه جبهه‌ها شوید و امام و راهش را تنها نگذارید زیرا که ما مانند مردان اهل کوفه نیستیم که امامان را تنها بگذاریم.

ای افراد اداری که بعضی از شما جایتان در ادارات بازمی‌شود! پارتی بازی نکنید و افراد محروم را در نظر بگیرید و حق آن‌ها را از بین نبرید که دل خانواده‌های شهدا را آزرده نمائید. و با شما هستم ای برادرانی که کادر رسمی ادارات می‌باشید کمی در کارهایتان دقت کنید و هیچ گاه از یاد خدا غافل نباشید که خدای ناکرده دچار شیطان نشوید، و با شما هستم ای برادران فرهنگی! چرا بعضی از شماها این قدر بی تفاوت هستید، امام خمینی می‌فرماید: معلمی شغل انبیاء است از این شغل مواظبت کنید و مواظب





باشید که خیانت نکنید.

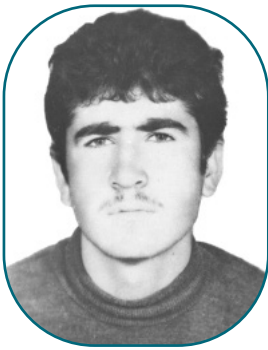
با شما هستم ای افراد حزب الهی که درشهداتم دستهایم را از طاوتم بیرون بگذارید تا کوردلان بدانند من با خودم چیزی نمی‌برم من فقط با اعمال خود وارد قبر می‌شوم. چشم‌هایم را باز بگذارید تا جلادان تاریخ بدانند من راهم را کورکورانه انتخاب نکرده‌ام. و ای افرادی که در تشییع جنازه‌ام شرکت نمودید از شما معذرت می‌خواهم و فقط می‌خواهم این را بدانید که هم اکنون مرا در شیاری تنگ و تاریک قرار می‌دهید و از نزد من می‌روید! من فقط خودم می‌مانم و اعمالم در اینجا نه پدر، نه مادری، نه برادری، نه خواهری و نه دوستی و نه آشنائی، من می‌مانم و خدای خودم.

و در آخر ای مادر گرامیم از شما معذرت می‌خواهم که برای به ثمر رساندن من شب‌ها نمی‌خوابیدی و روزها از من مواظبت می‌کردی و معذرت می‌خواهم که دیگر بعد از این گونه‌های شما خیس خواهد بود و به یاد من می‌افتی اشک‌هایت جاری می‌شود. و پدر جان از شما هم معذرت می‌خواهم که در بزرگ نمودن من روزها در هوای گرم تابستان و در هوای سرد زمستان سختی‌ها را تحمل نمودی اما وقتی به من نگاه می‌کردی تمام رنج‌ها را فراموش می‌کردی. از همه فامیل، دوستان و آشنایان حلالیت می‌طلبم.



ایستاده از راست: فیض الله امیدی ، کیومرث مومنی ، تیمور صیادی ، حسنتلی مالکی ، مهرباب قربانی

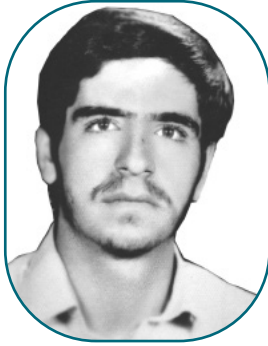
نشسته از راست : صفرعلی علیرضایی ، شیرعلی فرازنده ، شهید حفیظ الله رفیعی



### شهید فریبرز رضائی زوردگانی

شهید رضائی چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۴ در روستای قلعه ممکا از توابع بخش کیار شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش مراد کارگر بود و مادرش ماه بی بی نام داشت. او در خانواده‌ای متولد شد که فقر اقتصادی بر آن حاکم بود. تا پایان مقطع ابتدایی در زادگاهش درس خواند و به خاطر عدم تمکن مالی ترک تحصیل کرد و به کارگری مشغول شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی، سال ۱۳۶۱ قبل از اینکه به سن خدمت برسد؛ داوطلبانه از طرف بسیج در جبهه حضور یافت و در قالب گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد.

بعد از این عملیات بود که به عنوان سرباز وظیفه از طرف ارتش جمهوری اسلامی ایران در جبهه حضور یافت. ششم اسفند ۱۳۶۴ در منطقه میمک بر اثر اصابت گلوله به پهلو توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.



### شهید حجت‌الله ریاحی بنی

شهید ریاحی دوم آبان ۱۳۴۳ در شهر بن از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش حاج‌بابا کشاورزی می‌کرد و مادرش بی‌بی سلطان نام داشت. دانش‌آموز کلاس چهارم مقطع دبیرستان بود که از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار چهارم‌محل و بختیاری به این گردان پیوست و در عملیات والفجر مقدماتی حضوری چشمگیر داشت. وی بیست و چهارم شهریور ۱۳۶۲، شش ماه بعد از عملیات والفجر مقدماتی در منطقه کوشک بر اثر اصابت گلوله دشمن به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید حجت‌الله ریاحی بنی

من حجت‌الله ریاحی برحسب وظیفه شرعی که امام امت و ابراهیم زمان دستور فرموده‌اند: رفتن به جبهه واجب کفایی است، وظیفه خود دانستم که به یاری اسلام بشتابم. امیدوارم که ان‌شاءالله به‌زودی حق بر باطل پیروز شود و نور جای ظلمت را در جهان پرکند و ابر جنایتکاران شرق و غرب به دست مستضعفان که قرآن وعده آن را داده، حکومت از آن مستضعفان جهان گردد. ای ملت مسلمان گوش‌به‌فرمان رهبر عزیز باشید و بدانید که شهیدان راه خدا زنده‌اند و همیشه شاهد بر اعمال شما هستند. شما مسئولید که نگذارید خون شهدا پایمال بشود. شما ای دانش‌آموزان عزیز، اگر می‌بینید که من کلاس درس را ترک کرده و به جبهه رفتم، بدانید من الان در کلاسی هستم که دانشگاه است و راه چگونه زندگی کردن و چگونه مبارزه کردن و چگونه رفتن را به ما می‌آموزد. شما هم اگر می‌خواهید در راه خدا کار کنید و جهادی کرده باشید؛ جهاد با نفس کنید که پیامبر اکرم (ص) آن را جهاد اکبر نامید. من اگرچه نتوانستم جهاد اکبر را به‌درستی انجام دهم؛ امیدوارم که جهاد اصغرم در راه خدا مقبول باشد و خدا از همه ما راضی باشد. و کلامی هم با پدر، مادر و برادرانم که بعد از من هیچ‌گونه نگرانی نداشته باشید و حالا نوبت به شما رسیده که چگونه امانت خدا یعنی فرزند خود را که امانتی در دست شما بود به خدا بدهید و هیچ ناراحت نباشید. صبر را پیشه کنید و بدانید که مرگ به‌سوی همه می‌آید و همه رفتنی هستیم.



## شهید عبدالصاحب زغیرزاده احمدی

عبدالصاحب بیست و هفتم مهرماه ۱۳۴۴ در شهر اهواز مرکز استان خوزستان به دنیا آمد. پدرش لفته کارگر بود که فرزندان خود را برای دفاع از انقلاب و اسلام تربیت کرده بود. آشنایی به زبان عربی در جنگ تحمیلی بسیار مؤثر بود که می‌توانست در تصمیم‌گیری‌ها و اطلاعات و عملیات مفید واقع شود. ضرورت این کار فرمانده گردان ذوالفقار را بر آن داشت تا عبدالصاحب را به‌عنوان معاون این گردان انتخاب نماید. عبدالصاحب، جوانی خوش‌اندام با هیكلی قوی که به زبان عربی هم مسلط بود، در کنار نیروهای گردان ذوالفقار به کار گرفته شد و در عملیات والفجر مقدماتی به خط دشمن زد. در این عملیات آن زمانی که گردان به معبر مین رسید و دشمن بچه‌ها را به گلوله بسته بود، زغیر بود که به هر طریق ممکن خود را به آتشبار دشمن رساند و آن را خاموش کرد. در همین رابطه مسعود صادقی که فرماندهی یکی از دسته‌های این گردان را به عهده داشت و از نزدیک شاهد فداکاری‌های زغیر بود می‌گوید:

از معبر باریک تعیین‌شده به سمت کانال در حال پیشروی بودیم. تیربار دشمن بر روی معبر مذکور مستقیم شلیک می‌کرد و عملاً پیشروی را مختل کرده بود. طرفین معبر هم مملو از انواع و اقسام مین‌ها و تله‌های انفجار بود. بستر زمین یکدست صاف بود و کوچک‌ترین پستی و بلندی برای پناه بردن وجود نداشت. این در حالی بود که نیروها حتی در حالت سینه‌خیز هم مورد اصابت گلوله‌های تیربار دشمن قرار می‌گرفتند. در میان این هیاهوی وصف‌ناشدنی، دلاور مرد جنوبی به نام «عبدالصاحب زغیرزاده»

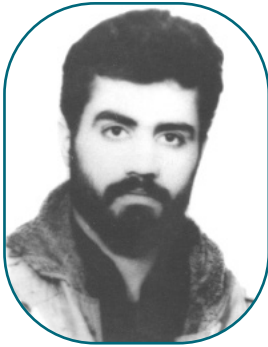


سینه‌خیز درحالی که مماس با زمین حرکت می‌کرد، به طرف تیربار رفت و با انهدام آن، مسیر عبور نیروها را باز کرد. عبدالصاحب در این عملیات به شدت مجروح شد اما این مجروحیت مانع حضور وی در جبهه نشد تا اینکه در تاریخ ۱۳۶۵/۴/۹ به مقام رفیع شهادت رسید.

### وصیت‌نامه شهید عبدالصاحب زغیرزاده احمدی

با درود به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی این حسین زمان و بر تمام پویندگان خط سرخ شهادت و شهدای گلگون کفن تاریخ اسلام. راهی را که اکنون من انتخاب کردم همانا راه تمام شهیدان گلگون کفن اسلام و قرآن است. این راه همان راهی است که سالار شهیدان امام حسین (ع) سالار آزادگان پیموده و تمام شهیدان انقلاب آن را گذرانده‌اند. تنها توصیه‌ای که به تمام دوستان و آشنایان دارم این است که فقط و فقط راه خونین قرآن را پیروی کنند و از خط‌های انحرافی چپ و راست بر حذر باشند. اینک که در حال نوشتن توصیه‌ای هستم که وظیفه خود را نسبت به خانواده‌ام و کلیه دوستان و آشنایان انجام دهم. اول پدر و مادر عزیزم - اگر فرزندان لیاقت این را پیدا کرد که در راه اسلام سلاح به دست گیرد و آماده جان‌فشانی باشد ناراحت نباشید.

اگر در این راه فرزندان شهید شد هیچ‌گونه ناراحتی به دل خود راه ندهید زیرا شما فرزندان را برای اسلام تربیت کرده‌اید توصیه‌ای که به خواهر و برادرانم دارم اینکه ای خواهر تو خود را زینب گونه ساز و از هر زشتی و پلیدی به دور باش و حسین زمان را هیچ‌وقت بی‌یار و یاور مگذار و تو برادر نیز باید هر زمانه باشی خداوند ان‌شاءالله توفیق خدمت به اسلام و مسلمین را نصیب شما گرداند. و اینک دوستان توصیه بزرگ که توصیه کلیه شهدای اسلام از صدر تاکنون بود این است که اسلام را پیشه خودسازیم و از رهبری حسین گونه امام زمان، خمینی بت‌شکن حمایت کنید و از منافقین به دور باشید و در آخر از کلیه دوستان و پدر و مادر و برادرانم طلب آمرزش می‌کنم.



### شهید حسین شیرزاد طاقانکی

شهید شیرزاد یکم فروردین ۱۳۳۹ در قریه طاقانک از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش غلامحسین کشاورز بود و مادرش فاطمه نام داشت. او پس از سپری کردن ایام طفولیت جهت تحصیل علم و ادب راهی مدرسه شد و تحصیلات خویش را آغاز کرد، هنوز دو سال از تحصیل وی نمی گذشت که پدرش به بیماری سختی مبتلا و تحت سرپرستی عموی خویش به آبادان رفت و تحصیلات خود را ادامه داد. کلاس سوم دبیرستان بود که همزمان شد با اوج گیری قیام مردم مسلمان ایران علیه رژیم پهلوی، که حسین هم ترک تحصیل کرد و به خیل عظیم مردم ایران پیوست.

چندین بار تحت تعقیب مأمورین حکومت قرار گرفت و با هوشیاری توانست از چنگ آن‌ها فرار کند. سال ۱۳۵۸ درس خود را ادامه داد و دیپلم گرفت. اما سرنوشت روزگار این گونه رقم خورد که حسین از نعمت پدر محروم شود. او که فرزند ارشد خانواده بود، از آبادان به زادگاهش بازگشت و مسئولیت و سرپرستی خانواده به عهده او افتاد. با تشکیل سپاه پاسداران به عضویت سپاه درآمد و فعالیت‌های انقلابی خود را ادامه داد. سال ۱۳۵۹ به منطقه محروم و عشایری کوه‌رنگ رفت و توانست خدمات خوب و ارزنده‌ای را به مردم ارائه نماید. اوایل سال ۱۳۶۱ موافقت سپاه را جلب کرد و در عملیات فتح المبین حاضر شد.

فرماندهی سپاه منطقه کوه‌رنگ را عهده‌دار بود که قبل از عملیات والفجر مقدماتی در جبهه حضور یافت. با تشکیل گردان ذوالفقار مسئولیت پرسنلی و منشی گردان به عهده وی گذاشته شد. حسین در این عملیات آسیبی ندید و خدمات خود را در جبهه و پشت جبهه ادامه داد. در عملیات والفجر ۸ از ناحیه پا مجروح شد و در بیمارستان امام رضا (ع) مشهد تحت درمان قرار گرفت. در ادامه عملیات کربلای ۵ و پاتک سنگین دشمن، هفتم اسفند ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه با سمت معاون گردان امام سجاد (ع) بر اثر اصابت ترکش به



شهادت رسید. پیکر این فرمانده شجاع و دلیر سپاه اسلام پس از انتقال به استان و تشییع باشکوهی که در منطقه کوه‌رنگ و شهر فارسان انجام گرفت در زادگاهش به خاک سپرده شد.

### وصیت‌نامه شهید حسین شیرزاد طاقانکی

این بنده حقیر و ضعیف حسین شیرزاد طاقانکی فرزند غلامحسین به یگانگی و وحدانیت خداوند شهادت می‌دهم "اشهدان لا اله الا الله" و شهادت می‌دهم که محمد (ص) رسول و پیامبر خداوند است که از سوی او برای هدایت بشر برانگیخته شده است. "اشهدان محمدا رسول الله (ص)"

و شهادت می‌دهم که علی (ع) جانشین پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین است و حکومت خدا در روی زمین از آن علی و خاندان مطهر اوست. ولایت‌فقیه را همان راه ائمه می‌دانم و اگر بخواهیم حکومت خدا پیاده شود باید به ولایت‌فقیه معتقد باشیم. ما را خداوند آفریده است و هر آن اراده کند می‌میراند. پس سپاس و حمد بی‌کران خدای باری تعالی را که این همه نعمت به ما داده است و ما از شکر آن عاجزیم.

از دست و زبان که برآید      کز عهده شکرش بدر آید  
بنده همان به که ز تقصیر خویش      عذر به درگاه خدای آورد  
ور نه سزاوار خداوندی‌اش      کس نتواند که به جای آورد

خدایا تو بودی پیامبران و هادیان را فرستادی، تو زمین وحشی را گاهواره‌ای برای زیستن ما قرار دادی، تو برای هدایت ما آیات و بینات نازل نمودی، تو بهترین نعمت‌ها را برای ما فراهم ساختی از انواع خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و ... و ما بندگان عاصی و خاطی و گناه‌کار با این همه نعمت باز هم دست به عصیان زده و مرتب در حال ارتکاب گناه هستیم. خدایا اگر ما را نبخشی و عفو نکنی وای بر احوال ما، ما چه کار خواهیم کرد؟ کجا خواهیم رفت؟

خدایا می‌دانم تو رؤف و مهربان هستی، می‌دانم تو رحیمی تو کریمی بر جرائم اعمال ما قلم عفو کشیده و از گناهان ما درگذر، خدایا یک آن ما را به حال خودمان وامگذار.

این بنده حقیر با شناختی که از اسلام و احکام آن دارم و می‌دانم که "کل یوم عاشورا و کل عرض کربلا" در همه زمان‌ها صدق می‌کند و با شنیدن صدای "هل من یبصرنی" فرزند زهرا خمینی کبیر رهبر بیدار و هشیار امت اسلام به یاری دین خدا شتافتیم.



### شهید قربانعلی علی بیگی

قربانعلی سی و یکم اردیبهشت ۱۳۱۴ در شهر بن از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش عبدالصمد کشاورزی می‌کرد و مادرش سکینه خانه‌دار بود. در حد خواندن و نوشتن سواد آموخت و به شغل کشاورزی مشغول شد. او صاحب دو پسر و پنج دختر شد. با شروع جنگ تحمیلی همراه دیگر رزمندگان استان به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور یافت.

قبل از عملیات والفجر مقدماتی به گردان ذوالفقار پیوست و در این عملیات بر اثر اصابت ترکش خمپاره به کمر قطع نخاع شد. وی پس از سال‌ها تحمل رنج و درد ناشی از مجروحیت بیست و چهارم بهمن ۱۳۸۹، در بیمارستان هاجر شهرکرد دعوت حق را لبیک گفت و به خیل یاران شهیدش پیوست. مزار وی در گلزار مطهر زادگاهش قرار دارد.





### شهید اسماعیل فضل الهی

اسماعیل بیستم اردیبهشت ۱۳۴۴ در شهر جوتقان از توابع شهرستان فارسان به دنیا آمد. پدرش بختیار مغازه‌دار بود و مادرش ترنج نام داشت. کلاس دوم راهنمایی بود که جنگ تحمیلی شروع شد. وارد بسیج شد و سال ۱۳۶۱ داوطلبانه به مدت ۳ ماه در جبهه حضور پیدا کرد و همراه گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. پس از آن مدتی را به کارگری مشغول شد. به‌عنوان سرباز در جبهه حضور یافت. دوم مرداد ۱۳۶۵ با سمت تک‌تیرانداز در قلاویزان به دست نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به سینه، شهید شد. مزار وی در گلستان شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید اسماعیل فضل الهی

من همراه با رزمندگان اسلام با رشادت و پیروزی برای دفاع از کشور و وطنمان این راه را تا آخرین قطره خونی که در رگ بدنم بود با جنایت‌کاران بجنگیم تا نتوانند پا به این وطن اسلامی بگذارند. ولی من آرزویی دارم باید یکی از برادرانم اسلحه به دست بگیرد و با قلبی پاک و روحی پر از سرشار بتواند با بعثیون و کفر جهانی نبرد کند تا آن آرزویی که من در قلبم هست برآورده شود. پدر و مادر داغ‌دیده من امید من این است که شما هیچ‌گونه ناراحتی برای من نداشته باشید چون من امانتی بودم برای شما و آن امانت را که خداوند به شما داده بود و زحمت و زجر کشیدید تا به این حد رساندید خداوند شمارا پاداش خواهد داد و به گفته خداوند امانتی را که به شما می‌سپارم باید آن امانت را نگهداشت تا خودم بتوانم در هر لحظه و در هر موقع آن امانت را پس بگیرم. پدر و مادر عزیز و مهربان و داغ‌دیده‌ام؛ امیدوارم که در هر موقع با شما بدرفتاری و بدی به حال شما کرده‌ام به بزرگی خودتان و به خداوندی خدا مرا ببخشید اگر نبخشید خداوند مرا نمی‌آمزد و مرا به جهنم می‌سپارد و من خیلی خوشبختم که مرا به این حد رساندید و با قلبی پاک مرا به سوی جبهه نبرد حق علیه باطل فرستادید و آن آرزویی را که دارم ادامه‌دهنده راه شهیدان باشید تا این جنایت‌کاران را از مملکت خود دور کنید و بتوانید با قلبی پاک و با موفقیت زندگی خوشبختانه ای داشته باشید.



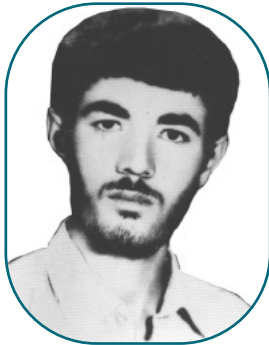
### شهید سید رسول کاظمی قهفرخی

سیدرسول دوم دی ۱۳۴۱ در شهر فرخشهر از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش سید جواد و مادرش شاهی جان نام داشت. تا پایان مقطع کاردانی در رشته تربیت معلم درس خواند و فوق دیپلم گرفت. معلم بود که با دوران دفاع مقدس همزمان شده بود. چندین نوبت از طرف بسیج در جبهه‌ها حضور یافت و در عملیات‌های مختلف شرکت داشت.

با تشکیل گردان ذوالفقار در این یگان سازمان‌دهی شد و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. هر چند در این عملیات آسیبی ندید اما با حضور در عملیات بدر بیست و پنجم اسفند ۱۳۶۳ در شرق رود دجله عراق بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی مدت‌ها در منطقه عملیاتی بر جا ماند تا اینکه سال ۱۳۷۳ پس از تفحص در بهشت صالح زادگاهش به خاک سپرده شد.

### گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید سید رسول کاظمی قهفرخی

از سخنان پیر جماران و امام بزرگوارمان حداکثر استفاده را بکنید و سرلوحه کارتان قرار دهید. او را تنها مگذارید زیرا بهترین نعمتی است که به ملت ما ارزانی شده است. همیشه درصحنه باشید و از ولایت‌فقیه و روحانیت مبارز جدا نشوید که رمز پیروزی است. دشمن همیشه دنبال این است که روحانیت را از ملت جدا کند. نکته و سفارش دیگر اینکه، هر کس در هر لباس و مقامی که هست و ادعای مسلمانی می‌کند تا سرحد امکان کوشش و سعی خود را برای رضای پروردگار به کار گیرد و برای مادیات کار نکند. چون هر کس مسلمان است می‌داند هر چه در این دنیا کشت کند، در آخرت برداشت می‌کند و این دنیا زندان مؤمن است. پس مؤمنی که به آخرت ایمان دارد کار دنیایی خویش را هم به نحو احسن انجام می‌دهد و هیچ‌گاه از مرگ ترس ندارد. به کلیه بازاریان و کسانی که مسئول توزیع کالا می‌باشند، سفارش می‌شود که آن‌ها پشت میز عدالت قرار گرفته‌اند و باید از احتکار و گران‌فروشی و سوءاستفاده در این وهله خودداری نمایند. تا سرحد امکان کالاها را به مردم برسانند زیرا در مقابل خون شهدا مسئول اند. از مردم فرخشهر و همه دوستان و آشنایان حلالیت می‌طلبم و اگر کسی از بنده حقیر ناراحتی داشته امیدوارم حلالم کند



### شهید قباد مرادی

قباد ششم شهریور ۱۳۴۳ در منطقه عشایری کوهرننگ و در سیاهچادر گله‌داری به دنیا آمد. پدرش جواد، گله‌دار بود و مدتی را در کارخانه ریسندگی و بافندگی کار می‌کرد و مادرش مروارید خانه‌دار بود. در خردسالی از مهر و محبت مادر محروم شد و در دامان نامادری پرورش یافت. قباد مانند بسیاری از بچه‌های عشایر در کار گله‌داری و گوسفندچرانی کمک‌حال پدر بود. با توجه به مشکلاتی که برای پدر شهید به وجود آمد، گوسفندان را فروخت و ساکن شهر کرد شد.

شهید همراه پدر در کارخانه ریسندگی و بافندگی مشغول به کار شدند. شهید تا پایان دوره راهنمایی درس خواند. با شروع جنگ تحمیلی بارها از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. از نیروهای داوطلب گردان ذوالفقار بود که در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد و در این عملیات از ناحیه دست راست مجروح شد. اوایل دی‌ماه سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و سه روز پس از ازدواجش عازم جبهه شد. پنجم اسفند ۱۳۶۲ با سمت آرپی‌جی زن و بی‌سیم‌چی در جزیره مجنون عراق به شهادت رسید. پیکر او سال‌ها در منطقه بر جا ماند تا اینکه سال ۱۳۹۴ پس از ۲۳ سال تفحص در بهشت دو معصوم شهر کرد به خاک سپرده شد.

### وصیت‌نامه شهید قباد مرادی

خداوند! ای مهربان‌ترین مهربانان و ای بخشاینده‌ترین بخشندگان، تو می‌دانی که من جز گناه در این دنیا کاری نکرده‌ام. نتوانسته‌ام سپاسگزاری نعمت‌های تو را بکنم و بنده شایسته‌ای برای تو باشم. من کوچک‌تر از آن هستم که بخواهم برای امتی که از جان و مال خود در راه خدا و برای حفظ قرآن و اسلام دریغ ندارند، داشته باشم. اما به‌عنوان یک مسلمان چند سخن با این شهید پروران دارم. برادران و خواهران حزب‌الله؛ آنچه انسان را منقلب می‌کند و او را به‌طرف جبهه، این مرکزی که به فرموده امام دانشگاه است



، می‌کشاند. هر کس که عاشق خدا بشود دیگر به مادیات و چیزهای دنیوی دل نمی‌بندد. من آدمم به جبهه تا بلکه از این راه قطره‌ای از هزاران وظیفه‌ای که به دوش خود احساس می‌کردم، عمل کرده باشم و به ندای هل من ناصر ینصرنی امام امت خمینی بت شکن لبیک گفته باشم. از خدا بخواهید که عمر امام را تا انقلاب مهدی (عج) و حتی کنار آن حضرت نگه دارد. باری پدر جان! من نتوانسته‌ام جبران زحمات شبانه‌روزی شما را بکنم؛ می‌دانم از دست دادن فرزند برای شما سخت است و نمی‌توانید تحمل کنید، اما چون من هدفی جز به خاطر خداوند و رضای او نداشته‌ام و حرکتی برای برقراری حکومت عدل الهی بود، از تو می‌خواهم به خاطر خدا و رضای او صبر و استقامت داشته باشید و ناراحت و نگران نباشید. خدا را شکر کنید که شما فرزند خود را در راه خدا داده‌ای. از شما می‌خواهم که مرا ببخشی و حلال کنید.



نشسته : شهید قباد مرادی



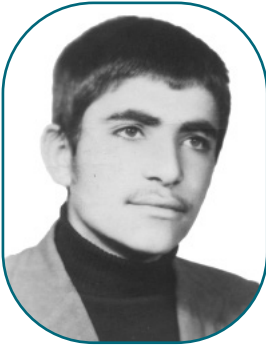
### شهید فریبرز مردانی دهکردی

شهید مردانی دوم خرداد ۱۳۳۸ در شهر کرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد پدرش احمد، دشتیان بود و مادرش قمر نام داشت. در فقر اقتصادی؛ اما با تربیت صحیح پرورش یافت. پنج سال بیشتر نداشت که از مهر پدری محروم شد و مسئولیت او به دوش مادر و برادرش افتاد. تا پایان دوره متوسطه در رشته بهداشت درس خواند و دیپلم گرفت.

با شروع جنگ تحمیلی چندین بار در جبهه حضور یافت و با تشکیل گردان ذوالفقار به عضویت این گردان درآمد و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت داشت. بعد از این عملیات بود که به عضویت سپاه درآمد و به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت. سوم تیرماه ۱۳۶۳ در کامیاران هنگام درگیری با گروه‌های ضدانقلاب بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. مزار وی در بهشت دو معصوم زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید فریبرز مردانی دهکردی

خدایا! پروردگارا؛ تمام بندگان را به صراط مستقیم هدایت کن که همانا بهترین راه است. خدایا؛ بارالها، تو می‌دانی که رسول و فرستاده تو بندگان را سفارش به این کرد که، از گهواره تاگور دانش بجوی؛ ولی من هیچ‌گونه مطالعه نداشتم. خدایا تو می‌دانی که چگونه در این انقلاب اسلامی شهید دادیم ولی باز هم نافرمانی تو را کردم. مادرم برایم گریه نکن، چون دشمنان اسلام خوشحال می‌شوند. به امام بنگر که چگونه در مرگ فرزندش استوار و مقاوم بود. اورکت‌م را بدهید به تعاون سپاه پاسداران، یادتان نرود. جانمازم را هم در مسجد جامع بگذارید. از تمام برادران فرمانده و دیگر برادران رزمنده می‌خواهم که، مرا اگر خلاقی سرزده به بزرگی خود بخشیده و از خداوند قادر برایم طلب آموزش نمایند. از فرزندان برادرم می‌خواهم که اگر در حقشان کوتاهی کردم، مرا ببخشند. امید است در نظام جمهوری اسلامی بتوانند مفید واقع گردند.



### شهید حجت‌الله مطلبی جوتقانی

شهید حجت‌الله نهم فروردین ۱۳۴۵ در شهر جوتقان از توابع شهرستان فارس در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. پدرش نصرالله کارگر بود و مادرش طلعت خانه‌دار که با مشقات و رنج‌های فراوان تأمین معاش می‌کردند و فرزندان خود را بزرگ کردند. حجت‌الله که از اخلاقی نیکو و چهره‌ای بشاش برخوردار بود، عشق به اسلام و قرآن را در وجود خود پرورش داد و احکام اسلام را به نحو شایسته رعایت می‌کرد. کلاس دوم راهنمایی بود که به عضویت بسیج درآمد چندین نوبت در جبهه حضور یافت. در عملیات رمضان مجروح شد. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار که متشکل از نیروهای استان چهارمحال و بختیاری بود به عضویت این گردان درآمد و در عملیات والفجر مقدماتی پس از شکست خط دشمن برای دومین بار مجروح شد. پس از بهبودی نسبی مجدداً در عملیات والفجر ۲ حاضر شد و اول مرداد ۱۳۶۲ با سمت امدادگر در منطقه پیرانشهر بر اثر اصابت ترکش به کمر، شهید شد. مزار او در گلزار زادگاهش قرار دارد. برادر وی صولت نیز به شهادت رسیده است.

### وصیت‌نامه شهید حجت‌الله مطلبی جوتقانی

بار خدایا تو آگاهی که تلاش و پیکار ما از آن جهت نیست که به پایگاه قدرتی برسیم و یا چیزی که از کالای بی‌ارج دنیاست را به چنگ آوریم، بلکه بدان جهت است که نشانه و پرچم دین تو را در شهرها برافرازیم و شایستگی را هدیه آوریم تا بندگان ستم دیده تو امان یابند و ستمگران به کیفر خویش برسند. هم‌وطنان مبارز و انقلابییم؛ ولایت‌فقیه استمرار راه دین است. اسلام پس از گذشت سال‌ها بار دیگر جانی دوباره گرفته است. قلب اسلام ولایت‌فقیه است. پس ولایت‌فقیه را باید سالم نگه‌داریم تا اسلام جان‌ش سلامت باشد و ناگفته نماند که باید جوارح یک جان را نیز سلامت نگاه داشت و آن یاران باوفای امام هستند. گوش به توطئه‌های مشرکین و منافقین ندهید و یاران امام را که در خط امام نیز



می‌باشند، با همه وجود و قدرت حمایت کنید که وظیفه شرعی نیز می‌باشد.  
مادرم: سلام بر تو که بالاخره بر احساس مادرانه‌ات پیروز شدی و فرزندت را راهی میدان نبرد کفار و مسلمین کردی و گفתי که تو را در راه خدا هدیه انقلاب اسلامی می‌کنم و من به وجود تو افتخار می‌کنم که مادری از سلاله فاطمه زهرا هستی. مادرم: به من درسی آموختی که پای خود را جای پای یاران حسین بن علی گذارده‌ام و چه کشته شوم و چه سالم برگردم، مادر، برای تو افتخاری بزرگ است. مادر اگر شهید شدم برای من گریه نکنی که به آرزوی دیرینه خود رسیده‌ام.  
ای پدر عزیزم: امیدوارم که برای از دست دادن من غصه و افسوس نخوری که شهادت حدّ نهایی تکامل یک انسان است و آماده هدیه کردن بقیه فرزندان در راه خدا باش. پدر عزیزم: درود بر تو که چون ابراهیم فرزند خویش را به فرمان خدای بزرگ به قربانگاه فرستادی و بدان و آگاه باش که اسماعیل هرگز از فرمان باری تعالی سرباز نمی‌زند و مرگ در راه خدا را جز سعادت نمی‌داند و زندگی را جز جهاد در راه عقیده درست نمی‌داند و شهادت را جزو بهترین نعمت‌های خداوند می‌دانم.  
ای خواهران: زینب گونه پیام شهیدان راه خدا را به گوش جهانیان برسانید و زینب گونه راه شهیدان را ادامه دهید و زینب وار با ناملایمات دست‌وپنجه نرم کنید.  
ای برادران عزیز: هوشیار باشید و غیر اسلام و قرآن به هیچ‌چیز دیگری فکر نکنید و شما هم سعی کنید که راه خدا را ترویج نمایید و در این راه از بذل جان و مال خویش دریغ نفرمایید.



شهید حجت الله مطلبی جونتانی



### شهید رمضانعلی مولوی وردنجانی

شهید مولوی سی‌ام دی‌ماه ۱۳۳۷ در روستای وردنجان از توابع شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش الله داد، کشاورز بود و مادرش چینی سلطان نام داشت. تا پایان مقطع ابتدایی درس خواند و به کشاورزی و کارگری مشغول شد. با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه، وارد سپاه شد. سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد.

چندین بار در جبهه حاضر شد و در عملیات والفجر مقدماتی در قالب گردان ذوالفقار شرکت کرد و در این عملیات زخمی شد. بیست و دوم بهمن ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ با سمت فرمانده گروهان در ارون‌درود بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. مزار او در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید رمضانعلی مولوی وردنجانی

شهادت می‌دهم بر وحدانیت خداوند بلندمرتبه و شهادت می‌دهم بر اینکه حضرت محمد (ص) فرستاده و پیامبر خداست و بعد از پیامبر اسلام دوازده امام معصوم که اولین آن‌ها حضرت علی ابن ابی‌طالب (ع) و آخرین آنان حضرت حجت ابن الحسن العسگری مهدی موعود که زنده و در حیات می‌باشند و به فرمان خدا روزی ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدالت خواهد نمود، امامان برحق‌اند. شهادت می‌دهم بر اینکه امام امت خمینی کبیر یار و یاور مستضعفان و نایب امام مهدی (عج) و پیشوای تمامی مسلمین زمان است.

پس از حمد و ستایش پروردگرم که مرا در چنین زمانی آفرید و چنین رهبری بزرگوار برای ما آفرید تا ما را راهنما باشد و در زمانی که انصارالله و یاران واقعی دین مبین خدا از یاوران دروغین جدا شده و میدان نبرد حق علیه باطل را ورطه آزمایش مردان الهی قرار داده است. اکنون که سرچشمه خونین شهیدان اسلام، بار دیگر در راه پرفراز و نشیبش در بستر مکتب خروشی تازه یافته است، خروشی که





یادآور حماسه شهیدان و شاهدانی است که از صدر اسلام تا به حال همواره به جامعه اسلامی و به اسلام تحرک بخشیده و درخت اسلام را آبیاری نموده‌اند.

شهیدانی چون سید و سرور آزادگان سیدالشهدا، حبیب ابن مظاهر، علی اکبر، علی اصغر و تمامی یاران باوفای حسین (ع) در کربلا و شهدا مظلومی چون بهشتی عزیز همراه با ۷۲ تن بی‌گناه در کشور اسلامی ایران تا شهدای خون‌رنگ و لاله خیز خوزستان و تمامی شهیدانی که در راه حقیقت و فضیلت و برقراری عدل به شهادت رسیدند. اما در این زمان که بار دیگر فریاد حسین گونه امام امت این فرزند پاک زهرا که غریو هل من ناصر ینصرنی خود را سر داده است و جوانانی پاک از سلاله یاران پاک حسین (ع) ندای او را پاسخ گفتند و به محراب شهادت نماز خود را برپا داشتند و عاشقانه به میعادگاه معشوق شتافتند و در این زمان نیز ما می‌بایست تداوم‌بخش راه آنان باشیم. و من بنا بر احساس وظیفه‌ای که در قبال خون شهیدان دارم و به‌عنوان یک نفر پاسدار اسلام به فریاد امام لیبیک گفته و توانستم به یاری دین خدا بشتابم که امیدوارم این عمل من مورد قبول خداوند قرار گیرد.



شهید رمضانعلی مولوی وردنجانی



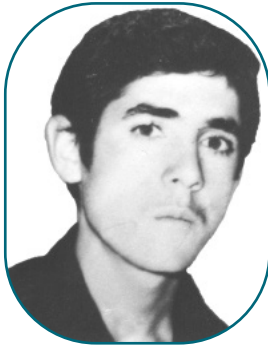
### شهید سعید یداللهی فارسانی

شهید یداللهی دهم تیرماه ۱۳۴۴ در شهر فارسان به دنیا آمد. پدرش سبزعلی کشاورزی می‌کرد و مادرش صنم نام داشت. هم‌زمان با تحصیلات خود با حضور در محافل دینی و مذهبی از محضر روحانیون و علما دینی که به فارسان می‌آمدند بهره می‌برد. چندین بار از طرف بسیج در جبهه حاضر شد. با تشکیل گردان ذوالفقار به این یگان پیوست و در عملیات والفجر مقدماتی به خط دشمن زد و خوشبختانه آسیبی ندید. هفتم اسفند ۱۳۶۲، یک سال بعد با شرکت در عملیات خیبر در منطقه جزیره مجنون عراق بر اثر اصابت ترکش به سروصورت و گلوله به گردن، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا زادگاهش قرار دارد.

### گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید سعید یداللهی فارسانی

خداوند جهاد را مایه غیرت و سربلندی اسلام قرار داده است. بیایید دچار خطا نشویم و به اسلام و ولایت‌فقیه ایمان آوریم و مجاهد حقیقی اسلام باشیم. سخنان امامان و آیات قرآن که در وصف شهید و شهادت و جهاد آمده الگو قرار دهیم. گلایه‌ای به بعضی مردم که همیشه می‌گویند این انقلاب برای ما چه کرد؟ آیا از خودتان پرسیده‌اید که شما برای انقلاب چه کردید؟ از آمدن فرزندانان به جبهه جلوگیری نکنید، چراکه باید روزی جواب حسین (ع) و زینب را بدهید. ادامه‌دهنده راه شهیدان باشید و جواب این خون‌های ریخته شده را بدهید. به فکر آخرت باشید و از ولایت‌فقیه که ادامه‌دهنده راه پیامبران و امامان است حمایت کنید. از فتنه‌های گمراه‌کننده دوری جوئید. نماز را سبک نشمارید و بدانید که خودداری از گناه آسان‌تر از تحمل عذاب الهی است.

به پدر و مادرم توصیه می‌کنم در شهادت من گریه نکنید چون که باید جواب حسین و زینب را بدهیم که داغ ۷۲ تن شهید و زینب داغ برادرش حسین را دید. پس رفتن مرا به خاطر خدا بدانید و اگر می‌خواهید به حال من دلسوز باشید، راه مرا ادامه دهید.



### شهید علیرضا یزدانی

شهید یزدانی یکم فروردین ۱۳۴۳ در روستای چم‌زین از توابع بخش سامان شهرستان شهرکرد به دنیا آمد. پدرش خدامراد کارگر بود و مادرش مهری نام داشت. به گاه علم‌آموزی به مدرسه رفت و دوران ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد و مقطع راهنمایی را به سامان آمد. کلاس سوم راهنمایی بود که جنگ تحمیلی علیه ایران شروع شد و علیرضا سنگر دانش‌آموزی را رها کرد و داوطلبانه از طرف بسیج عازم جبهه شد. چندین بار در جبهه حضور یافت و در عملیات والفجر مقدماتی در قالب گردان ذوالفقار به خط دشمن زد، که در این عملیات مجروح شد. بعد از بهبودی نسبی مجدداً عازم جبهه شد و در عملیات خیبر حضور داشت. وی سپس به‌عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و بیست و پنجم مهر ۱۳۶۳ در منطقه میمک بر اثر اصابت ترکش به سر و سینه، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدا شهر سامان قرار دارد.

### وصیت‌نامه شهید علیرضا یزدانی

با درود و سلام بر سالار شهیدان امام حسین (ع) و امام امت و شما امت ایران و مسلمان و بخصوص خانواده شهدا. امیدوارم به خدای بزرگ‌راهی را که انتخاب کرده و می‌روم موردقبول خدای بزرگ قرار گیرد. از پدر و مادرم معذرت می‌خواهم که نتوانستم قدری از زحمات آنان را جبران کنم. به جبهه آمدم تا خونم را در راه خدا برای اسلام بریزم و ریشه اختلاف‌ها و کینه‌توزی‌ها و بی‌تفاوتی‌ها را بکنم. امام می‌گوید: اختلاف‌ها را کنار بگذارید، اختلاف در بین شما برادران حزب‌الله مایه خشنودی دشمن می‌شود و اختلافات شما خیانت به اسلام و قرآن است. به‌عنوان یک مسلمان چند توصیه به شما امت قهرمان دارم که: حقیقت را همیشه آشکار سازید که کتمان حق گناهی غیرقابل آمرزش است. از پرهیزگاران باشید و به ریسمان خدا چنگ بزنید و از هم جدا نشوید. مبادا روزی عنان خود را به کف نفس و هوی و هوس دهید تا بر قلب و مغزتان چیره شود و ایمان شما را متزلزل گرداند. خون من در راه اسلام و قرآن ریخته شد و کسی حق ندارد از خون من سوءاستفاده کند.



فصل سوم :

خطبات جلاله





## همایون امیرخانی شهرکی

### تدبیر فرمانده

سرهنگ امیرخانی اهل شهر کیان از توابع شهرستان شهرکرد می‌باشد که در طول ۸ سال دفاع مقدس بارها در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور پیدا کردند. ایشان در خصوص چگونگی حضورش در جبهه و آشنایی خود با سردار شهید سهراب نوروزی می‌گوید: سال ۱۳۶۰ برای اولین بار و در عملیات شکست حصر آبادان به‌عنوان بسیجی شرکت داشتیم. وقتی به اهواز رفتیم حدود یک ماه در آبادان و سپس به شرق کارون در محلی به نام کارخانه شیر پاستوریزه مشغول نگهداری شدیم. بعد از مدتی به استخدام سپاه درآمد و با حضور در پادگان غدیر آموزش‌های لازم را کسب کردیم.

عملیات محرم شروع شد که به‌اتفاق پنجاه شصت نفر از بچه‌های استان چهارمحال و بختیاری به منطقه موسیان رفتیم. بعد از عملیات محرم بود که تعداد زیادی از بچه‌های استان گرد هم آمدند تا یگان مستقلی با نام استان چهارمحال و بختیاری داشته باشند. با فراخوان نیروهای رزمنده استان از سایر یگان‌ها که بیشتر لشکر ۱۴ امام حسین (ع)، ۲۵ کربلا و ۱۷ علی بن ابی‌طالب بودند تشکیل گردان ذوالفقار کلید خورد. با تشکیل گردان مستقل ذوالفقار بچه‌های استان که تجربه بیشتری از جنگ داشتند دورهم جمع شدند و چون سهراب نوروزی را همه قبول داشتند، به‌عنوان فرمانده گردان انتخاب کردند. سهراب نوروزی از خصوصیات بارز ویژه‌ای برخوردار بود و همه احترام خاصی برای او قائل بودند. حتی حاج احمد کاظمی که فرماندهی لشکر ۸ نجف را داشتند به توانمندی‌های او واقف بودند و او را از نیروها و افراد کم یاب لشکر می‌دانست. او معلم و اهل روستای چلیچه بود که به فنون نظامی مسلط بود.

با تشکیل گردان ذوالفقار از من و سردار شهید حسین شیرزاد خواستند تا هر یک از ما مسئولیت تسلیحات و منشی گردان را به عهده بگیریم. پس از مشورتی که صورت گرفت حسین شیرزاد به‌عنوان منشی و بنده هم تسلیحات گردان معرفی شدیم. گروهان‌ها آموزش‌های خود را شروع کردند و تقریباً به حد آمادگی رسیده بودند. استعداد گردان از هر نظر بسیار بالا بود. وظیفه ما تجهیز گردان بود که می‌بایست موارد



موردنیاز آن‌ها اعم از تفنگ، فشنگ، خمپاره‌های ۶۰ و ۸۰ و دیگر مایحتاج نیروها را آماده کنیم. با مراجعه به تسلیحات تیپ تجهیزات مورد نیاز گردان را تهیه و در اختیار نیروها قرار دادیم. آن روزها جبهه‌ها حال و هوای عجیبی داشت. کلاس‌های عقیدتی توسط مربیان باسواد و توانمند برگزار می‌شد. قبل از عملیات والفجر مقدماتی معنویت به اوج رسیده بود. قبل از این عملیات بود که بچه‌ها با حفر سنگرهای انفرادی شبیه قبر، نافله شب می‌خواندند. از آنجایی که منطقه بسیار ناامن شده بود، از چند روز قبل از عملیات نیروها شب‌ها را در چادر بودند و روزها چادرها را جمع می‌کردند و در شیارها و اشکفت‌های موجود منطقه سپری می‌کردند. نزدیک عملیات شد، فرمانده گردان کالک عملیات والفجر مقدماتی را کشید و بچه‌ها را توجیه کرد. از اینجاکه حرکت کردیم در مسیر جنگل‌های امقر قرار دارد و هدف نهایی را تصرف العماره می‌دانست. من با شهید نوروزی دو سه عملیات باهم بودیم که توانایی‌های بالای او را دیده بودم.

در مسیر محور گردان ذوالفقار پاسگاه‌های وهب و رشیده بودند. آخرین هماهنگی‌ها به عمل آمد و گردان آماده حرکت بود. نماز مغرب و عشا به جماعت اقامه شد. علیار طالبی اهل شهر جونقان نوحه‌ای در وصف حضرت علی اکبر خواندند. در گردان حال و هوای وصف‌ناپذیری به وجود آمده بود. رزمنده‌ها باهم وداع می‌کردند. **وداع پدر و پسر نافچی** "حاج علی محمد علی محمدی و بهنام محمدی" صحنه‌ای عجیب و دیدنی بود که همه را به یاد وداع امام حسین با فرزند رشیدش علی اکبر می‌انداخت که در روز عاشورا اتفاق افتاده بود. گردان به راه افتاد، حرکت در رمل بسیار سخت بود. نیروها از تپه‌ماهورها و سراسیمه‌های متعدد عبور کردند تا به پشت جنگل‌های امقر رسیدند. فرمانده پیشاپیش گردان حرکت می‌کرد. قدری تحمل کرد تا اینکه همه نیروهای گردان رسیدند.

از اینجا معبرهای مین و کانال‌های ایجادشده دشمن که درون آن‌ها سیم‌خاردار، قیر و... دیگر موانع به کار برده بودند، شروع می‌شد. گروه تخریب در تلاش بود تا معبر را باز کند. قدری از معبر مین هنوز باقی مانده بود. وقت برای خطشکنان غنیمت بود و هر چه سریع‌تر می‌بایست از این محل عبور کنند. از مقر فرماندهی تماس گرفتند که نیروها به حرکت خود ادامه بدهند و منتظر نمانند. فرمانده دوراندیش و توانمند ذوالفقار این موقعیت را هم از قبل پیش‌بینی کرده بود. از بین نیروهای گردان، گروهی را با نام جانبازان تشکیل داده بودند تا با تأمین تجهیزات موردنیاز برای گذر از میدان مین و کانال‌های عمیق دشمن، گردان بتواند با کمترین تلفات از این معبرها عبور کنند. این گروه که حدود پانزده نفر بودند، وظیفه داشتند تا قبل از رسیدن گردان موانع را برطرف کنند و مسیر حرکت را برای رزمندگان آسان نمایند. توقف نیروها در این محل تلفات زیادی را در بر داشت. از فرماندهی لشکر حاج احمد کاظمی پیغام رسید که نیروها هرچه زودتر از این معبر عبور کنند.

شب اول عملیات بود و ما هم گردان خطشکن بودیم. از آنجایی که میدان مین و معبرها کامل باز نشده بود، تعدادی از بچه‌ها جان‌فشانی کردند و با گذر از روی مین‌ها مسیر عبور را باز کردند. عراقی‌ها از زمین





نهایت استفاده را کرده بودند با ایجاد کانال‌ها و به‌کارگیری سیم‌های خاردار حلقوی، مین گوجه‌ای، ضدنفر، وایبر، کششی و ضد کششی بیش از دو کیلومتر مانع ایجاد کرده بودند. می‌بایست هرچه زودتر از این مهلکه خارج می‌شدند تا تلفات کمتری به بچه‌ها وارد می‌شد. با همه مشکلات خدا خواست تا بچه‌ها از موانع عبور کنند که همه این‌ها باتدبیر شهید نوروزی بود که با شجاعت و صف‌ناپذیر و شرح صدری که داشتند، توانستند بچه‌ها را از موانع عبور دهند. تعدادی از بچه‌ها مجروح و شهید شده بودند. شهید نوروزی هم بر اثر موج انفجار و ترکش خمپاره مجروح شده بود اما با همه این اوصاف پیشاپیش گردان حرکت می‌کرد که حدوداً ساعت دو و سه نیمه‌شب به جاده آسفالت رسیدند. قبل از رسیدن ما به جاده آسفالت، تعدادی از بچه‌ها به همراه فرمانده رسیده بودند و در حال پدافند بودند. حدوداً ساعت هشت و نه بود که ما هم به اتفاق تعداد دیگر از نیروها به شونه آسفالت رسیدیم. این موقعیت از اهداف اول مرحله اول عملیات بود که گردان به خوبی به آن دست یافت.

در همین اثنی آقای ردانی پور فرمانده سپاه صاحب‌الزمان (عج) رسید و خطاب به نیروها گفتند که **"احسنت به گردان ذوالفقار، درود بر پدر و مادر آن‌ها که با سرعت عمل خوب خود توانستند به اهداف خود دست پیدا کنند"** که با افتخار باید گفت اگر گردان ذوالفقار در این عملیات درخشید به خاطر تدبیر شهید نوروزی بوده است. به دنبال گردان ذوالفقار، گردان مقداد هم که پایین دست ما بودند به موانع برخوردند و برای رسیدن به اهداف خود مجبور شدند از مسیر گردان ذوالفقار حرکت کنند. گردان فتح به فرماندهی آقای کریمی هم که قرار بود هلی برد کند روی توپخانه‌های عراق موفق به این عمل نشد. تا ظهر در همان منطقه بودیم که از طرف ستاد دستور به عقب‌نشینی دادند.

در این عملیات ۴۳ نفر از نیروهای گردان ذوالفقار به شهادت رسیدند که تعدادی از آن‌ها که تا جاده آسفالت رفته بودند، از جمله بهنام علی‌محمدی، وهاب شهرانی، سید اسدالله موسوی، بهمن قاسمی، محمدرضا رفیعی، ابراهیم خدادادی و... هنگام عقب‌نشینی مفقود شدند و پیکر آنها در منطقه جا ماند. با پدافندی که صورت گرفت، هرچند تعدادی از بچه‌ها مجروح و یا به شهادت رسیدند اما موفق شدند به عقبه خط برگردند. در این عملیات تنها یگانی که توانست به اهداف خود دست پیدا کند گردان ذوالفقار بود که حاج احمد در جمع‌بندی عملیات به اوصاف گردان می‌پردازد و می‌گوید: اگر من سه گردان مثل گردان ذوالفقار داشتیم می‌توانستیم بصره و العماره را تصرف کنیم. اما تاکنون به این گردان پرداخته نشده که ضرورت ایجاد می‌کند که به فداکاری‌ها و عظمت آن پرداخت.



## حاج محمد کیانی هرچگانی (جمعلی)

### ناکام از عملیات

حاج محمد کیانی معروف به جمعلی، اهل روستای هرچگان از توابع شهرستان شهرکرد در خصوص گردان ذوالفقار و آشنایی خود با فرمانده گردان و حضورش در جبهه‌ها می‌گوید: چند روزی بیشتر از جنگ نگذشته بود که به‌اتفاق تعدادی از بچه‌های استان به اهواز و از آنجا به شوش رفتیم. آشنایی ما هم با شهید نوروزی در منطقه شوش بود. حدود یک سال اول جنگ منطقه شوش در اختیار بچه‌های چهارمحال و بختیاری بود. تقریباً دو سال از جنگ گذشته بود که استان ما یگان رزم مستقلی نداشت. نیروهای استان هم که به جبهه اعزام می‌شدند بیشتر در محلی به نام گلف می‌رفتند. گلف پایگاهی بود تحت نظر سپاه خوزستان که مسئولیت آن را آقای جدی به عهده داشت. اغلب نیروهایی که به منطقه جنوب اعزام می‌شدند پس از سازمان‌دهی بین یگان‌ها تقسیم می‌شدند. نیروهای استان هم بیشتر در یگان‌های ۲۵ کربلا، ۸ نجف، ۱۴ امام حسین و یا ۱۷ علی بن ابیطالب بودند که اوایل من در ۲۵ کربلا بودم.

پس از مدتی مسئولیت آموزش نیروهای استان به عهده من گذاشته شد. بعد از عملیات محرم و تقریباً اواخر پاییز بود که به استان پیام رسید، سردار شهید سهراب نوروزی یک گردان به نام ذوالفقار تحویل گرفته و نیاز به نیروهای باتجربه برای کادر گردان دارد. ما آموزش را تعطیل کردیم و به‌اتفاق حدود ۲۰ نفر بچه‌های استان از جمله شهید آقابزرگی به‌طرف اصفهان و سپس به منطقه اعزام شدیم. به مقر استقرار گردان رفتیم و خود را به کاکا<sup>۱</sup> سهراب معرفی کردیم. پس از دو سه ساعت استراحت جلسه برپا شد. مسئول گردان به عهده شهید نوروزی بود و با توجه به شناختی که ایشان از بچه‌ها داشتند مسئولیت‌های آن‌ها را مشخص کرد. سید تقی احمدی و شهید زغیرزاده به‌عنوان معاون اول و دوم گردان معرفی شدند. من و سهراب ایزدی و شهید ایرج آقابزرگی را به‌عنوان فرماندهان گروهان‌ها معرفی کردند. من هم عباس کیانی

۱. کاکا به برادر بزرگتر و یا معتمد یک طایفه یا محل می‌گویند که همه رزمندگان استان سهراب نوروزی را به کاکا صدا می‌زدند.



را به‌عنوان جانشین گروهان معرفی کردم. گروهان ما حدود هفتاد نفر بود که آموزش‌ها را شروع کردیم. دو سه روز گذشت که تعدادی از بچه‌های شهرستان فارسان رسیدند. از اونجایی که ما را می‌شناختند، به گروهان ما ملحق شدند و آمار گروهان ما بیش از ۹۰ نفر شد. آموزش‌ها را ادامه دادیم. ایام دی‌ماه و هوا بسیار سرد بود. حدوداً ده روز مانده به عملیات، شهید بقایی که طراح عملیات بود به شهادت رسید. بعد از شهادت وی منطقه لو رفته بود و توپخانه‌ها و هواپیماهای عراق هرروز سه چهار مرتبه منطقه و چادرهای گردان را زیر آتش می‌گرفتند. برای حفظ جان بچه‌ها از تیررس دشمن، هرروز بعد از نماز صبح چادرها را جمع می‌کردیم و نیروها دسته‌دسته در مناطق اطراف و شیارها پناه می‌گرفتند و شب‌ها به مقر گردان برمی‌گشتیم و چادرها را برپا می‌کردیم. فقط یک چادر استتار شده را که مربوط به تدارکات بود جمع نمی‌کردیم. کاکا سهراب، کادر گروهان به گروهان را جمع می‌کرد و جلسه می‌گرفت بچه‌ها را توجیه می‌کرد. در جلسه‌ای که ۷۲ ساعت قبل از عملیات در چادر تدارکات نشسته بودم، یه لحظه دیدم که پایم داغ شد. اول فکر کردم که چای یا آب جوش روی پایم ریخته، بعد متوجه شدم که تیر به پایم اصابت کرده. گفتم بچه‌ها من تیر خوردم! بچه گفتند؛ خودتا مسخره کردی، تیر کجا بود؟ وقتی نگاه کردند تیری که از تفنگ یکی از نیروهای خودی که مسابقه نشانه‌گیری گذاشته بودند و با علم به اینکه کسی در چادر نیست و غافل از اینکه در چادر جلسه برپاست، به‌طرف چادر شلیک کردند که به‌پای من اصابت کرد. من که دوست نداشتم برای درمان به بیمارستان بروم، بلکه بتوانم در عملیات شرکت کنم؛ اما با اجبار دوستان ما را به بیمارستان اندیمشک اعزام کردند. این‌گونه شد که توفیق حضور در عملیات از ما گرفته شد و از عملیات ناکام ماندیم.



## سید غلامرضا علمدار کمک بیسیم چی گردان

### یک چشم برهم زدن

سید غلامرضا علمدار فرزند سید آقا متولد ۱۳۴۵ در شهر فرخشهر می‌باشد که همراه گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی به‌عنوان کمک بیسیم چی گردان حضور داشت. وی از حضور خود در جبهه و نحوه تشکیل گردان ذوالفقار چنین می‌گوید:

من کلاس اول هنرستان در رشته فنی برق و ۱۶ سال داشتم که به جبهه اعزام شدم. ابتدا ما را به دوکوهه شهر اندیمشک و از آنجا به دهلران و سپس به فکه اعزام کردند. در اوایل جنگ بچه‌های استان چهارمحال و بختیاری که به جبهه اعزام می‌شدند، برای حضور در خط مقدم و یا شرکت در عملیات‌های مختلف در سایر لشکرها و یگان‌ها سازمان‌دهی می‌شدند. تقریباً دو سالی از جنگ می‌گذشت که بچه‌های استان به این فکر افتادند تا نیروهای استان در یک یگان کنار هم باشند. اواسط سال ۱۳۶۱ بود که گردان ذوالفقار متشکل از بچه‌های استان تحت فرماندهی لشکر ۸ نجف تشکیل شد. فرمانده لشکر ۸ نجف سردار شهید احمد کاظمی بود و فرماندهی گردان هم به عهده سردار شهید سهراب نوروزی از بچه‌های روستای چلیچه گذاشته شد.

سهراب نوروزی فرمانده ای باتقوا و مسلط به فنون جنگ بود که سیدتقی احمدی را به‌عنوان معاون گردان انتخاب کرد. این گردان متشکل از سه گروهان که؛ گروهان یک به فرماندهی سهراب ایزدی، گروهان دوم به فرماندهی جمعی کیانی<sup>۱</sup> و گروهان سوم به فرماندهی ایرج آقابزرگی بود. مقر این گردان در فکه بود. بنده هم یک عضو کوچک از این گردان، به‌عنوان کمک بیسیم چی در خدمت گردان بودم. چند روزی را که در مقر بودیم با آموزش‌های نظامی و کلاس‌های عقیدتی پشت سر گذاشتیم تا اینکه شب عملیات والفجر مقدماتی فرارسید. بچه‌ها را سوار بر کامیون‌ها کردند و به نزدیک جنگل‌های امقر بردند. روز قبل از عملیات را در سنگرهایی که خودمان آماده کرده بودیم، به شب رساندیم. بعد از نماز مغرب و عشا برای

۱. قبل از عملیات جمعی کیانی مجروح شد و مسئولیت گروهان به دوش عباس کیانی گذاشته شد.



انجام عملیات حرکت کردیم. من به‌عنوان کمک بیسیم چی همراه بیسیم چی گردان (داود امامی) به‌اتفاق شهید نوروزی حرکت کردیم و بچه‌های گردان هم به ستون پشت سر ما می‌آمدند. ما چون بیسیم چی گردان به تیپ بودیم باید همراه فرمانده گردان حرکت می‌کردیم. چندساعتی را که حرکت کردیم به موانع عراقی‌ها که میدان مین و کانال‌های حفرشده باسیم‌های خاردار بود، روبرو شدیم.

به دنبال معبری برای عبور از میدان مین بودیم که نیروهای عراقی متوجه حضور ما شدند. از شواهد چنین برمی‌آید که آن‌ها متوجه شده بودند ما می‌خواهیم عملیات کنیم. نیروهای عراقی با سلاح‌های ضد هوایی چهار لول بچه‌ها را به گلوله بستند. بچه‌ها سنگر گرفتند اما به‌قدری شلیک رگبار گلوله‌های دشمن زیاد بود که اصلاً نمی‌شد حرکت کرد. سید تقی احمدی در مشورت با فرمانده گفت: اگر اینجا ماندیم همه بچه‌ها قتل‌عام خواهند شد. در همین حال تعدادی از بچه‌ها بلادرنگ به میدان مین زدند و راه را برای عبور نیروها باز کردند. در عبور از میدان مین تعدادی از بچه‌ها شهید و تعداد زیادی هم زخمی شدند. بر اثر اصابت ترکش خمپاره‌ای که به سمت ما شلیک شد من از ناحیه کتف مجروح شدم.

شهید نوروزی وقتی متوجه شد که من مجروح شده‌ام، یکی از امدادگران را به سراغ من فرستاد و خودشان به سمت جلو حرکت کردند. امدادگر زخم مرا به‌وسیله باند بست و یک گونی از سنگرهای کمین عراقی‌ها را هم برای در امان ماندن از تیررس دشمن مقابل من قرارداد و همراه نیروها حرکت کرد. ساعت حدود ۲ نصف شب بود و خون زیادی از من رفته بود. از هوش رفته بودم، ناگهان متوجه صدای بلدوزری شدم که خاکریز درست می‌کرد. هوا گرگ‌ومیش بود و هنوز روشن نشده بود که دیدم بلدوزر به‌طرف من می‌آید. با هر زحمتی بود خود را داخل کانالی که در همان نزدیکی بود انداختم.

هوا کم‌کم روشن می‌شد، من که توان جابجایی را نداشتم و چشمانم روی هم بود، یک‌لحظه حس کردم دو نفر بالای سرم ایستاده‌اند و باهم صحبت می‌کنند یکی از آن‌ها می‌گفت این که شهید شده؛ وقتی این صحبت را شنیدم به‌سختی چشم‌هایم را برای یک‌لحظه باز و بست کردم که آن دو نفر امدادگر متوجه زنده‌بودن من شدند و مرا به پشت خاک‌ریزی که از قبل تدارک دیده بودند انتقال دادند و همراه مجروحان زیادی که آنجا بودند به‌وسیله یک وانت به بیمارستان انتقال دادند. در این فاصله جویای عملیات شدم که همان شب بچه‌ها توانسته بودند به اهداف از پیش تعیین‌شده دست پیدا کنند، اما چون سایر یگان‌ها نتوانستند خوب عمل کنند، گردان ذوالفقار در محاصره عراقی‌ها قرار گرفت. اینجا بود که با درایت و توانایی فرماندهی خوب شهید نوروزی، هرچند تعدادی از بچه‌ها شهید و مجروح شدند اما گردان از محاصره عراقی‌ها خارج شد.



## سید احمد اتابک اهل و ساکن فرخ شهر

### طناب سبز

سید احمد اتابک کارمند مخابرات بود که از سال ۱۳۶۰ بارها از طرف بسیج در جبهه‌های نبرد جنوب و غرب کشور حضور یافت. وی به‌عنوان بیسیم چی در بیشتر عملیات‌ها شرکت داشت. او در خصوص چگونگی پیوستن خود به گردان ذوالفقار و حماسه‌آفرینی آن در عملیات والفجر مقدماتی می‌گوید: سال ۱۳۶۰ یک دوره آموزش تحت "عنوان بیسیم چی های قدس" در پادگان غدیر اصفهان برگزار کردند که من هم از طرف سپاه استان چهارمحال و بختیاری به این دوره آموزشی معرفی شدم. از سال ۱۳۶۰ تا آخر جنگ هر وقت جبهه می‌رفتم چه در عملیات‌ها و چه در خط پدافندی به‌عنوان بی‌سیم چی بودم. در عملیات‌های مختلف؛ رمضان، محرم، والفجر مقدماتی و... شرکت داشتم و بیسیم چی؛ سردار شهید گوسفندشناس، سردار زاهدی، سردار شهید نوروزی، شاه‌مراد، حاج جمعی و فرماندهان دیگر بودم که در طول جنگ هشت بار هم زخمی شدم. در عملیات والفجر مقدماتی بیسیم چی شهید نوروزی بودم. قبل از عملیات ما بیست نفری بودیم که از طرف بسیج به‌وسیله یک دستگاه مینی‌بوس به منطقه‌ای به نام نیسان که تقریباً پشت ارتفاعات الله‌اکبر بود، اعزام شدیم. گردان ذوالفقار تشکیل شده بود. به‌عنوان بیسیم چی در گردان سازمان‌دهی شدم. گردان دو معاون داشت، یکی سید محمدتقی احمدی شیخ شبانی بود و اون یکی<sup>۱</sup> را فراموش کردم. گردان سه گروهان بود که فرمانده گروهان‌ها؛ کیانی، ایزدی و شهید آقابرگی بود. مدتی را به آموزش‌های مختلف که بیشتر عقیدتی بود، پرداختیم. از چند روز قبل از عملیات شب‌ها را در چادر بودیم و صبح که می‌شد چادرها را جمع می‌کردیم و در منطقه پخش می‌شدیم. به خاطر ناامن بودن منطقه شب‌ها به آموزش‌های نظامی و عملیاتی و پیاده‌روی که گاهی به ۱۰ الی ۲۰ کیلومتر می‌رسید، می‌پرداختیم. منطقه‌ای که قرار بود عملیات شود، دشمن کانال‌های متعدد ایجاد کرده بود. برای آمادگی نیروها هم از موانع و کانال‌های فرضی که در منطقه ایجاد کرده بودند، عبور می‌کردیم و به‌وسیله برانکاردها، نردبان‌ها و تخته‌هایی که همراه داشتیم؛ طریقه عبور از موانع و کانال‌ها را آموزش می‌دیدیم. یک‌شب قبل از عملیات ما را بردند به‌جایی به نام تک‌درخت، که اتفاقاً یک درخت بیشتر نبود. در این مدت نیروهای اطلاعات و عملیات هم با ما همراهی می‌کردند. بعد از نماز مغرب و عشاء و تحویل

۱. سردار شهید عبدالصاحب زغیرزاده احمدی اهل اهواز بود.



جیره جنگی حرکت کردیم برای عملیات. من به اتفاق شهید نوروزی جلو ستون حرکت می کردیم تا اینکه رسیدیم به جایی که میخی به زمین فرود کرده بودند. از این میخ طناب‌های رنگی قرمز، سبز، سفید و غیره عبور داده بودند که به محور عملیاتی منتهی می شدند. محور عملیاتی گردان ذوالفقار با طناب سبزرنگ مشخص می شد. به دنبال طناب سبزرنگ حرکت کردیم. حدود ۱۵۰ متری که رفتیم ناگهان به طناب قرمز برخورد کردیم و طناب قرمز شد. با ستاد تماس گرفتیم که طناب قرمز شد! گفتند ۴۵ درجه برگردید به سمت راست ادامه بدید دوباره به طناب سبز خواهید رسید، حرکت کنید تا به معبر برسید.

این کار را انجام دادیم و حرکت کردیم تا به میدان مین رسیدیم. نیروهای تخریبچی که بیشتر از بچه‌های یزد بودند، در حال باز کردن معبر بودند. از مقر فرماندهی مدام تماس می گرفتند و از موقعیت محور و نیروها سؤال می کردند. هنوز معبر باز نشده بود. شهید نوروزی نیروها را در پشت معبر میدان مین مستقر کرده بودند که مجدداً از مقر فرماندهی تماس گرفتند. شهید نوروزی موقعیت نیروها و محور عملیاتی را برای آن‌ها اعلام کرد. هنوز میدان مین باز نشده بود که آتش دشمن شروع شد. دشمن نورافکن‌هایی را در منطقه رها می کرد که اول آسمان را روشن می کرد و ناگهان روی سر نیروها فرود می آمدند. شرایط خیلی سخت شده بود و تیربارهای دشمن شروع به تیرباران کردند. حدوداً ۵۰ متر از میدان مین باقی مانده بود و دشمن متوجه عملیات شده بود.

موقعیت بسیار حساس شده بود. از فرماندهی تماس گرفتند و به شهید نوروزی گفتند که یکی از گروهان‌ها را بکشید داخل میدان مین. اولین گروهان به فرماندهی سهراب ایزدی بود که به میدان مین زدند. نفر اول خود فرمانده بود که حرکت کرد و دستش نیز آسیب دید. با شهید و مجروح شدن تعدادی از بچه‌ها معبر باز شد. ما به حرکت خود ادامه دادیم تا به کانال اول رسیدیم. به ما گفته بودند که در کانال‌ها سیم‌خاردار و قیر و موانع دیگر قرار داده‌اند. فرصت برای نصب پل وجود نداشت. بچه‌ها سریع به وسیله برانکاردهایی که روی سیم‌های خاردار قرار دادند از کانال اول گذشتند. ارتفاع کانال حدود یک و نیم تا دو متر بود. هر چند نرده بان در این کانال ضروری و به کار می آمد، اما بچه‌ها برای اینکه زودتر به اهداف خود برسند، یکدیگر را می گرفتند و از داخل کانال بالا می کشیدند. کانال دوم را هم به همین طریق رد کردیم. بین کانال دوم و سوم در حرکت بودیم که اصابت یک گلوله توپ یا خمپاره که در کنار شهید نوروزی خورد، ترکش آن آنتن بیسیم مرا قطع کرد و بیسیم قطع شد.

شهید نوروزی هم مثل افرادی که تشنج می کنند بدنش شروع کرد به لرزیدن؛ او را موج گرفته بود. کنارش نشستیم و بهش گفتم تکلیف چیست، چکار کنم؟ که به من گفت برو سراغ سید تقی، برو سراغ سید تقی. برگشتم به عقب تا برم سراغ سید تقی و قضیه را به او بگویم. تا نزدیک کانال دوم که رسیدم، دیدم سید تقی هم داره میاد که پایش تیر خورده ولی خودش متوجه نشده بود. نزدیک سید که شدم وضعیت را باهش در میان گذاشتم. او چند تیر خورده بود! یکی به کتفش اصابت کرده بود، یکی دیگر



به پای چپش خورده بود و از ران پای راستش بیرون زده بود. تیرها از گوشت بدن سید عبور کرده بودند و به استخوان نخورده بود که آسیب برساند.

بر اثر خونریزی‌ها بدنش داغ شده بود اما متوجه نبود که تیر خورده. مدام می‌گفت برو سراغ سهراب نوروزی، گفتم سید گلوله زد و فکر کنم سهراب موج گرفته بود و به من گفت که پیام سراغ شما؛ که سید دوباره گفت برو سراغ سهراب، برو سراغ سهراب. دوباره برگشتم به طرف سهراب، وقتی به سهراب رسیدم دیدم بلند شده و نشسته بود. سراغ بچه‌ها را گرفت، من هم موقعیت نیروها را که برایش گفتم، بلند شدیم و حرکت کردیم. از کانال سوم راحت‌تر از کانال‌های اول و دوم هم گذشتیم و نرسیده به جاده آسفالت، یه ترکش خمپاره اصابت کرد به سرم و من اونجا زخمی شدم. یه ترکش هم به پیشانی سهراب اصابت کرد. با بدن مجروح به حرکت خود ادامه دادیم تا حدوداً ساعت دو و سه نصف شب بود که به جاده آسفالت رسیدیم.

جاده حدود یک متر از سطح زمین بالا بود و هیچ‌گونه خودرو و یا نیروی عراقی نبود. از سر من خون می‌آمد، شهید نوروزی خیلی نگران من بود گفت سیداحمد بلند شو برو عقب! از سرم خون می‌آمد اما می‌تونستم راه بروم، گفتم تو چکار می‌کنی؟ گفت؛ کار با من نداشته باش فقط خودتو به سید تقی برسون و بگو من کنار جاده آسفالت، بچه‌ها را هدایت کن تا ببینند اینجا استقرار پیدا کنند. سید تقی را اطلاع دادم و موقع برگشت به کانال دوم که رسیدم خیلی از بچه‌ها شهید و یا مجروح شده بودند و آن‌ها را در کانال قرار داده بودند. گروه‌های امدادگر که یک دسته از گروهان شهید آقابزرگی بود داشتند به مجروحین می‌رسیدند. هوا روشن شده بود و نم‌نم بارون هم می‌زد. یه تانکر اونجا بود که برای نیروها آب آورده بود. وقتی می‌خواست به عقب برگردد تعدادی از زخمی‌ها به وسیله همون تانکر حدود پانصد متری به عقب آمدیم که به نیروهای امدادگر و محل استقرار آمبولانس‌ها رسیدم.

از اونجا ما را به بیمارستان صحرائی آوردند و پس از یه سری اقدامات اولیه به بیمارستان قم انتقال دادند. پس از مدتی که در بیمارستان قم بستری بودم، بهبودی نسبی حاصل شد و مرخص شدم. زمان زیادی نگذشته بود که قرار شد عملیات والفجر یک شروع شود. هرچند گردان ذوالفقار نیروهای زیادی نداشت، اما دوباره در همان گردان سازمان‌دهی شدیم و در عملیات والفجر یک به فرماندهی سردار نوروزی به خط دشمن زدیم.





## مرحوم عبدالله ارهفت دهکردی

### هدف والا

اواسط سال ۱۳۶۰ بود که در منطقه عمومی شوش دزفول با سهراب آشنا شدیم. او یک آموزگار بود که پس از طی آموزش نظامی از طرف بسیج به جبهه اعزام شد. شهید نوروزی تنها یک فرمانده گردان نبود، بلکه علاوه بر مسئولیت‌های رزمی و نظامی که به عهده داشت و به‌خوبی بچه‌ها را هدایت می‌کرد؛ یک مربی اخلاق و استاد معارف بود که آنی از آموزش‌های دینی و معنوی از نیروها غافل نمی‌شد. شب عملیات والفجر مقدماتی را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که شهید با چشمانی گریان از نیروهای تحت امر خویش حلالیت می‌طلبید و می‌گفت: برادران در این مدت که در حال آموزش بودید، ممکن است شما را اذیت کرده باشم. هرچند این کار برحسب وظیفه و بیشتر به خاطر سلامتی شما بود. اما شاید امشب بیشتر شما به شهادت برسید، از شما می‌خواهم که مرا ببخشید! بنده به ایشان گفتم درراه دفاع از اسلام بینش اسلامی مهم‌تر از تاکتیک‌های نظامی است. همان‌طور که پیامبر بزرگ اسلام از اولین استقرار حکومت اسلامی خویش و اولین جنگ‌های نظامی خود علیه کفار این‌چنین رفتار می‌کردند. پس سرمشق می‌گیریم که بنا به گفته پیامبر و قرآن و ائمه معصومین و نیز احادیث دفاع نظامی درراه آرمان‌های اسلام جهاد اصغر محسوب می‌شود، در صورتی که مبارزه با هوای نفس در درجه اول قرار دارد. شهید نوروزی بر این باور بود که پیش از اینکه در راه هدف کشته شویم باید کاملاً از لحاظ معنوی پاک و مبرا شده باشیم.

شهیدا ما به‌جز هدف اصلی خود که رضای خداوند در جهت انجام دستورات او با تبعیت از ولی زمان خود بود، به هیچ‌چیز دیگر فکر نمی‌کردند.

همین شهید نوروزی در عملیات والفجر مقدماتی باوجوداینکه موج گرفته بود و دست راستش بر اثر



ترکش آرپی جی ۷ مجروح شده بود و گردانش در محاصره قرار داشت؛ اما برای انجام وظیفه خود که حرف امام روی زمین نماند پیشاپیش گردان در تلاش بود و گردان را هدایت می‌کرد. هرچند در آن عملیات گردان به اهداف خود رسید، اما با توجه به عدم الحاق یگان‌های مجاور، از طرف ستاد اعلام کردند، نیروهایی که مانند گردان ذوالفقار به خط مرزی و اهداف خود رسیده بودند، عقب‌نشینی کنند. هنگام عقب‌نشینی، با نیروهای دشمن که اغلب سودانی بودند، از سنگرهای بتونی نظامی چال موشی و تودرتو بیرون می‌آمدند و با نیروهای ایران درگیری شدند. گردان ذوالفقار هم که در محاصره قرار داشت هرچند تعداد زیادی از بچه‌ها مجروح شدند اما با درایت و فرماندهی شهید نوروزی به عقب هدایت شدند، که نسبت به سایر یگان‌ها کمترین تلفات را داشتند. نسل‌های حال و آینده باید بدانند که جوانان ایران در هشت سال دفاع مقدس عاشقانه برای اسلام و انقلاب جان‌فشانی کردند و اجازه ندادند یک وجب از خاک ایران در دست دشمن باقی بماند. خداوند ما را از پیروان حقیقی این عزیزان قرار دهد. عبدالله ارهفت در طول هشت سال دفاع مقدس در اکثر عملیات‌ها حضور داشت. از ناحیه سر و کمر و پاها مجروح شد. وی پس از چند سال تحمل رنج و درد مجروحیت خود سرانجام بیست و پنجم سال ۱۳۸۵ دعوت حق را لبیک و به دیار باقی شتافت.



## سرهنگ ایوب زمانی

### ذوالفقار قوت قلب بچه‌ها

حاج ایوب زمانی اهل شهر گندمان<sup>۱</sup> است که با تشکیل سپاه وارد این نهاد انقلاب شد. حاج ایوب با شروع جنگ تحمیلی بارها در جبهه‌های جنوب و غرب کشور داوطلبانه حضور یافت و در عملیات‌های مختلف شرکت کرد. در شکل‌گیری گردان مستقل ذوالفقار نقش مؤثری داشت و به‌عنوان معاون گروهان دوم در عملیات والفجر مقدماتی حضور داشت. وی با درجه سرهنگی از سپاه بازنشست شد و در دانشگاه شهرکرد مشغول به تدریس می‌باشد. ایشان در خصوص حضور خود در جبهه و آشنایی با سردار شهید نوروزی و هم‌چنین شرکت در عملیات والفجر مقدماتی چنین می‌گوید:

آشنایی ما با سردار شهید سهراب نوروزی، برمی‌گردد به سال ۱۳۶۰ که به‌اتفاق عده‌ای از برادران بسیجی از سراسر استان برای آموزش نظامی به پادگان غدیر اصفهان رفته بودیم. شهید نوروزی تا زمان شهادت لحظه‌ای از خط امام و انقلاب نلغزید و مطیع امر ولایت بود و خود را ذوب در ولایت می‌دانست. علاقه ویژه‌ای به امام زمان (عج) و امام امت داشت و همیشه اشعاری از امام زمان ورد زبانش بود. بارها در جلسات عقیدتی و برنامه‌های مذهبی شاهد حالات عرفانی و انقطاعی ایشان بودم که احساس می‌کردیم در آن جلسه حضور ندارد. بعد از عملیات فتح المبین و شهادت سردار حسینعلی ترکی، این شهید بزرگوار به حالت انتظار در درونش به وجود آمده بود. هرچند حالات ویژه‌ای از قبل داشت اما می‌توان گفت بعد از این موضوع تقویت شد، تا اینکه در عملیات خیبر به شهادت رسید.

اعزام رزمندگان دلیر و سلحشور چهارمحال و بختیاری در اوایل جنگ تحمیلی، بیشتر به جبهه «شوش» انجام می‌گرفت. تا اینکه عملیات مقدس «فتح المبین» شروع شد. در همین حین صحبت از

۱. گندمان یکی از شهرهای استان چهارمحال و بختیاری و از توابع شهرستان بروجن می‌باشد.



شکل گیری تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب (ع)، پیش آمد، سردار «شهید حسینعلی ترکی»<sup>۱</sup> به عنوان فرمانده آن تیپ معرفی و شهید نوروزی به عنوان جانشین شهید ترکی در منطقه شلیبیه مسئولیت پذیرفته که پس از مدتی کوتاه برادر ترکی به فوز عظمای شهادت نائل آمدند. از این پس فرماندهی نیروهای چهارمحال و بختیاری در جبهه شوش را شهید نوروزی به عهده گرفت. در همین عملیات نیز عده‌ای از برادران چهارمحال در لشکر ۲۵ کربلا و عده‌ای هم در شوش و عده‌ای دیگر در لشکر ۱۴ امام حسین (ع) و لشکر ۸ نجف اشرف حضور داشتند و به طور کلی باید گفت نیروها پراکنده بودند. با این وجود میل باطنی آن‌ها این بود که به گونه‌ای واحد و یکپارچه در کنار هم قرار بگیرند. البته این امر فراهم نشد، تا بعد از عملیات بیت المقدس. عده‌ای از برادران تصمیم گرفتند تا با انتخاب و گزینش نیروهای زبده جهت بالا رفتن نتیجه کار، در لشکری متمرکز گرد هم آیند. لازمه این امر آن بود تا فرماندهی مجزا و واحدی، داشته باشند. در بین برادران به طور مشخص، از همه والاتر و کامل‌تر «شهید نوروزی» بود. برادران دور شهید حلقه زدند و با حالت تواضع خواستار فرماندهی این شهید بزرگوار شدند. تقریباً اواخر عملیات محرم بود که این تشکل در قالب ۱۷۰ الی ۱۸۰ نفری تحت فرماندهی شهید نوروزی شکل خود را پیدا کرد. البته گفتنی است همین تشکل بعدها خمیرمایه شکل گیری گردان صف‌شکن و حماسه‌آفرین «ذوالفقار» به مرحله ظهور خود رسید.

گردان ذوالفقار در تیپ ۲ مالک اشتر از لشکر مقدس نجف اشرف تحت فرماندهی شهید نوروزی و برادران عزیز دیگری همچون: سردار شهید «ایرج آقابرگی»، شهید بهرامی و دیگر عزیزان درخشید و نقش قابل توجهی را ایفا کرد. در هر حمله گردان قهرمان ذوالفقار به عنوان یکی از گردان‌های خط‌شکن وارد عملیات می‌شد و موانع ایجاد شده چون میدان‌های مین، آتشبارهای سنگین و... همه و همه را درهم می‌شکست و در نهایت به پیروزی می‌رسید. این مهم میسر نبود مگر اینکه در سایه فرماندهی دقیق و نکته‌سنج اتفاق می‌افتاد. یادم هست در اواخر شب عملیات والفجر مقدماتی زمانی که مسلسل‌ها و چهار لول‌های دشمن بی‌وقفه کار می‌کرد و برادران رزمنده را به شهادت می‌رساند، شهید نوروزی به شهید عزیز «عبدالصاحب زغیرزاده» مأموریت داد که چهار لول دشمن را که هر لحظه آتش آن بر روی بچه‌ها زیادتر می‌شد، خاموش کند تا به این طریق خط سریع‌تر شکسته شود. این شهید عزیز با اینکه چند گلوله به بدنش اصابت کرد، با کمک «شهید بهرام بهرامی»، توانست چهار لول دشمن را خاموش کند. به این طریق خط شکسته شد.

گردان ذوالفقار باعث قدرت، تقویت روحیه و قوت قلب بچه‌های رزمنده استان گردید. بعد از عملیات والفجر مقدماتی، همین گردان پایه و اساس تشکیل تیپ مقدس «قمر بنی‌هاشم» قرار گرفت تا ذوالفقار

۱. شهید حسینعلی ترکی اهل روستای هرچکان در ششم مهرماه ۱۳۲۷ به دنیا آمد و ششم بهمن ۱۳۶۰ با مسئولیت فرمانده تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب قم در منطقه شوش بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسید.



علی (ع) در دست قمر بنی‌هاشم (ع) روز روشن را بر دشمن، تیره و تار نماید. از نحوه تشکیل گردان ذوالفقار گفتیم. اکنون باید از کسی بگوییم که گردان در او خلاصه می‌شد. از شهیدی نام ببریم که نامش توان و نیرویی برای نیروهای اسلام و لزره‌ای براندام دشمن بود. از خصوصیات بارز وی، جامع بودن در کارها بود. چیزهایی را که این بزرگوار در آن زمان به ما می‌فرمود، آن قدر ژرف و عمیق بود که ما از درک آن عاجز بودیم. یادم هست رزمندگان چهارم‌حال و بختیاری آن زمان بعضاً یکدیگر را «کاکا» صدا می‌کردند. اما «کاکای» مطلق، مخصوص شهید نوروزی بود! اگر بچه‌ها چیزی را می‌شنیدند و می‌دانستند از زبان «کاکا نوروزی» گفته شده، آن را به طور حتم می‌پذیرفتند؛ زیرا نسبت به او اعتقاد قلبی داشتند.

ایشان باینکه یک فرمانده نظامی بود، اما در همان حال هر شب نماز شبش را باحالت گریه و تضرع می‌خواند. در صحبت با نیروها دلجویی می‌کردند. پای درد دلشان می‌نشستند و در مشکلات به آن‌ها کمک می‌کردند. در عین حال که فرماندهی مدبر بودند، معلم اخلاق هم بشمار می‌رفتند. همواره تکیه کلامشان این بود: «عالم محضر خداست، در محضر خدا نباید معصیت کنیم» مدام تکرار می‌کرد: «ما اگر هدف غائی را در نظر داشته باشیم، هیچ چیز دیگر نمی‌تواند برای ما هدف باشد». روزی بچه‌ها را جمع کرد و درباره «غیبت آقا امام زمان (عج) و ولایت فقیه» شروع به صحبت و بحث کرد. همه می‌نشستیم و به حرف‌های دل‌نشین او گوش می‌کردیم و این بحث که سلسله وار هر روز ادامه داشت، زمانی بود که عوامل خائن «مهدی هاشمی» به شدت فعالیت می‌کردند. توسط مقام معظم رهبری همین بحث مطرح شد. ما تازه فهمیدیم که شهید نوروزی چقدر صاحب کمال تفکر و فلسفه‌اند. تمام زندگی این شهید برایمان خاطره بود.



## فضل الله کبیری دهکردی

### وداع پدر با پسر

فضل الله کبیری فرزند عبدالعلی هشتم اسفند ۱۳۴۲ در شهر کرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. او در رابطه با حضورش در جبهه می گوید: دانش آموز کلاس دوم دبیرستان بودم که زمستان سال ۱۳۶۱ به عنوان یک بسیجی افتخار اولین حضور در جبهه را پیدا کردم. دیدن رزمندگان و هیاهوی شهر اهواز که اغلب رزمندگان از این شهر به مقرها و پادگان‌های خود اعزام می‌شدند صحنه‌ای وصف‌ناپذیر برایم به وجود آورده بود. ما را به دانشگاه جندی شاهپور اهواز که یکی از مقرهای اعزام نیروها بود، بردند. فضای طبیعی خوزستان و حضور در لشکر ۸ نجف و گردان ذوالفقار و لحظه‌لحظه همراهی با رزمندگان خاطرات شیرین و ماندگار برایم رقم زد. وقتی برای اولین بار با رزمندگان برخورد کردم به رفتارهای روحی و عرفانی آن‌ها غبطه می‌خوردم و سعی می‌کردم تا در حداقل زمان ممکن خودم را از لحاظ روحی به رزمندگان حاضر در جبهه برسانم.

با تمام وجود دل به فضای موجود داده بودم. ما را به مقر گردان ذوالفقار منتقل کردند. صبح اولین روزی که در گردان با صدای اذان از خواب بیدار شدم، اطرافم را که نگاه کردم کسی نبود! متعجب شدم. بعد از نماز متوجه شدم هم‌سنگران قبل از اذان صبح، هر کس به گوشه‌ای پناه برده و به نماز شب و راز و نیاز باخدای خود عاشقانه مشغول شده بودند. با خود تصمیم گرفتم تا از فردا من نیز همراه آن‌ها شوم. علی‌رغم تصمیمی که گرفتم فردای آن روز بازهم بعد از پخش اذان از بلندگو بیدار شدم. اینجا بود که فهمیدم با این عزیزان بسیار فاصله دارم.

خیلی خجالت کشیدم. تلاش کردم تا بتوانم خود را با بچه‌ها همراه کنم. جایی که مقر ما بود هرروز مورد حمله هوایی عراقی قرار می‌گرفت. ترس در وجودم شعله‌ور شده بود. نگاه به چهره آرام بچه‌ها در زمان بمباران و پناه بردن آن‌ها به گوشه و کنار مقر، هرروز بیشتر از قبل جلب توجه می‌کرد. هرروز سعی می‌کردم تا بر ترس درونم غلبه کنم و برایم خیلی لذت‌بخش شده بود. دوستان هم‌سنگرم از رفتار رزمندگان در جبهه برایم گفته بودند که؛ اگر می‌خواهی هر صبح لباس‌های کثیف خود را شسته روی



طناب نبینی، و یا پوتین‌هایت را واکس زده نبینی، باید نسبت به شستن لباس‌ها و یا تمییز کردن پوتین‌ها زودتر اقدام کنی. و یا مورد دیگر که برای پست نگهبانی چنانچه خودت بیدار نشوی، کسی شمارا بیدار نخواهد کرد دوستان جورَت را خواهند کشید.

آنچه در جبهه می‌دیدیم این‌گونه رفتارهای پندآموز و صحنه‌های الهام‌بخش بود که به انسان درس می‌داد. عصر روز هفدهم بهمن ۱۳۶۱ بعد از نماز مغرب و عشا برای عملیات والفجر مقدماتی به طرف خط حرکت کردیم. به معبر محور عملیاتی رسیدیم که هنوز محور باز نشده بود. فرمانده گردان سردار شهید سهراب نوروزی از بچه‌ها خواست تا زمان بازگشایی معبر پشت میدان مین بدون صدا و حرکت دراز بکشند. فاصله ما با عراقی‌ها بسیار کم شده بود به گونه‌ای که صدای عراقی‌ها شنیده می‌شد. همه می‌دانستند تا لحظاتی دیگر بوی خون و باروت همه‌جا را فرا خواهد گرفت.

آنچه بیش از هر چیز در آن لحظه مرا متعجب کرده بود " آرامش و اعتماد به نفس بالای بچه‌ها بود که با چشم خود دیدم در آن لحظات بحرانی چگونه قنداق اسلحه را زیر سر گذاشته و برای چند لحظه آرام به خواب رفتند ". با خود گفتم کمی اضطراب شب امتحان خواب را از چشم ما می‌گرفت؛ خدایا لحظات آغازین عملیات و رفتن در دل آتش و گلوله، این چه نیرویی است که در درون این دلیرمردان قرار داده‌ای که این‌گونه و بدون ترس و وحشت آرامش دارند. عملیات شروع شد. عملیاتی که لحظه‌لحظه آن خاطرات جاودانه و به یادماندنی برای ما ایجاد کرد. با شهید و مجروح شدن تعداد زیادی از جوانان گردان، موانع و معبرهای دشمن یکی پس از دیگری فتح می‌شد. آنچه بیشتر از همه چیز برای من جاذبه داشت، دیدن نمایش قدرت، شجاعت، رشادت، ایثار و آرامش رزمندگان بود.

یکی از صحنه‌های تأثیرگذاری که آن شب با آن مواجه شده و بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم، زمانی بود که مؤذن و معلم قرآن گردان به نام حاج علی محمد علی محمدی را مجروح روی زمین دیدم. مجروح، ولی آرام و باصلابت بود. او به اتفاق فرزندش بهنام در این عملیات شرکت کرده بود. وقتی بالای سرش حاضر شدم، از من خواست تا فرزند هم‌رزمش را به بالینش برسانم. به دنبال بهنام رفتم و چند دقیقه بعد با فرزندش پیش او آمدم. حاجی را بوسیدم و از آن‌ها کمی فاصله گرفتم.

وداع پدر و پسر در زیر باران آتش و گلوله دشمن دیدنی بود. وداعی عاشقانه که اشکم را جاری کرد و انسان را به یاد وداع امام حسین با فرزندش علی اکبر می‌انداخت. آن شب بسیاری از بچه‌های گردان شهید یا مجروح شدند که از جمله آن‌ها خودم بودم. فردای آن شب درحالی که با بدن مجروح روی زمین افتادم، عمیق‌تر و با دقت بیشتر به این صحنه‌ها نگاه می‌کردم به این اندیشه افتادم که ارتباط با خدا چه قدرتی در درون انسان به وجود می‌آورد که از همه هستی خود برای خدا می‌گذرد. در آن حالت وقتی سراغ بهنام و پدرش را گرفتم؛ گفتند که پدر و پسر باهم به شهادت رسیدند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.



## مسعود صادقی چلیچه

### ملاک تقوا و شجاعت افراد

مسعود صادقی فرزند حیدر هفتم فروردین ۱۳۴۴ در روستای چلیچه از توابع استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. با شروع جنگ تحمیلی به عنوان داوطلب بسیجی، بارها در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور یافت و در عملیات‌های شکست حصر آبادان و بیت‌المقدس شرکت کرد و دو بار مجروح شد. با تشکیل گردان ذوالفقار به عضویت این یگان درآمد. او که با عنوان فرمانده دسته چهار از گروهان سوم در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد، می‌گوید:

اوایل دی‌ماه سال ۱۳۶۱ تحت فرماندهی برادر کیانی عازم منطقه جنوب شدیم. در اهواز پس از دریافت تجهیزات، سلاح و مهمات راهی منطقه‌ای موسوم به "امقر" شدیم تا مقدمات عملیات بزرگی را تدارک ببینیم. در بدو ورود فرمانده گردان به استقبالمان آمد و با چهره‌ای بشاش و حوصله و صبری مثال‌زدنی، درحالی‌که از پشت عینک‌های ضخیمش افراد را به‌دقت واریسی می‌کرد، خوش‌آمد می‌گفت. او همشهری من بود و به‌عنوان یک همشهری شاید انتظار داشتم که برخوردش با من جور دیگر و متفاوت از دیگران باشد. لیکن در نگاه و رفتار او هیچ تفاوتی را حس نکردم و قدری هم متأثر شدم. در فرصت مناسب و برخورد دیگری که با وی داشتم گفت: یادت باشد اینجا ملاک تقوا و شجاعت افراد است و نه هیچ‌چیز دیگر؛ آن لحظه شاید هضم این نکته برایم بسیار دشوار می‌نمود. ولی در عمل و برخوردهای این دلاور دیدم که واقعاً بین نیروهای تحت امرش هیچ تفاوتی قائل نیست. خضوع مثال‌زدنی‌اش را آنجا درک کردم که، وقتی پیک فرماندهی لشکر حامل پیام برای فرمانده گردان بود، در جمع چند نفر حاضر در جلسه قادر به شناخت وی نمی‌شد.

در طول عملیات والفجر مقدماتی که گردان ما مسیری بس طولانی‌تر از پیش‌بینی را طی می‌نمود، به





کرار صف طویل نیروهای گردان را طی طریق می کرد و با سخنان خود سبب دلگرمی و روحیه بسیجیان می شد. وقتی عملیات شروع شد و نیروها می خواستند از معبر عبور کنند، تیربارهای دشمن اجازه حرکت را به بچه ها نمی دادند. پاک سازی معبرهای مین گذاری شده کامل انجام نگرفته بود. از معبر باریک تعیین شده به سمت کانال در حال پیشروی بودیم. تیربار دشمن بر روی معبر مذکور مستقیم شلیک می کرد و عملاً پیشروی را مختل کرده بود. طرفین معبر هم مملو از انواع و اقسام مین ها و تله های انفجار بود. بستر زمین یکدست صاف بود و کوچک ترین پستی و بلندی برای پناه بردن وجود نداشت. این در حالی بود که نیروها حتی در حالت سینه خیز هم مورد اصابت گلوله های تیربار دشمن قرار می گرفتند. در میان این هیاهوی وصف ناشدنی، دلاور مرد جنوبی به نام "عبدالصاحب زغیرزاده" سینه خیز درحالی که مماس با زمین حرکت می کرد، به طرف تیربار رفت و با انهدام آن، مسیر عبور نیروها را هموار کرد.

تا زمانی که این اقدام ویژه را انجام داد تعداد زیادی تیر و ترکش به کتفها، باسن و پاشنه های پایش اصابت کرده بود که نیروهای امدادگر برای درمان وی او را به بیمارستان صحرائی و سپس به اهواز انتقال دادند. نکته قابل تأمل این بود که وقتی فرمانده گردان در این عملیات به شدت مجروح شده بود، بدون اینکه لحظه ای خم به ابرو بیاورد مجروحیت خود را کتمان و از چشم همگان پنهان می کرد و برای هدایت نیروها و دلداری آنها تلاش می کرد.



## رزاق قاسم پور فارسانی

### خرده گناه

رزاق قاسم پور فرزند روح‌الله اهل و ساکن شهر فارسان می‌باشد که به‌عنوان پاسدار چندین بار در جبهه‌ها حضور یافت و در اغلب عملیات‌ها شرکت داشت. وی به‌عنوان بیسیم چی گروهان دوم گردان ذوالفقار و حضور خود در عملیات والفجر مقدماتی به فرماندهی سردار شهید سهراب نوروزی می‌گوید: در آستانه عملیات والفجر مقدماتی بود که لشکر ۸ نجف مانند سایر یگان‌ها خود را برای یک حضور مقتدرانه در این عملیات آماده می‌کرد. تعدادی از رزمندگان شهرستان‌های شهرکرد و فارسان که از استان چهارمحال و بختیاری عازم جبهه‌های حق علیه باطل شده بودند، قرار بود تحت عنوان گردان ذوالفقار به فرماندهی سردار شهید سهراب نوروزی در این عملیات شرکت کنند. رزمندگان گردان ذوالفقار نخست به پادگان شهید حبیب‌اللهی اهواز و از آنجا برای فراگیری آموزش‌های لازم به منطقه زلیجان در نزدیکی دهلران اعزام شدند.

صحبت‌های فرماندهان، نشان از یک عملیات سخت و دشوار بود که رزمندگان می‌بایست خود را از لحاظ آمادگی جسمانی، دفاعی و نظامی آماده می‌کردند. باوجود سختی‌های فراوان، نیروها باعلاقه و اعتقاد قلبی بالا تحت فرمان و اطاعت‌پذیری از فرمانده خود به فراگیری اصول و آرایش نظامی سعی بسیار نمودند. گردان ذوالفقار پس از سپری کردن آموزش‌های طاقت‌فرسا خود را از لحاظ قوای نظامی و معنوی برای عملیاتی مهم آماده کردند. یک‌شب قبل از عملیات، سردار شهید نوروزی نیروهای گردان را در نقطه‌ای گرد هم آورد و با آن‌ها به سخن پرداخت. او خطاب به نیروهای گردان گفت: شما رزمندگان باید مانند یاران آقا امام حسین (ع) خود را آماده نبرد کنید که عملیات پیچیده و درعین‌حال سخت و دشوار در پیش دارید.

مسیری که ما می‌خواستیم عملیات کنیم سه کانال به عمق سه و نیم متر و عرض دو و نیم متر حفر کرده بودند. در این کانال‌ها مواد انفجاری به‌صورت منظم و سیم‌های خاردار نامنظم تعبیه شده بود. بین دو کانال فاصله‌ای حدود پانصد متر وجود داشت که این فاصله، مین‌های ضدنفز و تله‌های انفجاری کار گذاشته بودند. دشمن علاوه بر ایجاد موانع در مسیر عبور رزمندگان، چهار لول‌های ضد هوایی



کار گذاشته بودند تا بتوانند از ورود رزمندگان جلوگیری کنند. استنباط فرماندهان ارشد حزب بعث این بود که هیچ نیروی نظامی نمی‌تواند از این موانع عبور کند. اما رزمندگان گردان ذوالفقار با استعانت از خداوند متعال و با عبور از موانع موجود موفق شدند تا به اهداف از پیش تعیین شده برسند. در مراحل سخت و مختلف این عملیات تعدادی از بهترین نیروهای گردان شهید و یا مجروح شدند. در بین مجروحان فرمانده غیور گردان نیز به چشم می‌خورد که، علی‌رغم موج گرفتگی و اصابت تیر و ترکش به بدنش دست از هدایت و فرماندهی نیروها بر نمی‌داشت.

وقتی نیروهای گردان وضعیت فرمانده را دیدند اصرار داشتند تا برای درمان به عقب خط مقدم برگردد، اما ایشان امتناع می‌کرد و می‌گفت؛ چیزی نیست این‌ها همه خرده گناه اند. آری، فرماندهان جنگ باخدای خود این‌گونه معامله کرده بودند تا با نیروی عظیم خود با دشمن مبارزه می‌کنند. در این عملیات تنها یگانی که موفق شد به اهداف خود دست پیدا کند، گردان ذوالفقار بود که این‌جانب هم به‌عنوان بیسیم چی گروهان دوم موفق شدم تا خط مقدم دشمن برسم. در این محل بود که بر اثر اصابت تیر گرینوف به پای چپم، استخوان رانم جدا شد. فردای آن روز با بستری در بیمارستان صحرایی و اقدامات کمک‌های اولیه، جهت ادامه درمان به‌وسیله هلی‌کوپتر به اهواز و سپس برای عمل جراحی به تهران انتقال دادند. در بیمارستان شفا تهران پس از چهار ماه بستری و سه عمل جراحی که بر روی پای من صورت گرفت، بهبود نسبی حاصل شد و به دستور پزشکان از بیمارستان ترخیص و به زادگاه خود برگشتم.



## منصور نادری بنی

### عروج سید اسدالله

منصور نادری، اهل شهر بن در استان چهارمحال و بختیاری و از رزمندگان گردان ذوالفقار هستند که در عملیات والفجر مقدماتی حضور داشت. وی در یادداشت‌های خود به خاطره‌ای از این عملیات پرداخته و می‌گوید: سال ۱۳۶۱ که وارد جبهه شدم، پس از سازمان‌دهی در لشکر ۸ نجف اشرف به خط پدافندی رفتم. بعد از چند ماه حضور در جبهه به مدت یک هفته به مرخصی آمدم. در برگشت از مرخصی که اواسط پاییز بود زمزمه تشکیل گردان ذوالفقار به گوش می‌رسید. برای اولین بار گردان ذوالفقار متشکل از نیروهای استان چهارمحال و بختیاری تحت فرماندهی لشکر ۸ نجف تشکیل شد. با تشکیل گردان ذوالفقار ما را به یک مقر خاکی انتقال دادند. نام آن مقر را هم به ما نگفتند تا اینکه بعد مشخص شد منطقه "امقر" نام دارد. حدود بیست روز در این مقر به آموزش‌های گوناگون مشغول بودیم و حتی با چگونگی انجام عملیات به صورت عملی آشنا شدیم. در مدت‌زمانی که در این مقر بودیم، شب‌ها را در چادرهای گروهی صبح می‌کردیم و روزها را در کوه‌های اطراف، خود را استتار می‌کردیم تا از مبارزان هواپیماهای دشمن در امان بمانیم. در این ایام فرمانده گردان علاوه بر آموزش‌های نظامی، توجه ویژه‌ای به مسائل دینی و اعتقادی داشتند. اما بگویم جای شما خوانندگان عزیز در این شب‌ها واقعاً خالی بود. شبی از خواب بیدار شدم، به ساعت نگاه کردم دو و نیم نصف شب بود. خبری از سید اسدالله موسوی همشهری و هم‌سنگرم نبود. آرام از چادر بیرون آمدم و نگاهی به اطراف انداختم، چشمم به سنگ‌های انفرادی در حاشیه تپه‌ها افتاد. جلوتر رفتم، دیدم رزمندگانی را که همانند سید در این سنگ‌ها به راز و نیاز با خدای خود مشغول هستند.

سجده‌های طولانی با زمزمه‌های العفو العفو که به گوش می‌رسید. پس از بیست روز آموزش‌های لازم و آمادگی برای عملیات، به دستور فرمانده گردان که شهید نوروزی بود ساعت ۱۲ شب از چادرها بیرون آمدم تا به محور عملیات برویم. قبل از حرکت فرمانده گردان صحبتی با بچه‌ها داشتند و گفتند:



برادران، آنچه را که انتظارش می‌کشیدیم، فرارسیده است؛ سوار ماشین‌ها شوید تا به فکه برویم. سوار بر ماشین‌ها عازم منطقه فکه شدیم. دمام صبح بود که به فکه رسیدیم. ما را در کنار درختی که آنجا بود پیاده کردند. آن روز را برای مصون ماندن از حملات هوایی دشمن در زیر درختچه‌های اطراف استتار کردیم. قبل از حرکت به طرف محور عملیاتی، فرمانده گردان توضیحات لازم را درباره منطقه و چگونگی عملیات بیان داشتند و ما را از محور عملیاتی توجیه کردند. بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء، به طرف محور عملیات والفجر مقدماتی حرکت کردیم. حدود دو ساعت پیاده روی با ستون رفتیم تا به کمین دشمن رسیدیم. در مدت این دو ساعت دشمن مرتب منور می‌زد. این اقدام دشمن نشان از آن بود که از عملیات نیروهای ایرانی اطلاع پیدا کرده اند.

نیروهای که قبل از ما برای ایجاد پل‌های سیار در محور عملیاتی رفته بودند اکثراً شهید و یا مجروح شده بودند. پل‌های سیار را خودمان برداشتیم تا بر روی کانال‌ها قرار دهیم بلکه بتوانیم به هدف برسیم. اما منطقه زیر رگبار دشمن بود و از هر طرف گلوله می‌بارید. با هر سختی که بود از کانال اول عبور کردیم. صدای سید اسدالله را شنیدم که فریاد می‌زد بیایید اینجا، من راه را پیدا کردم. سید اسدالله معاون سهراب ایزدی فرمانده گروهان اول بود که پیشاپیش نیروها حرکت می‌کرد. شهید موسوی معبر خود عراقی‌ها را که در آنجا کمین می‌آمدند، پیدا کرده بود. به طرف معبر رفتیم، خواستیم حرکت کنیم که با بشکه‌های انفجاری و تاپرهای ماشین که در معبر کار گذاشته بودند و دو طرف معبر را هم به وسیله سیم خاردار و میدان مین وسیعی که ایجاد کرده بودند، روبرو شدیم. به هر طریق ممکن از میدان مین اول هم گذشتیم. به کانال دوم که رسیدیم از عمق بیشتری برخوردار بود. تعدادی از رزمندگان به داخل کانال رفته و پل‌های سیار را در داخل کانال قرار دادند که با توجه به عمق کانال، خود بچه‌ها به عنوان پایه پل عمل کردند تا نیروهای عمل کننده توانستند از کانال دوم هم عبور کنند.

منطقه عملیاتی فکه کاملاً مسطح بود و دشمن هم هیچ‌گونه خاک‌ریزی ایجاد نکرده بود و بیشتر از ایجاد کانال بهره می‌برد. دشمن که از این عملیات آگاه شده بود با استقرار کامل تجهیزات نظامی درصد مانع از عبور نیروهای ایران بود. با عبور از کانال دوم، همچنان که بچه‌ها در حال پیشروی بودند دشمن با سلاح‌های چهار لول، ضد هوایی، آرپی جی ۱۱ و کالیبر ۵۰ از شش جهت بر روی ما گوله می‌ریختند. بسیاری از رزمندگان گردان ذوالفقار، خصوصاً گروهان اول شهید و یا مجروح شدند. من هم که به عنوان تیربارچی بودم در حال سینه‌خیز از بین اجساد شهدا و مجروحین خود را به جلو می‌کشیدم تا بلکه بتوانم تیربار دشمن را خاموش کنم.

در مسیر خود به سید اسدالله برخورد کردم که روی زمین افتاده بود و مدام الله اکبر می‌گفت. بلند شد و بچه‌ها را صدا می‌کرد که؛ بنی‌ها، شهرکی‌ها، نخوایید که داریم قتل عام می‌شویم. برخیزید، برخیزید حرکت کنید و خود را از مهلکه نجات دهید. آخه خیلی سخت بود زمین که مسطح بود تیربار دشمن هم



به راحتی بچه‌ها را درو می‌کرد. در حالی که سید داشت بچه‌ها را هدایت می‌کرد به ناگهان گلوله آرپی جی ۱۱ به طرف ما شلیک شد، من چشمانم را یک لحظه بستم و روی زمین خوابیدم. وقتی چشمان خود را باز کردم اثری از سید ندیدم و آن گلوله به سید اصابت کرد. او سفر خود را از فرش به عرش آغاز کرد. من هم با هر مشکلی که بود خود را به چهار لول رساندم و توانستم تیربار دشمن را با هلاکت خدمه آن خاموش کنم.

با خاموش کردن آتش بارهای دشمن، شروع به پاک‌سازی سنگرها و خط رابط دشمن کردیم. طولی نکشید که گردان المهدی از معبری که توسط گردان ذوالفقار باز شده بود، رسیدند. وقتی به آن‌ها گفتیم که خط پاک‌سازی نشده است و خواستیم که مانع رفتن آن‌ها شویم گفتند که مأموریت این گردان از جاده آسفالت به بعد می‌باشد. من هم به اتفاق هفت نفر از بچه‌های گردان که اونجا مانده بودیم به حرکت خود ادامه دادیم. سپیده صبح بود که به جاده آسفالت بصره به بغداد رسیدیم.

نیروهای گردان المهدی هم رسید اما امکان آرایش نیروها وجود نداشت. حوالی ظهر بود که دستور عقب‌نشینی صادر شد. ما پدافند کردیم تا بلکه گردان المهدی بتوانند به عقبه خط برگردند. منطقه کاملاً صاف و مسطح بود و نیروها در این دشت وسیع پراکنده بودند. دشمن هم با نفربر، تانک و هلی‌کوپتر بچه‌ها را بدرقه می‌کردند. قیامتی برپا بود. حدود ده کیلومتر به عقب برگشتیم و در مقرهای خود استقرار گرفتیم.



### محمدتقی شفیعی قهفرخی

#### بچاها دی (ده)

محمدتقی اهل و ساکن شهر فرخ شهر از توابع شهرستان شهرکرد است. با تشکیل سپاه پاسداران، وارد این ارگان انقلابی شد. در طول ۸ سال دفاع مقدس بارها در جبهه‌ها حضور یافت. با محمدتقی همراه شدیم و از وی خواستیم تا از نحوه حضورش در جبهه و سازمان‌دهی در گردان ذوالفقار برایمان بگوید. او قبل از هر حرفی به بچه‌های دی (ده) اشاره کرد و صحبت‌های خود را این‌گونه شروع کرد: رزمندگانی که از فرخ‌شهر عازم جبهه‌ها می‌شدند به بچه‌های دی معروف بودند. این نام ویژه نیروهای اعزامی از فرخ‌شهر بود که در بین رزمندگان استان چهارمحال و بختیاری هر وقت این نام برده می‌شد، می‌دانستند که بچه‌های فرخ‌شهر است. من زمانی که وارد سپاه شدم پس از آموزش‌های لازم نظامی، اواسط سال ۱۳۵۹ خواستیم به کردستان اعزام شویم که جنگ عراق علیه ایران شروع شد. حدود ۱۲۰ نفر بودیم که برای آموزش نظامی به تهران رفتیم. بعد از آموزش‌های ضروری به اندیمشک و از آنجا ما را محلی به نام گلف بردند. دو شب در گلف بودیم و اونجا تعدادی از بچه‌های استان را دیدیم، که گفتند ما شوش مستقر هستیم.

بعد از آن ما را به طرف آبادان حرکت دادند. آبادان کاملاً در محاصره نیروهای عراقی بود. تا شکستن حصر آبادان که حدود ۶ ماه طول کشید آنجا بودیم. مدتی را به مرخصی آمدم و به دنبال آن برای عملیات بیت‌المقدس عازم جبهه شدم. شب دوم عملیات بود که ما وارد عمل شدیم. در جاده اهواز خرمشهر مستقر بودیم که مجروح شدم. قبل از عملیات والفجر مقدماتی، اول ما را به پادگان غدیر اصفهان اعزام کردند. از پادگان غدیر به اتفاق نیروهایی از اصفهان و فلاورجان که حدوداً سه چهار اتوبوس بودیم به اهواز اعزام شدیم. ما را به محل استقرار گردان ذوالفقار بردند. اونجا گردان به سه گروهان و هر گروهان چهار دسته سازمان‌دهی شد. من در دسته چهار از گروهان اول که اغلب بچه‌های



فرخشهر و فرمانده آن سهراب ایزدی بود، قرار گرفتیم. از چند روز قبل از عملیات به بچه‌ها گفته بودند که بعد از نماز صبح چادرها جمع شوند و روزها نیروها در ارتفاعات و شیارهای اطراف استقرار بگیرند. روزها به اطراف می‌رفتیم و شب‌ها برای استراحت برمی‌گشتیم چادرها را سرپا می‌کردیم.

ماکت عملیات را در ابعاد ۳ در ۴ درست کرده بودند که فرمانده گردان از روی ماکت عملیاتی نیروها را توجیه می‌کرد. شهید نوروزی کالک عملیات را هم آماده کرد و در اختیار بچه‌ها قرار داد. بعضی وقت‌ها هم بچه‌ها را کنار تک درخت می‌بردند و به‌واسطه دیده‌بانی که اونجا بود نیروها را توجیه می‌کردند. شب عملیات بعد از نماز مغرب و عشا از تک‌درخت به طرف محور عملیات حرکت کردیم. همیشه عملیات‌ها معمولاً نیمه‌های شب شروع می‌شد. اینجا برای خیلی از بچه‌ها سؤال شده بود که چرا سر شب حرکت کردیم. تدبیر سردار نوروزی این بود که اگر می‌خواهیم در موعد مقرر به اهداف خود دست پیدا کنیم باوجود مسیر طولانی و زمین‌های رملی باید زودتر حرکت می‌کردیم.

دو گردان مقدار و فتح به فرماندهی حاج امینی و آقای کریمی در دو طرف گردان ذوالفقار آرایش گرفته بودند. به معبر اول رسیدیم که آن را به‌وسیله طناب‌های فسفری که نور آن‌ها به سمت نیروهای خودی بود مشخص کرده بودند. قبل از اینکه به میدان مین برسیم یک مین منور پشت سرما روشن شد. ما نفهمیدیم که این مین رمز نیروهای عراقی بود و یا مین‌هایی که کار گذاشته بودند. دو طرف میدان مین را طناب‌های سفید کشیده بودند. چیزی از میدان مین عبور نکرده بودیم و هنوز معبر اول باز نشده بود که درگیری شروع شد. درگیری که شروع شد نیروهای سمت چپ ما که فکر می‌کنم نیروهای یزد بودند، شروع کردند به طبل زدن. آن‌ها فکر می‌کردند که خط شکسته شده است.

نیروهای عراقی از دو طرف ما شروع کردند به تیرباران بچه‌ها. معبرهای اول و دوم محور عملیاتی گردان ذوالفقار باز شد. تعدادی از بچه‌ها شهید و یا مجروح شده بودند. مأموریت ما هم که انتقال مجروحین و شهدا بود شروع شد. سعی می‌کردیم که تا هوا روشن نشده شهدا و نیروهایی که زخمی شده‌اند را به پشت خط انتقال دهیم. عرصه به نیروها تنگ شده بود. گردان‌های طرفین ذوالفقار نتوانستند معبرهای محور خود را باز کنند که اومدند و از مسیری که گردان ذوالفقار باز کرده بود جلو رفتند. روز شد و تیربارهای دشمن از زمین و آسمان بر سر بچه‌ها می‌بارید. حتی هواپیماهای آن‌ها نیز در ارتفاع بسیار پایین پرواز می‌کردند و بچه‌ها را به گلوله بسته بودند. نکته حائز اهمیت اینکه عشایری که در آنجا بودند و منطقه را ترک نکرده بودند، اغلب برای نیروهای عراقی جاسوسی می‌کردند.





## خدامراد شاهقلیان قهرخی

### نماز با بدن خون آلود

خدامراد شاهقلیان فرزند نجفقلی، اهل و ساکن شهر فرخشهر می‌باشد. قبل از جنگ تحمیلی خدمت سربازی خود را گذرانده بود و با شروع جنگ داوطلبانه از طرف بسیج در جبهه حضور یافت. وی کمک بیسیم چی گردان ذوالفقار بود که در رابطه با حضورش در گردان و شرکت در عملیات والفجر مقدماتی می‌گوید: هشتم آبان ماه ۱۳۶۱ داوطلبانه برای پدافند عملیات محرم عازم جبهه شدم. ما را به منطقه موسیان بردند و اونجا سردار شهید سهراب نوروزی (ره) را به ما معرفی کردند. بعد از مدتی ما را به منطقه زلی جان بردند و اونجا زمزمه تشکیل گردان ذوالفقار بود. در کوه‌های زلی جان مستقر شدیم و گردان ذوالفقار که از بچه‌های استان چهارمحال بودند، تشکیل شد. من به‌عنوان کمک بیسیم چی شهید بهمن قاسمی (ره) در گردان ذوالفقار سازمان دهی شدیم و رابط گردان با تیپ بودیم. منطقه بسیار ناامن شده بود و امنیت لازم را نداشت. دشمن اطلاعات لازم را به‌واسطه عشایر و چوپانانی که در منطقه بودند، به دست آورده بود.

شهید نوروزی هم برای اینکه خطری نیروها را تهدید نکند، به بچه‌ها گفته بود که هرروز بعد از نماز صبح چادرها را جمع می‌کردند و در شیارها، ارتفاعات و کوه‌های اطراف می‌رفتند و شب‌ها برمی‌گشتند به مقر، و چادرها را برپا می‌کردیم. هوا خیلی سرد بود. بچه‌ها از کمبود آب رنج می‌بردند و آب به‌سختی پیدا می‌شد. بچه‌ها اراده بالایی داشتند. شهید مولوی و شهید امینی، ابتکاری به خرج دادند و با یک کلنگ مقنی کنی شروع به حفر چاه کردند. نیروها در شرایط سختی به سر می‌بردند، امکانات لازم را برای این کار نداشتیم. به‌وسیله حلب‌های خالی پنیر و طناب خاک چاه را بیرون می‌کشیدند. هرچند به آب نرسیدند ولی اراده بچه‌ها ستودنی بود. نیروها آموزش‌های لازم را دیده بودند و خود را برای عملیات آماده می‌کردند. شهید نوروزی که خود فرمانده ای مقتدر و توانمند بود، اما در انجام کارها و تصمیمات از نظرات و پیشنهادات بچه‌ها استفاده می‌کرد. قبل از حرکت نیروها را جمع کردند و موقعیت محور عملیاتی را برای آن‌ها توجیه کرد. از محوری که ما می‌خواهیم عملیات کنیم سه کانال با ارتفاعات متفاوت یک تا سه متر با تعبیه سیم‌های خاردار حلقوی وجود دارد که برای عبور از آن‌ها بهترین و آسان‌ترین راه را باید انتخاب کرد. شهید سیاوش اسدی که خدمت سربازی خود را در مخابرات گذرانده بود، استفاده از نرده بان‌های مخابرات که



از جنس آلومینیوم با وزن سبک هستند را بهترین وسیله برای عبور از کانال‌ها، پیشنهاد دادند. فرمانده نیز پیشنهاد تهیه نرده بان‌های مذکور را به لجستیک اعلام کرد که آماده و در اختیار گردان قرار گرفت. حرکت در منطقه رملی با وجود تجهیزات همراه نیروها خیلی سخت بود. گردان به طرف خط حرکت کرد. بعد از دو سه ساعت پیاده‌روی به محور عملیاتی و میدان مین رسیدیم.

هوا بسیار تاریک بود و تخریب‌چی‌ها مشغول بازگشایی محور بودند. گردان ذوالفقار با عبور از کانال اول و میدان مین در حال پیشروی مسیر بودند که نیروهای تیپ امام حسن متشکل از بچه‌های شوش هم رسیدند. میدان مین مسیر تیپ امام حسن هنوز باز نشده بود. عرض میدان مین حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ متر و طول آن نزدیک به یک کیلومتر بود. از تیپ تماس گرفتند که چرا هنوز سبزی خوردن‌ها را جمع‌آوری نکردید، مقدار پیشروی را اعلام کنید. که مسئول گروه تخریب گفت که ما حدود ۷۰۰ متر از معبر را پاک‌سازی کرده‌ایم ولی هنوز تمام نشده. تاریکی شب باعث شده بود که گروه تخریب به جای عرض میدان مین، طول آن را گرفته بودند و خنثی می‌کردند. این مسئله سبب شد که نیروها برای بازگشایی محور عقب بمانند. شهید نوروزی موج گرفته بود، اما با این وجود از هدایت گردان غافل نبود. به شهید آقابرزگی فرمانده گروهان می‌گفت تا گروهانش را سمت چپ هدایت کند تا بتواند به تیپ امام حسن برسند و به آن‌ها کمک کنند.

سردار نوروزی واقعاً فرمانده ای کار بلد و دوراندیش بود که در خط مقدم و محور عملیاتی هم بهترین تصمیمات را می‌گرفت. گردان در حال پیشروی نزدیک کانال دوم بود و بسیاری از نیروهای گردان در همان محل مستقر بودند. نیروها به یک دستگاه آیفی‌پر از مهمات برخوردارند که قصد انفجار آن را داشتند. شهید نوروزی رسید و اجازه این کار را نداد و گفتند اگر این کار (انفجار) صورت بگیرد نیروهای خودی بیشتر آسیب می‌بینند و دشمن هم از موقعیت ما و منطقه عملیاتی خبردار می‌شوند و این خود یک نوع علامت برای دشمن خواهد بود. اذان صبح شد، درحالی‌که در بدترین شرایط قرار داشتیم شهید نوروزی گفت: نماز را فراموش نکنید. جنگ ما برای نماز است و امام حسین هم برای نماز شهید شد. خیلی از بچه‌ها با بدن‌های زخمی و خون‌آلود نماز خود را اقامه کردند. خود من که مجروح شده بودم و از سرم خون می‌آمد، شهید وجدی یک چفیه داد و سرم را بستم و نماز را خواندم. آتش دشمن خیلی شدید شده بود. دستور عقب‌نشینی صادر شد. فرمانده تیپ دوم آقای قاسم محمدی رمز بیسیم‌ها را می‌خواست. رمزها را به ایشان دادم، تماس گرفتند و از توپخانه خواستند تا جاده العماره را زیر گلوله توپ بگیرند تا بلکه مقداری از آتش دشمن کم شود. دو نفر از سربازان همراه ما هم از توپخانه ۴۴ اصفهان بود که از آن‌ها هم خواستیم که شما هم کاری بکنید. آن‌ها هم با تماسی که با مقرهای خود گرفتند و با شلیک به طرف دشمن قدری آتش دشمن خاموش شد. در این لحظه من هم به وسیله یک جیب به عقب برگشتم تا به بیمارستان صحرائی رسیدم. سرم را پانسمان کردند و سپس به عقب انتقال دادند.

فصل چہارم :

# الْبُرُصِيَّةُ





## کادر گردان ذوالفقار:

فرمانده گردان: سهراب نوروزی چلیچه فرزند علی حسین - زخمی - (عملیات خیبر به شهادت رسید)  
 معاون اول گردان: سید محمدتقی احمدی شیخ شبانی فرزند سید یحیی - زخمی  
 معاون دوم گردان: عبدالصاحب زغبیرزاده احمدی فرزند لفته - زخمی (در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید)  
 منشی گردان: حسین شیرزاد طاقانکی فرزند غلامحسین (عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید)  
 مسئول تعاون گردان: حکمت بالیده کرانی فرزند هرمز (عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید)  
 بی‌سیم‌چی گردان: داود امامی فرزند ابوالقاسم اهل فلاورجان اصفهان  
 کمک بی‌سیم‌چی: خدامراد شاهقلیان فرزند نجفقلی - زخمی  
 کمک بی‌سیم‌چی: غلامرضا علمدار فرزند سیدآقا - زخمی  
 کمک بی‌سیم‌چی: بهمن قاسمی اشکفتکی فرزند خدابخش - شهید  
 کمک بی‌سیم‌چی: سید احمد اتابک قهفرخی فرزند سید مرتضی  
 تسلیحات گردان: همایون امیرخانی شهرکی فرزند عباسعلی  
 پیک گردان: موسی شیریان شلمزاری فرزند حسین - شهید  
 تدارکات گردان: محمود حیدری دهکردی فرزند کریم  
 کمک تدارکات: عبدالله بنی طالبی فرزند علی‌بابا

## کادر گروهان یکم " القارعه "

فرمانده گروهان: سهراب ایزدی قهفرخی فرزند غلام - زخمی  
 معاون اول گروهان: سید اسدالله موسوی بنی فرزند سید نصرالله - شهید  
 معاون دوم گروهان: علی محمد علی محمدی نافچی فرزند رحیم - شهید  
 منشی گروهان: بهرام ذوالفقاری دهنویی فرزند خدامراد - زخمی  
 بی‌سیم‌چی گروهان: کریم عباسی چالشتی - زخمی  
 کمک بی‌سیم‌چی: خدابخش صفری دهکردی فرزند فرامرز - زخمی  
 خمپاره‌انداز گروهان: اسحاق داودی فرزند صفرعلی جونقان - زخمی  
 کمک خمپاره‌انداز: صادق آقابابائی طاقانکی فرزند اروجعلی - زخمی  
 کمک خمپاره‌انداز: خسرو مقدس قهفرخی فرزند محمد - شهید  
 تدارکات گروهان: عبدالله علی بیگی بنی فرزند حبیب‌الله



## کادر گروهان دوم " الفجر "

فرمانده گروهان: عباس کیانی هرچگانی فرزند - زخمی  
 معاون اول گروهان: ایوب زمانی گندمانی فرزند  
 معاون دوم گروهان: محمدصادق فاضل فرزند ابوالفتح  
 بیسیم چی گروهان: عبدالرزاق قاسمیور فرزند روح الله - زخمی  
 کمک بیسیم چی: حمیدرضا ریاحی سامانی فرزند محمدعلی - زخمی  
 منشی گروهان: بهرام بهرامی سامانی فرزند صولت  
 خمپاره‌انداز گروهان: مرادعلی مساوی قهفرخی فرزند علی - زخمی  
 کمک خمپاره‌انداز: سیدرضا فاضلی دهکردی فرزند سیدحسن  
 کمک خمپاره‌انداز: رحمت‌الله امیدی شهرکی فرزند عزت‌الله  
 تدارکات گروهان: شکرالله کیانی هرچگانی فرزند هیبت الله - شهید

## کادر گروهان سوم " الفتح "

فرمانده گروهان: ایرج آقابرگی نافچی فرزند روح‌الله (عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید)  
 معاون اول گروهان: خسرو نیازی شهرکی فرزند چراغعلی - زخمی  
 معاون دوم گروهان: محمود رحیمی طاقانکی فرزند الیاس - زخمی  
 بیسیم چی گروهان: فرج‌الله رحمتی فرزند اسدالله  
 کمک بیسیم چی: حسن شریفی زانیانی فرزند علی - زخمی  
 منشی گروهان: علی قاسمی گوجانی فرزند جعفر  
 تدارکات گروهان: علی یار اسماعیلی وردنجانی فرزند هاشم  
 کمک تدارکات تسلیحاتی: رحمت‌الله نوروزی چلیچه فرزند علی  
 کمک تدارکات تسلیحاتی: علی یار طالبی جونتقانی  
 خمپاره‌انداز گروهان: مرحوم عبدالله ارهفت دهکردی فرزند علی‌بابا  
 کمک خمپاره‌انداز: شکرعلی دهقانی وردنجانی فرزند غضنفر  
 کمک خمپاره‌انداز: مجید حمزه شلمزاری فرزند شیرمحمد  
 کمک خمپاره‌انداز: جهانبخش مرادی زانیانی فرزند عبدالله



دسته اول - گروهان یکم (القارعه)

گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام و نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	رمضانعلی مولوی	حیدر	۳۹۶-۱۹۸	شهرکرد روستای وردنجان	زخمی	
۲	خدایار کیهانی	سیف‌الله	۹۷۲-۵۳۰	شهرکرد-روستای دهنو کیار	سالم	
۳	محمد کبیری سامانی	حسین	۳۹۸-۱۹۸	شهرکرد - شهر سامان	زخمی	
۴	بهمن جعفری	ناصر	۳۹۹-۱۹۸	شهرکرد- روستای نافچ	زخمی	
۵	پرویز مولایی	جانمحمد	۴۰۰-۱۹۸	شهرکرد	زخمی	
۶	فرهاد همتی	حاجی آقا	۴۰۴-۱۹۸	شهرکرد-روستای دزک	زخمی	
۷	مقصود مصیبی	عبدالمحمد	۴۲۴-۱۹۸	شهرکرد - سامان	زخمی	
۸	اسماعیل قربانی	غلامحسن	۴۱۶-۱۹۸	شهرکرد-روستای سورک	زخمی	
۹	فردوس یاور	حیدر	۴۱۱-۱۹۸	شهرکرد - فرخشهر	شهید	
۱۰	عباس چراغی	رجبعلی	۴۱۷-۱۹۸	شهرکرد - فرخشهر	زخمی	شهید در عملیات‌های بعدی
۱۱	مصیب حیدری	نجفقلی	۴۰۵-۱۹۸	شهرکرد-روستای سودجان	زخمی	شهید در عملیات والفجر ۱۰
۱۲	سهراب رئیسی	محمد	۴۰۸-۱۹۸	شهرکرد-روستای دزک	زخمی	
۱۳	حسین لاه گانی	حسن	۴۲۲-۱۹۸	شهرکرد - روستای دزک	شهید	
۱۴	علی ابراهیمی	جعفر	۴۰۲-۱۹۸	شهرکرد - روستای دزک	زخمی	
۱۵	محمد خدابخشی	علی کرم	۴۱۰-۱۹۸	شهرکرد - شلمزار	زخمی	
۱۶	محمدرضا رفیعی	محمد	۴۰۶-۱۹۸	شهرکرد- روستای طاقانک	شهید	
۱۷	مهدی قاسمی	رمضان	۴۱۹-۱۹۸	شهرکرد خ سعدی	زخمی	
۱۸	حسن حیدری	درویشعلی	۴۲۳-۱۹۸	شهرکرد-روستای سودجان	زخمی	شهید در عملیات والفجر ۸
۱۹	علی فتاحی	محمد	۴۱۴-۱۹۸	شهرکرد - روستای وانان	زخمی	
۲۰	عباسقلی مولوی	علی	۳۹۷-۱۹۸	شهرکرد-روستای وردنجان	زخمی	
۲۱	فرشید تیموری مهر	حسین	۴۱۳-۱۹۸	شهرکرد خ فردوسی	زخمی	
۲۲	سهراب رفیعی	علی پناه	۴۰۷-۱۹۸	شهرکرد- روستای طاقانک	سالم	

### دسته دوم گروهان یکم (القارعه)

#### گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام و نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	کرم علی کریمی	نجفقلی	۱۹۸-۸۲۷	شهرکرد-روستای وردنجان	سالم	
۲	بهمن احمدی	سیف‌الله	۱۹۸-۸۰۳	شهرکرد- روستای دستگرد	سالم	
۳	سیدفضل‌الله موسوی	علی‌اکبر	۱۹۸-۷۹۷	شهرکرد - روستای ایرانچه	زخمی	
۴	حمید زاهدی	حسین	۱۹۸-۸۲۰	شهرکرد - فرخشهر	زخمی	
۵	صفرعلی شیرزادی	کریم	۱۹۸-۵۷۸	اصفهان - فلاورجان	زخمی	
۶	علی ابراهیمی	چراغعلی	۱۹۸-۸۰۶	شهرکرد- روستای دستگرد	شهید	
۷	اسدالله قاسمی	سیف‌الله	۱۹۸-۸۰۷	شهرکرد- روستای دستگرد	زخمی	
۸	اسفندیار مالکی	موسی	۱۹۸-۸۳۷	شهرکرد - فارسان	شهید	
۹	بهرام عابدینی	مرادعلی	۱۹۸-۸۰۲	شهرکرد- روستای دستگرد	زخمی	
۱۰	نیازعلی پیری	پیرعلی	۱۹۸-۸۳۹	شهرکرد - روستای خراچی	زخمی	
۱۱	حسن کریمی	فاضل	۱۹۸-۵۷۰	اصفهان - فلاورجان	مفقود	
۱۲	محمد متقی	قربانعلی	۱۹۸-۸۴۴	شهرکرد - روستای دستنا	سالم	
۱۳	ابراهیم خدادادی	امامقلی	۱۹۸-۸۲۱	شهرکرد- روستای طاقانک	شهید	
۱۴	نوروز هیبیتی	محمدحسین	۱۹۸-۸۳۸	شهرکرد - روستای گوجان	زخمی	
۱۵	محمدعلی عسگری	رضاقلی	۱۹۸-۸۴۰	شهرکرد - روستای دستنا	زخمی	
۱۶	ابراهیم صادقی	علی‌اکبر	۱۹۸-۷۹۸	شهرکرد- روستای دستگرد	سالم	
۱۷	نظرعلی بیگی	مرادعلی	۱۹۸-۸۲۸	شهرکرد-روستای وردنجان	سالم	
۱۸	محمدرحیم میری	محمدکریم	۱۹۸-۸۴۲	شهرکرد - روستای خراچی	مفقود	
۱۹	احمد اسلامی	ستار	۱۹۸-۴۸۳	شهرکرد- روستای باباحیدر	سالم	
۲۰	بهنام بختیار	گشتاسب	۱۹۸-۸۱۱	شهرکرد- روستای دستگرد	سالم	
۲۱	نگهدار رنجکش	خداداد	۱۹۸-۷۹۶	شهرکرد- روستای دستگرد	سالم	
۲۲	سید موسی مرتضوی	سید جلیل	۱۹۸-۸۳۵	شهرکرد- روستای باباحیدر	سالم	





## دسته سوم گروهان اول (القارعه)

## گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام و نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	نصرالله کرمی	چراغعلی	۱۹۸-۸۱۴	شهرکرد - روستای اشکفتک	شهید	
۲	خبرالله سلیمانی	فتحالله	۱۹۸-۸۱۳	شهرکرد - بلوار خواجه نصیر	زخمی	
۳	حمیدرضا عباسی	منصور	۱۹۸-۸۱۷	شهرکرد - روستای چالستر	شهید	
۴	سعید کاظمی	خبرالله	۱۹۸-۸۱۶	شهرکرد - بلوار کاشانی	سالم	
۵	محمدرضا صابری	جمعه	۱۹۸-۸۳۴	شهرکرد - روستای باباحیدر	سالم	
۶	خداکرم کوهی	حسن آقا	۱۹۸-۸۰۵	شهرکرد - روستای دستگرد	شهید	
۷	علی کریمی	رضاقلی	۱۹۸-۸۱۲	شهرکرد - روستای دستگرد	زخمی	
۸	مجتبی داودی	حسین	۱۹۸-۸۱۸	شهرکرد-بلوار شریعتی شرقی	زخمی	
۹	منصور آگونگه	عبدالرحیم	۱۹۸-۹۱۸	شهرکرد - شهر جونقان	مفقود	
۱۰	قدرت الله پیشینیان	عبدالعلی	۱۹۸-۸۴۱	شهرکرد - روستای پردنجان	زخمی	
۱۱	مجتبی نیکان	غلامحسین	۱۹۸-۵۷۳	اصفهان - فلاورجان	مفقود	
۱۲	کوروش بختیاری	ذوالفقار	۱۹۸-۸۱۰	شهرکرد - دستگرد امامزاده	زخمی	
۱۳	اکبر کریمی	درویشعلی	۱۹۸-۷۵۵	شهرکرد-روستای دستگرد امامزاده	زخمی	
۱۴	البرز جمالی	صفرعلی	۱۹۸-۸۳۲	شهرکرد - روستای گوجان	زخمی	
۱۵	علمدار نوربخش	سیدکریم	۱۹۸-۸۳۰	شهرکرد - شوراب صغیر	سالم	
۱۶	عزتالله اعرابی	علی	۱۹۸-۸۲۵	شهرکرد - سامان -روستای چم عالی	سالم	
۱۷	حمید هیبتي	جان مراد	۱۹۸-۸۳۱	شهرکرد - روستای گوجان	سالم	
۱۸	خدامراد غفاری	ابراهیم	۱۹۸-۸۲۲	شهرکرد - شهر جونقان	زخمی	
۱۹	داریوش اسدی نژاد	علی مراد	۱۹۸-۵۷۰	اصفهان - فلاورجان	سالم	
۲۰	عبدالرحیم امیری	ماشالله	۱۹۸-۸۳۳	شهرکرد - روستای دستنا	مفقود	
۲۱	علی اکبر ریاحی	فتحالله	۵۳۰-۶۹۱	شهرکرد - شهر بن	سالم	
۲۲	علی اصغر حسین میزبایی	علی اکبر	۵۳۰-۹۶۱	شهرکرد - بن	سالم	

### دسته چهارم از گروهان اول (القارعه)

#### گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاکی	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	محمدتقی شفیعی	محمدباقر	۱۹۸ - ۵۰۴	شهرکرد - فرخشهر	سالم	
۲	علی اشرفی	امیر قلی	۱۹۸ - ۴۹۲	شهرکرد - روستای چالستر	زخمی	
۳	مجید مرتضوی	مهرعلی	۱۹۸ - ۴۹۴	شهرکرد - روستای باباحیدر	سالم	
۴	قدرت الله مرتضوی	علی قاسم	۱۹۸ - ۴۹۳	شهرکرد - روستای باباحیدر	سالم	
۵	عیسی بهرامی	سهراب	۱۹۸ - ۴۹۷	شهرکرد - روستای باباحیدر	سالم	
۶	نریمان باقرزاده	عباس	۱۹۸ - ۴۸۱	شهرکرد - روستای چالستر	سالم	
۷	حجت‌الله ترکی	علی	۱۹۸ - ۵۰۳	شهرکرد - روستای تومانک	زخمی	
۸	علیرضا سلیمانی	ابوالقاسم	۱۹۸ - ۴۹۰	شهرکرد - فارسان	زخمی	
۹	یدالله سهرابی	نورالله	۱۹۸ - ۸۰۴	شهرکرد - روستای دهنو	زخمی	
۱۰	بهمن ستاری	احمد	۵۳۰ - ۸۰۳	شهرکرد - روستای دستنا	مفقود	
۱۱	علی باقری	محمود	۱۹۸ - ۴۹۵	شهرکرد - کوه‌رنگ	سالم	
۱۲	مجتبی غلامی	غلامعلی	۱۹۸ - ۸۱۵	شهرکرد - دروازه فارسان	زخمی	
۱۳	حسن رفیعی	ابراهیم	۱۹۸ - ۸۲۹	شهرکرد - روستای وردنجان	سالم	
۱۴	مهدی الله دادیان	عباسعلی	۵۳۸ - ۷۱۰	اصفهان - فلاورجان	سالم	
۱۵	اسدالله یزدانی	حبیب‌الله	۱۹۸ - ۵۷۹	فلاورجان - روستای گارماسه	سالم	
۱۶	اصغر ایزدی	غلامرضا	۱۸۶ - ۳۳۴	فلاورجان - روستای گارماسه	زخمی	
۱۷	طهماسب کاویانی	خسرو	۱۹۸ - ۸۰۱	شهرکرد - روستای دستگرد	زخمی	
۱۸	یعقوب یزدانی	یاری جان	۱۹۸ - ۸۲۴	شهرکرد - دروازه فارسان	زخمی	
۱۹	فرهاد نجفی	مرادعلی	۱۹۸ - ۴۹۹	شهرکرد - شهر شلمزار	زخمی	
۲۰	محمد حیدری	مهراب	۱۹۸ - ۴۹۶	شهرکرد - روستای سودجان	زخمی	
۲۱	قباد مرتضوی	نورالله	۱۹۸ - ۴۸۶	شهرکرد - شهر فارسان	سالم	
۲۲	غضنفر حمزه پور	حبیب‌الله	۵۳۰ - ۹۶۲	شهرکرد - شهر شلمزار	سالم	
۲۳	حجت‌الله مطلبی	نصرالله	۱۹۸ - ۴۸۷	شهرکرد - شهر جونقان	زخمی	بعد از عملیات شهید شد
۲۴	داریوش پناهنده	ذبیح‌الله	۱۹۸ - ۴۱۸	شهرکرد - شهرک	سالم	
۲۵	رمضان علی توکلی	محمود	۱۹۸ - ۵۸۰	فلاورجان - روستای گارماسه	سالم	
۲۶	حسن لنجانی	علی اصغر	۵۳۸ - ۷۰۳	شهرکرد - شهر شلمزار	شهید	



دسته اول از گروهان دوم (الفجر)

گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	سیاوش اسدی	محمدجواد	۹۷۴-۵۳۰	شهر کرد - شهر فارسان	شهید	
۲	قنبرعلی رحمانی	علی آقا	۰۹۴-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	زخمی	
۳	فرهاد آقایی	نجفقلی	۰۰۹-۱۸۳	شهر کرد - بلوار شریعی	سالم	
۴	اسماعیل اسکندری	یدالله	۸۸۲-۵۳۸	شهر کرد - شهرک	زخمی	عملیات کربلای ۵ شهید شد
۵	محمود شاه وردی	نادعلی	۲۲۹-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	سالم	
۶	اسماعیل تقیان	نصرالله	۰۰۵-۱۸۳	شهر کرد - چالستر	زخمی	
۷	بهمن خدابنده	اسماعیل	۰۶۳-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	زخمی	
۸	یونس قاسمیان	علی محمد	۰۲۷-۱۸۳	شهر کرد - شهر هفشجان	زخمی	
۹	حفیظ الله رفیعی	نبی الله	۰۱۲-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	سالم	سال ۱۳۶۵ بهشادت رسید
۱۰	جمشید علیدوستی	چراغعلی	۰۰۶-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	سالم	
۱۱	علی علیرضایی	اکبرعلی	۰۹۲-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	سالم	
۱۲	نورالله نکویی	کرم علی	۰۲۱-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	سالم	
۱۳	فیض الله نیازی	فرامرز	۰۳۸-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	سالم	
۱۴	داریوش علیدوستی	درویشعلی	۰۳۴-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	سالم	
۱۵	حیدر ندیمی	عوض علی	۵۱۲-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	سالم	
۱۶	اصلان شاه وردی	رحیم	۰۵۳-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	زخمی	
۱۷	فریبرز خدابنده	احسان الله	۹۱۲-۱۹۸	شهر کرد - شهرک	زخمی	
۱۸	اسدالله رضایی	فتح الله	۰۷۲-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	زخمی	
۱۹	ناصر اسکندری	نجات علی	۰۷۶-۱۸۳	شهر کرد - شهرک	شهید	
۲۰	محمدجواد شرافت	نظرعلی	۹۱۴-۱۹۸	شهر کرد - روستای چالستر	شهید	
۲۱	حجت الله بیاتی	علی محمد	۰۰۲-۱۸۳	شهر کرد - روستای اشکفتک	سالم	
۲۲	رحمان پندار	مصیب	۵۱۰-۱۸۳	شهر کرد - شهر هفشجان	زخمی	

### دسته دوم از گروهان دوم (الفجر)

#### گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	حسین آقابابایی	آقا علی	۱۸۳-۱۳۰	شهرکرد - شهر بن	سالم	
۲	علیرضا یزدانی	خدامراد	۱۸۳-۲۲۳	شهرکرد - شهر سامان	زخمی	مهر ۱۳۶۳ بشهادت رسید
۳	اردشیر مرادی	عباسعلی	۱۸۳-۵۱۱	شهرکرد - شهر بن	زخمی	
۴	سید حسن کاظمی	سیدمحمدعلی	۱۸۳-۲۲۶	شهرکرد- روستای شیخ شبان	شهید	
۵	سید عبدالله کاظمی	سید مسلم	۱۸۳-۲۲۸	شهرکرد- روستای شیخ شبان	زخمی	
۶	یونس عباسی	چراغعلی	۱۹۸-۱۴۶	شهرکرد - روستای دهنو	زخمی	
۷	علی اصغر ایزدی	تیمور	۱۹۸-۱۴۳	شهرکرد - روستای سورک	زخمی	
۸	عطاالله یعقوبی	مصیب	۱۹۸-۱۴۷	شهرکرد - روستای سورک	سالم	
۹	منصور نادری	احمدقلی	۱۸۳-۰۰۷	شهرکرد - شهر بن	سالم	
۱۰	حجت‌الله ریاحی	حاج بابا	۱۸۳-۰۴۳	شهرکرد - شهر بن	سالم	شهریور ۱۳۶۳ بشهادت رسید
۱۱	مرتضی درعلی	حاج عبدالله	۱۸۳-۰۵۴	شهرکرد - شهر بن	زخمی	خرداد ۱۳۶۳ بشهادت رسید
۱۲	رضا شاه‌محمدی	ولی‌الله	۱۸۳-۰۷۸	شهرکرد - شهر بن	سالم	
۱۳	بهرامعلی طاهری	سعادت قلی	۱۸۳-۵۱۹	شهرکرد - شهر بن	مفقود	
۱۴	مجید عشقی	قریب	۱۸۳-۰۰۴	شهرکرد - شهر سامان	زخمی	
۱۵	سیروس بابادایی	فضل‌الله	۱۸۲-۲۳۶	شهرکرد - شهر سامان	زخمی	
۱۶	جهانگیر نادری	نبی‌الله	۱۸۳-۵۱۶	شهرکرد - شهر بن	زخمی	
۱۷	محمود حیدری	غلامرضا	۱۸۳-۵۱۷	شهرکرد - شهر بن	زخمی	
۱۸	منصور همتیان	حسینعلی	۱۹۸-۱۴۴	شهرکرد - روستای سورک	سالم	
۱۹	سعادت الله همتیان	حسن	۱۹۸-۱۴۵	شهرکرد - روستای سورک	سالم	
۲۰	سردار علی بیگی	حسن	۱۸۳-۵۱۳	شهرکرد - شهر بن	زخمی	
۲۱	علی عباسی	اسفندیار	۱۹۹-۰۳۸	شهرکرد - شهر بن	زخمی	



## دسته سوم از گروهان دوم (الفجر)

## گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	رضا براتی	غلامعلی	۱۸۳ - ۳۷۹	اصفهان - فلاورجان	زخمی	
۲	مصطفی ندافی	اسدالله	۱۸۳ - ۳۸۰	اصفهان - فلاورجان	زخمی	
۳	عباس الله دادیان	قاسم	۱۸۳ - ۳۹۲	اصفهان - فلاورجان	سالم	
۴	علیرضا شمس	نوروزعلی	۱۸۳ - ۳۹۴	اصفهان - فلاورجان	زخمی	
۵	حسن کریم زاده	حیدرقلی	۱۸۳ - ۴۱۸	اصفهان - فلاورجان	زخمی	
۶	عباسعلی کیانی	اصغر	۱۸۳ - ۳۹۵	اصفهان - فلاورجان	مفقود	
۷	مسعود قاسمی	صادق	۱۸۳ - ۴۱۵	اصفهان - فلاورجان	زخمی	
۸	منصور قاسمی	یدالله	۱۹۸ - ۹۱۱	اصفهان - فلاورجان	زخمی	
۹	نریمان تیموری	لطیف	۱۸۳ - ۰۷۳	شهرکرد - روستای کران	سالم	
۱۰	قوام سمعی	باباخان	۱۸۳ - ۰۶۵	شهرکرد - روستای کران	سالم	
۱۱	مجید علیمردانی	فرهاد	۱۸۳ - ۰۸۵	شهرکرد - روستای گوجان	سالم	
۱۲	جاسب جمالی	نبی‌الله	۵۳۰ - ۹۷۷	شهرکرد - روستای گوجان	زخمی	
۱۳	مجید رهنما	حسن	۱۸۳ - ۳۸۳	اصفهان - فلاورجان	سالم	
۱۴	محمدصادق احمدی	حیدرعلی	۱۸۶ - ۷۳۲	فلاورجان اصفهان	شهید	
۱۵	رضا قاسمی	ابوالقاسم	۱۸۳ - ۴۰۳	فلاورجان اصفهان	سالم	
۱۶	عباس حیدری	رجبعلی	۱۸۳ - ۳۹۶	فلاورجان اصفهان	سالم	
۱۷	حسینعلی رهنما	اسدالله	۱۹۸ - ۹۱۳	فلاورجان اصفهان	سالم	
۱۸	نوروزعلی احمدی	علی	۱۸۳ - ۴۱۹	فلاورجان اصفهان	سالم	
۱۹	سعید رهنما	لطفعلی	۱۸۳ - ۳۷۷	فلاورجان اصفهان	زخمی	
۲۰	علی میرلوحی	فرهاد	۵۵۸ - ۷۵۰	فلاورجان اصفهان	سالم	
۲۱	قدیرعلی رهنما	کریم	۱۸۳ - ۳۸۱	فلاورجان اصفهان	سالم	
۲۲	مجید بابایی	رضا	۰۱۱ - ۰۶۲	فلاورجان اصفهان	زخمی	

## دسته چهارم از گروهان دوم (الفجر)

### گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	شهریار تاجی	فتح الله	۱۸۳-۰۱۵	شهرکرد - روستای اشکفتک	سام	
۲	مسعود یزدانیان	فضل الله	۱۹۸-۹۱۶	شهرکرد - شهر فرخشهر	زخمی	
۳	ذبیح الله احمدیان	محمد	۱۹۸-۴۱۵	شهرکرد - شهر سامان	سام	
۴	نبی الله چراغیان	حسن	۱۹۸-۴۲۵	شهرکرد - خیابان ۱۷ شهریور	زخمی	
۵	قباد مرادی	جواد	۱۹۸-۴۲۱	شهرکرد - دروازه اصفهان	سام	
۶	فرامرز مردانی	عیدی محمد	۵۳۰-۹۱۵	شهرکرد - روستای گرم دره	زخمی	
۷	حسین قنبری	مرادعلی	۵۳۰-۷۵۵	شهرکرد - روستای شیخ شبان	سام	
۸	سیدعلی اصغر کاظمی	حسین	۱۸۳-۲۲۵	شهرکرد - روستای شیخ شبان	زخمی	
۹	ایرج وجدی	بهمن	۱۹۸-۸۰۹	شهرکرد - روستای دستگرد	سام	
۱۰	احمد برزگر	محمد رضا	۱۸۶-۹۲۴	شهرکرد - روستای دستگرد	سام	اردیبهشت ۱۳۶۵ شهید شد
۱۱	حشمت الله کریمی	عزت الله	۱۹۶-۷۹۵	شهرکرد - روستای دستگرد	سام	
۱۲	نگهدار حیدر پور	صفر	۱۹۸-۷۹۹	شهرکرد - روستای دستگرد	سام	
۱۳	نادر ابراهیمی	عباسقلی	۱۹۸-۸۰۰	شهرکرد - روستای دستگرد	سام	
۱۴	سعید اسلامی	احمد	۱۹۸-۹۲۳	شهرکرد - شهر فارسان	سام	
۱۵	سعید یداللهی	سبزه علی	۱۸۳-۲۲۰	شهرکرد - شهر فارسان	سام	در عملیات خیرشهیید شد
۱۶	غلامحسین لله گانی	خد امراد	۱۸۶-۹۰۶	شهرکرد - روستای دزک	سام	
۱۷	یدالله صیادی	نبی الله	۱۸۶-۹۲۹	شهرکرد - شهرک	سام	
۱۸	سیدخلیل مرتضوی	سیدجلال	۱۹۸-۹۲۵	شهرکرد - شهر فارسان	زخمی	
۱۹	حسن عرفانی	مهراب	۱۸۳-۲۲۱	شهرکرد - روستای گهرو	سام	
۲۰	هیبت الله اسعدی فارسانی	علی جمعه	۵۳۰-۹۷۳	شهرکرد - شهر فارسان	سام	در عملیات کربلای ۵ شهید
۲۱	حسن نصر اصفهان	صادق	۱۹۸-۵۶۸	اصفهان	سام	
۲۲	رمضانعلی عابدی	صفرعلی	۱۹۸-۸۳۱	اصفهان	سام	
۲۳	قربانعلی علی بیگی	عبدالصمد	۱۹۹-۰۳۲	شهرکرد - شهر بن	زخمی	سال ۱۳۸۹ شهید می شود
۲۴	یحیی نادری	علی	۵۳۰-۹۵۷	شهرکرد - شهر بن	زخمی	
۲۵	محمود سلیمی	نصرالله	۵۳۰-۹۵۴	شهرکرد - شهر بن	سام	
۲۶	محمد رضا شمشیری	مراد	۵۳۸-۷۵۶	فلاورجان اصفهان	سام	
۲۷	حبیب الله معین	خداکرم	۵۳۸-۶۹۴	شهرکرد - فارسان	زخمی	در بیمارستان شهید شد
۲۸	حسین امیدی	خدا رحم	۵۳۰-۹۹۶	شهرکرد - روستای ارجنک	شهید	
۲۹	اسماعیل رئوفی	ابراهیم	۱۸۳-۰۴۹	شهرکرد - شهرک	سام	



دسته اول از گروهان سوم (الفتح)

گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	نبی الله تومانک	حاجتعلی	۵۳۰ - ۷۸۷	شهرکرد - روستای وردنجان	سالم	
۲	فتح الله اسماعیلی	حبیب الله	۵۳۰ - ۷۷۱	شهرکرد - روستای وردنجان	سالم	
۳	جمعه خدادادی	اسکندر	۵۳۰ - ۷۶۷	شهرکرد - دروازه فارسان	زخمی	
۴	حمیدرضا حبیبی	سیف الله	۵۳۰ - ۷۸۵	شهرکرد - شهرستان کوهرنگ	مفقود	اسیر شده بود
۵	سیف الله نجفی	نجفعلی	۵۳۰ - ۷۹۵	شهرکرد - روستای گوجان	سالم	
۶	محمدرضا فرهادی	علی محمد	۵۳۰ - ۷۵۰	شهرکرد - روستای سرتنگ محمودی	سالم	
۷	ستار اسماعیلی	حیدر آقا	۵۳۰ - ۷۵۲	شهرکرد - روستای وردنجان	شهید	
۸	محسن میرزاخانی	علی	۵۳۰ - ۷۵۹	شهرکرد - روستای وردنجان	سالم	
۹	غلامعباس گرجی	صفرعلی	۵۳۰ - ۷۸۳	شهرکرد - روستای مرغملک	مفقود	بشهادت رسید
۱۰	رضا احمدی	علی اکبر	۵۳۰ - ۷۴۸	شهرکرد - شهر بن	سالم	
۱۱	منصور سلیمی	حسن	۵۳۰ - ۷۷۲	شهرکرد - شهرک	سالم	
۱۲	بهرام مولوی	عبدالخالق	۵۳۰ - ۷۵۱	شهرکرد - روستای وردنجان	سالم	
۱۳	عبدالمناف مولوی	عبدالغفار	۵۳۰ - ۷۸۲	شهرکرد - روستای وردنجان	سالم	
۱۴	حبیب الله مولوی	عبدالله	۵۳۰ - ۷۸۱	شهرکرد - روستای وردنجان	زخمی	
۱۵	عبدالصمد اسماعیلی	عبدالعظیم	۵۳۰ - ۷۸۰	شهرکرد - روستای وردنجان	زخمی	
۱۶	خانباز مولوی	اسدالله	۵۳۰ - ۷۶۸	شهرکرد - روستای وردنجان	سالم	
۱۷	سیدابراهیم حجازی	سیداسماعیل	۵۳۰ - ۷۷۰	شهرکرد - بلوار طالقانی	سالم	
۱۸	مهرعلی علیدادی	ایاز	۵۳۰ - ۷۴۹	شهرکرد - روستای شمس آباد	سالم	
۱۹	محمود کاظمی	احمد	۱۹۸ - ۴۸۹	شهرکرد - روستای باباحیدر	مفقود	بشهادت رسید
۲۰	جعفر محسنی	هاشم	۵۳۰ - ۷۷۹	شهرکرد - روستای باباحیدر	زخمی	
۲۱	منوچهر اسکندری	آقا علی	۵۳۰ - ۷۶۶	شهرکرد - شهرک	زخمی	
۲۲	نادر مومنی	رمضان	۵۳۰ - ۷۶۵	شهرکرد شهرک	زخمی	

## دسته دوم از گروهان سوم (الفتح)

### گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	محمدرضا میراحمدی	ابراهیم	۷۵۴-۵۳۰	شهرکرد - روستای شلمزار	سالم	
۲	سیدصورت مرتضوی	سید نادر	۷۵۸-۵۳۰	شهرکرد - روستای باباحیدر	سالم	
۳	سیاوش حق شناس	هدایت الله	۷۵۶-۵۳۰	شهرکرد - شهر هفشجان	زخمی	
۴	فریبرز رضانی	مراد	۵۲۶-۱۸۳	شهرکرد-روستای قلعه ممکا	مفقود	سال ۱۳۶۴ به شهادت رسید
۵	شهریار رجایی	خداداد	۷۷۶-۵۳۰	شهرکرد - روستای چالستر	زخمی	
۶	سید حبیب الله حسینی	اسماعیل	۷۶۴-۵۳۰	شهرکرد - روستای چالستر	زخمی	۱۳۶۲ در جزیره مجنون شهید شد
۷	ایرج اسماعیلی	خدامراد	۷۶۱-۵۳۰	شهرکرد - روستای کتک	زخمی	
۸	عبدالعلی توکلی	علی خان	۷۷۸-۵۳۰	شهرکرد - هفشجان	مفقود	سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید
۹	سید مجتبی زارع	سیدموسی	۰۳۲-۱۸۳	شهرکرد - شهر فارسان	سالم	
۱۰	فایز رئیسی	اسدالله	۰۳۹-۱۸۳	شهرکرد - روستای گهرو	زخمی	
۱۱	مظفر حمزه پور	حبیب الله	۷۵۳-۵۳۰	شهرکرد - شلمزار	سالم	
۱۲	محمد حیدری	دلاور	۵۰۳-۵۳۸	شهرکرد-خیابان سعدی غربی	زخمی	
۱۳	سید هادی کیانی	سیدعبدالله	۷۷۴-۵۳۰	شهرکرد - خیابان باهنر	سالم	
۱۴	سیدعبدالله حسینی چالستری	سید علی	۷۶۲-۵۳۰	شهرکرد-خیابان ۱۷ شهریور	زخمی	شیمیایی و سال ۱۳۷۵ شهید شد
۱۵	علیرضا نوروزی دهکردی	عباس	۰۲۳-۱۸۳	شهرکرد - خیابان فردوسی	سالم	
۱۶	رحمت الله ملکپور	عبدالله	۴۹۸-۱۹۸	شهرکرد - شلمزار	سالم	
۱۷	غلامعباس اسدی	اسماعیل	۷۶۹-۵۳۰	شهرکرد - فارسان	زخمی	
۱۸	عبدالله رئیسی	مهدیقلی	۷۸۶-۵۳۰	شهرکرد - روستای نافچ	زخمی	
۱۹	حسین کارگر	عبدالکریم	۰۱۱-۱۸۳	شهرکرد - فارسان	شهید	
۲۰	فرود نصیری	نعمت الله	۲۱۸-۱۸۳	شهرکرد - فارسان	شهید	
۲۱	صفدر کاظمی	محمد	۴۹۱-۱۹۸	شهرکرد - روستای باباحیدر	سالم	
۲۲	مجید ریاحی	منصور	۷۶۳-۵۳۰	شهرکرد - فلکه چهارمحال	شهید	





## دسته سوم از گروهان سوم (الفتح)

## گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	حمزه امیرخانی	حاج بابا	۱۸۳-۰۶۹	شهرکرد - خیابان ارغوان	سالم	
۲	بهنام علی محمدی	علی محمد	۱۸۳-۰۵۱	شهرکرد - خیابان کاشانی	مفقود	شهید شد
۳	علیرضا عباسی	منصور	۱۸۳-۲۱۶	شهرکرد - روستای چالستر	زخمی	
۴	رمضانعلی مولوی	الله داد	۱۸۳-۰۸۲	شهرکرد - چالستر	زخمی	بهمن ۱۳۶۴ به شهادت رسید
۵	اردشیر رفیعی	عبدالمجید	۱۸۳-۰۸۴	شهرکرد-روستای وردنجان	سالم	
۶	غلام سلیمانی	ابوالقاسم	۱۸۳-۲۱۱	شهرکرد - فارسان	سالم	
۷	منوچهر باقری	جبار	۱۹۸-۹۲۴	شهرکرد - فارسان	سالم	
۸	سید رحمان مولوی	رضا	۱۸۳-۵۱۸	شهرکرد - روستای نافچ	زخمی	
۹	یعقوب عسگری	بهرامعلی	۱۸۳-۰۷۰	شهرکرد- روستای پیربلوط	سالم	
۱۰	احمد محمدی	علی خان	۱۸۳-۰۶۸	شهرکرد - روستای نافچ	زخمی	
۱۱	ولی الله مرادی	نادعلی	۱۸۳-۰۶۰	شهرکرد - روستای هارونی	زخمی	
۱۲	حمید استکی	رضا	۱۸۳-۰۷۱	شهرکرد - خیابان ملت	زخمی	اسفند ۱۳۶۲ به شهادت رسید
۱۳	صفی الله اسماعیلی	رحیم	۱۸۳-۰۸۰	شهرکرد-روستای وردنجان	زخمی	
۱۴	عبدالکریم واحد دهکردی	علی	۱۸۳-۰۶۷	شهرکرد - خیابان ملت	سالم	
۱۵	بهنام خداینده	عبدالله	۱۸۳-۰۶۴	شهرکرد - خیابان سعدی	سالم	
۱۶	فضل الله کبیری دهکردی	عبداللهی	۱۹۸-۹۲۰	شهرکرد - خیابان ملت	زخمی	
۱۷	محمود محمودی	حبیب الله	۱۸۳-۰۵۹	شهرکرد - روستای هارونی	سالم	
۱۸	ناصر جعفریان	تقی	۱۸۳-۰۶۲	شهرکرد - خیابان ملت	زخمی	شهید شد
۱۹	سعید امینیان	محمود	۱۸۳-۰۶۱	شهرکرد- خیابان خواجه نصیر	سالم	
۲۰	فریبرز مردانی	احمد	۱۸۳-۰۱۶	شهرکرد - خیابان ۱۲ محرم	سالم	تیر ۱۳۶۲ به شهادت رسید
۲۱	حسین اسدی	رحیم	۱۸۳-۲۱۵	شهرکرد - فارسان	سالم	اسفند ۱۳۶۲ به شهادت رسید
۲۲	مهدی کوهی	حسن	۱۸۳-۰۲۲	شهرکرد - خیابان کاشانی	زخمی	



### دسته چهارم از گروهان سوم (الفتح)

#### گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری - لشکر ۸ نجف - عملیات والفجر مقدماتی

ردیف	نام خانوادگی	نام پدر	شماره پلاک	آدرس سکونت زمان جنگ	وضعیت در عملیات	ملاحظات
۱	مسعود صادقی	حیدر	۹۸۵ - ۵۳۰	شهر کرد-خیابان شریعی	سالم	
۲	غلامرضا مجیدی	شکرالله	۹۶۶ - ۵۳۰	شهر کرد شهر فرخشهر	شهید	
۳	جهانبخش کیانیور	مرادعلی	۹۸۲ - ۵۳۰	شهر کرد - فرخ شهر	زخمی	
۴	عباس میرزائیان	حسین	۹۸۳ - ۵۳۰	شهر کرد-خیابان شریعی	سالم	
۵	فرهاد فتحی	علی	۹۸۸ - ۵۳۰	شهر کرد-شهرهفشجان	زخمی	
۶	سید رسول کاظمی	سید جواد	۹۶۲ - ۵۳۰	شهر کرد-شهر فرخشهر	زخمی	اسفند ۱۳۶۳ به شهادت رسید
۷	اسفندیار امینی	آقاعلی	۹۹۹ - ۵۳۰	شهر کرد - فرخشهر	زخمی	مهر ۱۳۶۲ به شهادت رسید
۸	بهمن بی غم قهفرخی	محمدعلی	۹۸۴ - ۵۳۰	شهر کر - خیابان حافظ	سالم	
۹	بهرام شفیعی قهفرخی	عبدالکریم	۹۹۵ - ۵۳۰	شهر کرد-فرخشهر خ لایر	شهید	
۱۰	صفقلی سمیع قهفرخی	حفیظ الله	۹۶۵ - ۵۳۰	شهر کرد - فرخشهر	زخمی	
۱۱	اسماعیل فضل‌اللهی	بختیار	۹۹۱ - ۵۳۰	شهر کرد- شهر جوتقان	زخمی	مرداد ۱۳۶۵ به شهادت رسید
۱۲	حسینعلی مهربابی نژاد	پنجعلی	۹۹۲ - ۵۳۰	شهر کرد- شهر جوتقان	زخمی	
۱۳	ولی‌الله جعفری	یدالله	۹۹۷ - ۵۳۰	شهر کرد-فلکه بوعلی سینا	زخمی	
۱۴	اسکندر حیدری	علی کرم	۹۸۶ - ۵۳۰	شهر کرد-خیابان استکی	سالم	
۱۵	عزیزالله فرج زاده	جعفرقلی	۹۸۷ - ۵۳۰	شهر کرد-خیابان ۸متری	زخمی	
۱۶	یاور اسدی	یدالله	۵۰۲ - ۵۳۸	شهر کرد-روستای دزک	سالم	
۱۷	یدالله کارگر	اسماعیل	۹۹۳ - ۵۳۰	شهر کرد - جوتقان	زخمی	
۱۸	محسن حسین زاده	مصیب	۹۹۰ - ۵۳۰	شهر کرد-روستای رحیم‌آباد	سالم	
۱۹	رضا هاتفی قهفرخی	سیدابراهیم	۹۹۴ - ۵۳۰	شهر کرد - فرخشهر	زخمی	
۲۰	قربانعلی ایزدی	بهمن	۵۰۴ - ۵۳۰	شهر کرد-روستای سورک	زخمی	
۲۱	رضاقلی هاشمی	هاشم	۹۶۰ - ۵۳۰	شهر کرد - شهر بن	شهید	
۲۲	بهزاد محبی	مهديقلی	۹۵۲ - ۵۳۰	شهر کرد-روستای چالستر	زخمی	
۲۳	مجدالدین نوربخش	سید کمال	۹۷۵ - ۵۳۰	شهر کرد-روستای دستنا	سالم	



سال ۱۳۶۰ - منطقه شوش ایستاده از چپ : شهیدان حسینعلی ترکی ، بشیر رفیعی  
نشسته از چپ نفر دوم شهید سید مهدی محمدی ، نفر سوم شهید سهراب نوروزی



سال ۱۳۶۲ منطقه عملیاتی خیبر : شهید حکمت بالیده



ایستاده از چپ: یاور شهرانی، شهید سهراب نوروزی،  
نشسته از چپ: نفر دوم شهید حکمت بالیده، نفر سوم جانباز فردوس حیدری



تعدادی از فرماندهان تیپ ۴۴ فمر بنی هاشم(ع)



منطقه عملیاتی والفجر ۴



سال ۱۳۶۱ منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی - تعدادی از نیروهای گردان ذوالفقار



سال ۱۳۶۱ منطقه عملیاتی فکه



تعدادی از رزمندگان گردان ذوالفقار قبل از عملیات والفجر مقدماتی



منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی - فرمانده گردان ذوالفقار و تعدادی از نیروها در حال ذکر تعقیبات نماز



منطقه عملیاتی والفجر ۴



سال ۱۳۶۱ نماز جماعت به امامت شهید حاج علیمحمد علیمحمدی روز قبل از عملیات والفجر مقدماتی



منطقه عملیاتی فکه ایستاده از راست: نفر دوم شهید هیبت الله اسعدی، ایستاده از چپ شهید سیدرسول کاظمی قهفرخی  
نشسته از راست: سعید اسلامی، شهید اسفندیار مالکی فارسانی، شهید فریبرز مردانی





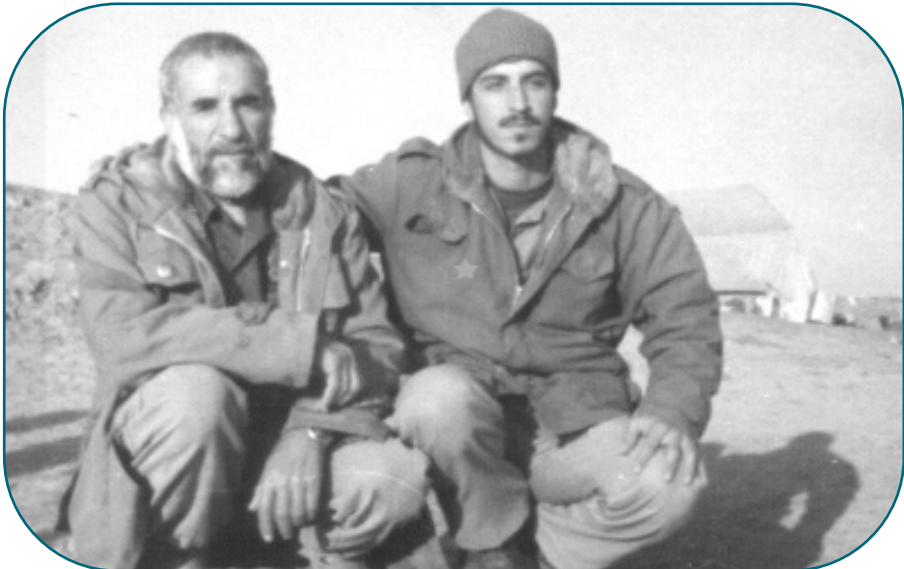
ایستاده از راست نفر چهارم شهید خداکرم کوهی  
نشسته از چپ نفر دوم مرحوم کرملی کریمی و نفر سوم شهید فریبرز مردانی



ایستاده از راست : پرویز امیرخانی ، جمشید علیدوستی ، یهمن خدابنده ، شهید ناصر اسکندری ، رضایی ، ساعتچی  
نشسته از راست : نفر اول شهید اسماعیل اسکندری ، مفر سوم مرحوم قنبر رحمانی ، نفر پنجم شهید حفیظ الله رفیعی ،  
نفر ششم اصلان شاهوردی



ایستاده از راست : نفر اول سید هادی موسوی وردنجانی نفر ششم سید مجدالدین نوربخش  
نشسته از راست : نفر اول شهید حمیدرضا عباسی



سال ۱۳۶۱ شهیدان علیمحمد و بهنام علیمحمدی نافچی پدر و پسری که با هم در عملیات والفجر مقدماتی شهید شدند



سال ۱۳۶۴ منطقه عملیاتی والفجر ۸ - شهید اسماعیل اسکندری



حرم حضرت معصومه (س)  
از راست : شهیدان سید کمال فاضل ، هیبت الله اسعدی ،  
سیف الله سمیع ، محمدعلی اعتدالپور



سال ۱۳۶۱ - جمعی از رزمندگان گردان ذوالفقار قبل از عملیات ثالفجر مقدماتی



سال ۱۳۶۴ - منطقه عملیاتی والفجر ۸ - شهید حسن حیدری و برادر جانبازش ابراهیم حیدری سودجانی



سال ۱۳۶۱ - منطقه فکه - جمعی از رزمندگان استان در حال دعا و زیارت عاشورا قبل از عملیات



سال ۱۳۶۱ - منطقه عملیاتی جنوب - شهید سید رسول کاظمی قهفرچی



سال ۱۳۶۰ - شهید بهمن قاسمی در حال بوسیدن حجت الاسلام تقوی امام جمعه وقت شهرکرد



ایستاده شهید عبدالعلی توکلی، پشت پرچم شهید شکرالله کیانی و نفر وسط جانباز بیگی



مقر گردان ذوالفقار - نشسته : شهید موسی شیریان



شهید سیف الله سمیع و شهید هیبت الله اسعدی



منطقه رقایبه - از راست : شهید ابراهیم خدادادی جانباز سعید رفیعی نژاد شهید حسین شیرزاد



سال ۱۳۶۱ - منطقه رقابیه - شهید مجید ریاحی



سال ۱۳۶۱ - جنگل های امقر - شهیدان رضا حیدری و ایرج آقابرگی









## منابع و ماخذ

۱. برداشت از پرونده های شهیدا
۲. قمقمه های تشنه ، کتاب راوی ، روایت فکه ، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس و بسیج
۳. شقایق مجنون ، قربانعلی صادقی ، خسرو محمدی
۴. سرخ لاله های زردکوه ، معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران استان چهارمحال و بختیاری
۵. ستاد دزلی
۶. تذکره سرداران شهید استان چهارمحال و بختیاری در هشت سال دفاع مقدس ، نمایندگی ولی فقیه در بسیج
۷. مصاحبه با بازماندگان گردان ذوالفقار
۸. فرهنگ اعلام شهدای استان چهارمحال و بختیاری ، معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران
۹. سیری در جنگ ایران و عراق ، آغاز تا پایان ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ
۱۰. راوی جنگ ، مصاحبه با سردار شهید سهراب نوروزی ، فرمانده گردان ذوالفقار
۱۱. پرونده گردان ذوالفقار در عملیات والفجر مقدماتی
۱۲. لیست گردان ذوالفقار چهارمحال و بختیاری ، تیپ ۲ مالک اشتر ، لشکر ۸ نجف اشرف
۱۳. گفتگو با خانواده های شهدای گردان ذوالفقار
۱۴. گفتگو با جانبازان و رزمندگان عملیات والفجر مقدماتی
۱۵. مصاحبه با سرهنگ همایون امیرخانی مسئول تسلیحات گردان ذوالفقار
۱۶. مصاحبه با سرهنگ محمد کیانی از فرماندهان تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم
۱۷. مصاحبه با سید احمد اتابک بیسیم چی فرمانده گردان ذوالفقار
۱۸. مصاحبه با سیدتقی احمدی معاون اول گردان ذوالفقار
۱۹. مصاحبه با محمدتقی شفیع از رزمندگان گردان ، شرکت کننده در عملیات والفجر مقدماتی
۲۰. مصاحبه با خدامراد شاهقلیان کمک بیسیم چی گردان ذوالفقار
۲۱. روزنامه جمهوری اسلامی ، ۲۴ اسفند ۱۳۹۳ ، شماره ۱۰۲۶۹
۲۲. روزنامه جمهوری اسلامی ، ۲۰ مرداد ۱۳۹۲
۲۳. مجله شاهد جوان ، مرداد ۱۳۹۲ ، شماره ۹۷
۲۴. مجله شاهد جوان ، شهریور ۱۳۹۲ ، شماره ۹۸
۲۵. روزنامه کیهان ، ۱۹ اسفند ۱۳۷۵ ، شماره ۱۵۸۸۲

